

چگونگی پیدایش و رشد
بورژوازی در افغانستان

سازمان رهایی بخش خلقهای افغانستان (سرخا)

شماره

نام کتاب: چگونگی پیدایش و رشد بورژوازی در افغانستان
به ابتکار سازمان رهایی بخش خلقهای افغانستان (سرخا)
چاپ نخست: با کیفیت گستدر به تیراژ ۶۰ جلد
زمان چاپ: جدی ۱۳۵۷ خورشیدی- کابل

چاپ دوم:

خزان ۱۳۹۲ خورشیدی

همکار برگ آرای و چاپ:

بنیاد شاهمامه، هالند

www.shahmama.com



حق چاپ برای صاحب امتیاز کتاب محفوظ است.

قیمت فروش: ۱۰ ایلرو

فهرست مطالب

در باره چاپ این کتاب و چند سخن دیگر	۵
سخن ناشر	۱۱
پیش درآمد	۱۳

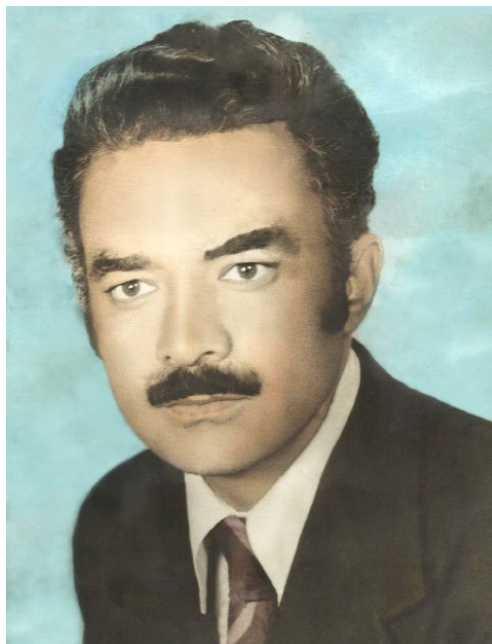
فصل اول

الف - مقدمه ظهور بورژوازی ملی:	۲۱
ب - پان اسلامیسیم و تأثیر آن در افغانستان:	۳۹

فصل دوم

دموکراسی امانی و پیدایش "طبقه" بورژوازی	۵۴
سقوط دموکراسی	۷۹
افغانستان نیمه مستعمره - نیمه فئودال	۹۸
(بورژوازی کمپرادور)	
۲ - چگونگی حاکمیت قوم پشتون:	۱۱۵
و مسئله پشتونستان	
۳ - روند اقتصادی تبدیل افغانستان	۱۴۰
به کشوری نیمه مستعمره - نیمه فئودال	
سر انجام	۲۴۵
مأخذ	۲۵۱

در باره چاپ این کتاب و چند سخن دیگر



زنده یاد نسیم سیار (۱۳۲۴ - ۱۳۵۷) فورشیدی

هنوز هفت ساله بودم که در یکی از نیمه شب های ماه حوت سال ۱۳۵۷ خورشیدی، صدای بگو مگو هایی خواب کود کانه ام را برهم زد. وقتی چشم هایم را گشودم، دیدم افراد ناشناسی وارد خانه ما شده اند. پدرم در گوشه یی ایستاده بود. "خلقی" های ضد خلق او را در محاصره گرفته بودند. ما نمیدانستیم که چه پیش آمده است. چند تن از این فرومایگان مشغول جستجوی خانه بودند. تمام خانه را زیر و رو کردند، اما هیچ مدرکی دال بر "مجرم" بودن پدرم نیافتند. فضای خانه ما مملو از ترس و وحشت شده

بود. تمامی اعضای خانواده مانند برگِ بید می لرزیدند. جوایسِ اگسا پدرم را از بستر خوابش با خود به سوی شکنجه گاه بردند. در این هنگام خواهرم که از من بزرگتر بود، پرخاشگرانه دست در گریبان یکی از آدم ربایان انداخته فریاد زد: "پدرم را کجا می برید؟ من نمی گذارم پدرم را ببرید." آدم ربایان مزورانه گفتند: "اشتباهی داریم، پس از چند سوال او را رها می کنیم." گمان کردیم او به زودی باز خواهد گشت، اما هرگز برنگشت. پدرم بوسیلهٔ آدمکشان خلقی اعدام گردید. روز ها و ماه و سال ها بر خانوادهٔ ماتمدا ر ما به سختی می گذشت، عید، نوروز و بهار برای ما معنا و مفهومش را از دست داده بود. هیچ کدام این روز ها نتوانستند خنده و شادی را به اعضای خانوادهٔ ما هدیه بدهند. اصلاً با شادی و سرور بیگانه شده بودیم.

... و ما همچنان در انتظار برگشت پدر دل خوش می کردیم. در آن موقع ذهنِ کودکانه ام قدرتِ تحلیل قضایا را نداشت. سال ها سپری شد تا فهمیدم که پدرم مرد سیاسی بوده و مخالف سرسخت "حزب دموکراتیک خلق افغانستان" و دولتِ مزدور کودتا. من با برادران و خواهران خود دور از سایهٔ مهرِ پدر بزرگ شدیم. داغ بُردن و ناپدید شدن پدر چون تیری در قلبم می خلید. آرزو داشتم تا روزی به کنه قضایا برسم و راجع به پدرم اطلاعات بیشتری پیدا کنم.

برای رسیدن به این آرزو، فقط می شد از رفقا و دوستان او کمک گرفت. به جستجو آغاز کردم، با ده ها تن از روشنفکران و شخصیت های سیاسی درون و بیرون کشور تماس گرفتم. خوشبختانه کسانی پیدا شدند که از آشنایی و همراهی با او سخن ها گفتند. از اخلاقش، از شجاعتش، از وطندوستی اش و از دانش و لیاقتش تعریف ها نمودند. وقتی رفقا و آشنایان قدیمی پدرم فهمیدند که من پسرِ نسیم سیار هستم، مورد لطف و شفقت آنها قرار گرفتم. این نشانهٔ نام بلند و شخصیت قابلِ قدرِ آن مرحوم می باشد. شخصیتی که در جریانِ زندگی پُربار شخصی و سیاسی اش شکل گرفته بود. به یاد دارم که همیشه دیر تر به خانه می آمد. (پدرم در آن هنگام در ادارهٔ هوائی ملکی در کابل کار میکرد) روز های رخصتی را در کنارِ زن و فرزندانش

نمی گذشتند. سر و کارش با کتاب بود و انسان های شایسته. زیاد تر وقت او را کتاب خواندن، نوشتن و تایپ کردن می گرفت. رفت و آمد دوستان و رفقای پدرم در خانه ما آنقدر زیاد بود که اکثراً اعضای فامیل در یک اتاق می خوابیدیم. اینها همه در کرکتر و تکامل شخصیت محبوب پدرم نقش برجسته داشت.

این خوش شانس من است که با چند تن از یاران سیاسی پدرم آشنا شده ام. آنها معلومات دست اول و مؤثقی در باره زندگی سیاسی، کارنامه ها و سازمانی که او به آن متعلق بود، ارائه دادند. یکتن از رفقای پدرم که خود فرد مهمی در سازمان رهاییبخش خلقهای افغانستان (سرخا) بود، کتاب "چگونگی پیدایش و رشد بورژوازی در افغانستان" را برایم فرستاده و گفت:

"پدرت (نسیم سیار) یکی از بنیانگزاران و عضو حلقه رهبری سازمان رهاییبخش خلق های افغانستان (سرخا) بود که در کار تهیه و نوشتن این کتاب نقش مهمی ایفا کرده است..."

وقتی چشمم به پشتی کتاب افتاد، خاطره یی ذهنم را تکان داد: زمستان سرد کابل را به یادم آورد. یکی از همزمان پدرم که سید نادر نام داشت به دیدن پدرم آمد. ما دو اتاق داشتیم که مناسب تر آنرا برای مهمانان اختصاص داده بودیم. من برای مهمان جای بردم و بخاری برقی را روشن کردم. پدرم کتاب نم زده ای را پیشروی بخاری گرفت تا جاهای نم گرفته اش خشک شود. در پوش کتاب، داخل نقشه افغانستان یک ستاره رسامی شده بود. اکنون که از آن حادثه بیش از سی و چهار سال می گذرد و سوگمندانه پدرم و رفیق راهش (سید نادر) هر دو به دست ناپاک قاتلان شرمسار دوران تیرباران شده اند، یقین دارم که این همان کتابی است که پدرم پیشروی بخاری گرفته بود.

کتاب "چگونگی پیدایش و رشد بورژوازی در افغانستان" را چندین بار خواندم. با خواندن این کتاب سطح معلوماتم بالا تر رفت. کتاب نظر به شرایط دشوار آن روزگار

با عجله تایپ و گستندر شده است. دریغم آمد که کتابی با این خوبی تا کنون چاپ کامپیوتری نشده است. پس از مطالعه کتاب "چگونگی پیدایش..." به فکر آن شدم تا چیزهای بیشتری راجع به پدرم و سازمانش بدانم. یکی از همقطاران و یاران نزدیک پدرم که هنوز زنده است، در مورد کتاب نامبرده برایم چنین گفت :

" پدرت و رفیق دیگری به نام شاهین آزاد، در نوشتن کتاب "چگونگی پیدایش و رشد بورژوازی در افغانستان" نقش اساسی داشته اند."

مامای بزرگوارم به نسبت روابط تنگاتنگ خانوادگی و سازمانی که با پدرم داشت، تأیید کرد که آن جاودان یاد یکی از رهبران ارشد "سرخا" و عضو دفترسیاسی آن بود. او علاوه می کند که خود شاهد زحمت کشی های شباروزی پدرم در قسمت جمع آوری اسناد، آمار، مدارک و نوشتن کتاب مزبور بوده است. وقتی جریان را به مادرم گفتم و نشانی های کتاب را دید، او نیز نظر دیگران را تصدیق نمود.

یکی از اعضای کمیته نشراتی "سرخا" که شخصاً در قسمت تایپ کردن و گستندر کتاب مستقیماً حصه داشت، برای من چنین گفت:

" من با دو تن از اعضای کمیته نشرات مصروف تایپ کردن کتاب "چگونگی پیدایش و رشد بورژوازی در افغانستان" بودیم. یکی از اعضای رهبری "سرخا" که مدتی مسئول امور سیاسی و تشکیلاتی من بود، با تیم ما از نزدیک همکاری داشت. بسیاری اوقات نزد ما می آمد و از کار ما دیدن می کرد. ما او را به نام شاهین آزاد می شناختیم. فرد آگاه و خیلی پر جنب و جوش بود. به آتش پاره می مانست و در حد اعلای صلاحیت تئوریکی قرار داشت. باید جهت معلومات بیشتر تان عرض کنم که پدر شاهین آزاد از فعالان جنبش مشروطیت ایران بود، با پیروزی کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲، از ایران فرار کرد و در افغانستان سکنه گزید. پسرش (شاهین آزاد) که در حقیقت ایرانی تبار افغانی بود، در افغانستان پرورش یافت و تمامی مسائل مربوط به افغانستان را به نیکویی می دانست. بسا اتفاق افتاده است که او متن هایی از کتاب

را تغییر بدهد و اصلاح نماید .."

قرار معلومات، کمیته نشرات "سرخا" با یک عالم دشواری و قبول خطر، با استفاده از ابتدایی ترین وسائل طباعتی، در امر چاپ کتاب عاشقانه کار کرده اند.

قرار اطلاعاتی که من دارم، اکثریت رهبران و کادر های دست اول "سرخا" در همان سال اول کودتای منحوس ثور به جوخه اعدام سپرده شدند. از جمله، چهار تن از اعضای کمیته نشرات "سرخا" هریک: فضل حق شمس، لطیف، احمد ضیاء و بصیر توسط دستگاه مخوف اگسا دستگیر، شکنجه و به رگبار بسته شدند. بدینترتیب این سازمان مبارز و آزادی خواه، مانند رهبران و اعضای دلیرش جوانمرگ شد، ولی نامش در تاریخ مبارزات مردم افغانستان باقی ماند.

با دریغ که من سعادت پیشبرد راه پدرم را ندارم. نتوانستم در راهی بروم که با خون او و همراهانش سرخ شده است. به خاطر ادای احترام به روان پاک پدرم و سایر همقطاران او تصمیم گرفتم تا کتاب "چگونگی پیدایش و رشد بورژوازی در افغانستان" را با استفاده از وسائل مدرن امروزی به زیور چاپ آراسته بسازم. دلیل این امر، ادای دین کوچکی است در برابر آن زحماتی که پدرم و شاهین آزاد و همزمانش در راه نوشتن این کتاب متقبل شده اند. از سوی دیگر حیف است که کتابی تا این حد ارزشمند و تاریخی چاپ و تکثیر نشود. چاپ این کتاب را خود بر عهده گرفتم و در اختیار خوانندگان و اهل مطالعه و تحقیق قرار دادم تا روح آزاده پدرم و دیگر راهیان راه آزادی و سعادت مردم شاد بماند. مطالعه این اثر پُر ارزش خواننده را با افکار، آرمانها و سرنوشت اندوه بار نویسندگان آن تا حدودی آشنا می سازد.

یاد شهیدان راه آزادی و عدالت گرامی باد!

احمد سیار

دوازدهم سپتمبر ۲۰۱۳ / شهر لندن - انگلستان

سفن ناشر

نوشتن و چاپ کتاب، فرهنگ جامعه بشری را مکتوب می کند. سقراط اولین فیلسوفی است که فلسفه اش را با چراغ مکالمه و گفتار روشن کرد و اما شاگردانش از شیوه جدل و گفتار به روش تألیف و نوشتار آمدند و از آن تاریخ تا امروز متفکرین و دانشمندان اندیشیده های خود را مینویسند. از کتاب های خطی تا کتاب های چاپی (بعد از اختراع چاپ توسط گوتنبرگ آلمانی در ۱۴۵۲ میلادی) متفکرین در دنیای متن نفس کشیده اند.

افغانستان یکی از کشور هایی است که بعد از ۵ قرن، در عصر امیر شیر علی خان به صنعت چاپ آشنا می شود و مطبعه دولتی برای نشر جریده شمس النهار و مکاتیب دولتی فعال می گردد. از آغاز مطبعه دولتی تا امروز چاپ کتاب جایگاه خود را به حیث یک پدیده مدرن در فرهنگ مان حفظ کرده است.

میدانیم که در آشفته بازار چاپ کتاب، هر کس به سلیقه خود عمل می کند، کسانی هستند که با تقلید از بازار قصه خوانی پشاور و بدست آوردن سود، به چاپ و پخش هر زقوم و هر بُنجلی دست می زنند و کسانی هم هستند که فقط آثاری را به چاپ می رسانند که دارای ارزش علمی و فرهنگی است. «شاهنامه» اینک به سلسله چاپ

آثار تأثیر گذار و ماندنی، دست به انتشار کتاب « چگونگی پیدایش و رشد بورژوازی در افغانستان » می یازد و افتخار دارد که این اثر تاریخی و تحقیقی را برای اولین بار چاپ می کند و مطالعه آنرا برای پژوهشگران ،مؤرخین، روشنفکران و جوانان افغانستان، بویژه در امر تحلیل طبقاتی جامعه پیشاکنگ مفید میدانند.

به قول فرزند مؤلف، زنده یاد نسیم سیار یکی از نویسنده گان این کتاب خود قربانی جنایات بعد از فاجعه^۶ ثور بوده که به جرم اندیشیدن، نوشتن و تحقیق به زیر رگبار و تیرباران رفته است، اینک که ۳۵ سال از تاریخ اعدام این نویسنده^۷ شهیر میگذرد، به همت فرزند با رسالتش احمد سیار زمینه چاپ دوباره این اثر ارزشمند با همکاری این نهاد فراهم آمده است .

بنیاد «شاهمامه»

هالند

پیش درآمد

اگر چه کسب منافع عظیم اقتصادی و مالی اصلی ترین و عام ترین انگیزه تجلی و دست اندازی های استعمارگران بر سرزمینها و حقوق خلق های گوناگون جهان میباشد، معهذا فعالیت های تجاوز گرانه آنها همواره و همه جا با یک شیوه و اسلوب و حتی با یک هدف واحد انجام نمی گرفته و نمی گیرد. کلونیالیسم و فرزندِ خلفِ آن نئو کلونیالیسم یا امپریالیسم همیشه مناطقی را به عنوان مراکز بهره برداری استراتژیک یا رگهای حیاتی زندگی استعمارگرانه خود قائل شده به آنها اهمیت درجه اول میدهند. این انتخاب طبعاً نه به دلیل وجود مناظر زیبا یا امکان تاریخی و امکانات مساعد برای تحقیقات علمی در زمینه علوم اجتماعی و زیست شناسی می باشد، بلکه اساساً به دلیل وجود منابع عظیم زیر زمینی و امکانات مساعد بهره برداری های کلان مالی است.^(۱)

در حول و حوش مناطق مذکور با مستعمرات درجه اول "خطوط تدافعی" یا مستعمرات درجه دوم قرار دارند و آنها نواحی یا مناطقی هستند که اساساً وظیفه

۱- در دوران امپریالیسم امکانات مزبور، اگرچه اساساً تغییری نکرده ولی تفاوتی در آن ها رونما شده، از جمله وجود بازار های مناسب و بکر برای فروش کالا های امپریالیسم و نیروی کار ارزان قیمت و مشکلات محیط زیست در کشور های امپریالیستی و که برای استعمارگران کهن چندان مطرح نبود.

دفاع یا سنگر دفاعی را در برابر تجاوزات احتمالی سایر نیروهای استعمارگر به مناطق درجه اول یا استراتژیک را دارند. این هیچگاه بدین معنا نیست که استعمارگران نو و کهنه در روابط با اینگونه ممالک دندان طمع خود را کشیده، توجهی به امکانات بهره برداریهای مالی و استثمار گرانه از منابع آنان را ندارند. بهره کشی و استثمار غریزه و خوی و خصلت جدایی ناپذیر استعمارگران قدیم و جدید بوده و هست.

براساس تقسیم بندی فوق است که مناطق و کشورهایمانند ایران (به دلیل منابع عظیم نفت، مس، بازار پهنای فروش کالا، نیروی نظامی آموزش دیده و تا دندان مسلح و در گذشته منابع مروارید، در آمد گمرکات، راه های ترانزیتی) افریقای جنوبی و رود زیا (معادن طلا و مس) برزیل و چلی (منابع قهوه، مس، بازار فروش کالا و خرید نیروی کار) هند (در گذشته بخاطر طلاهای معابد بودایی و ادویه و امروز بازارهای وسیع فروش کالا، امکانات سرمایه گذاری و نیروی سیاسی) و ... بصورت مناطق استراتژیک حفظ حاکمیت کلنیالیزم و امپریالیسم بوده و هستند و امپریالیست ها با جنگ و دندان و با وحشیانه ترین شیوه های قتل و سرکوب از حاکمیت خود در مناطق مزبور دفاع میکنند. و کشورهایی مانند افغانستان (در گذشته سنگر دفاعی هند انگلیس و راه عبور به این مستعمره زرخیز) عمان (پایگاه تدافعی از منابع نفتی خاور میانه عربی و خلیج فارس، جمهوری چاد (پایگاه تدافعی و حفاظتی بهره برداری های امپریالیستی در افریقای مرکزی) و غیره بصورت مناطق درجه دوم یا سنگر دفاعی امپریالیسم در برابر تجاوزات رقبای خود، تجلی نمودند.

قرار گرفتن در دسته کشورهای "کمر بند دفاعی" هیچگاه از اهمیت این کشورها در مبارزات ضد امپریالیستی نمی کاهد، بلکه از آنجائیکه این گونه ممالک، راه های کلیدی و حلقه های ضعیف زنجیر امپریالیسم را تشکیل میدهند، وظیفه بسیار مهم و حیاتی در مبارزات ضد امپریالیستی به عهده دارند و درست به همین دلیل امپریالیسم نیز در سالهای اخیر پلانهای وسیعی برای هرچه محکمتر کردن سلطه خود بر کشور های مزبور طرح و اجراء کرده است که کودتا های متعدد نمونه کوچکی از آنهاست.

چون حیات امپریالیسم وابسته به بهره برداری هر چه بیشتر و طولانی تر از مناطق استراتژیک میباشد، بنابراین آنها هیچگاه حاضر به گذشت یا حتی بحث در مورد اینگونه مناطق نیستند. در صورتیکه بخاطر حفظ و استحکام حاکمیت خود بر مناطق استراتژیک مذکور، در جنگ ها و اختلافات فی مابین بر سر تقسیم مجدد جهان، غالباً بر سر میز مذاکرات "صلح" و در چهار چوکات "سازمان ملل متحد" از حاکمیت خود بر بعضی مناطق درجه دوم به نفع دیگر همپالگی های خود صرف نظر میکنند و در واقع آنها را وجه الضمان بهره برداری های امپریالیستی خود از مناطق استراتژیک، می نمایند.

در فوق کوشیدیم تقسیم بندی مناطق زیر نفوذ امپریالیسم را هر چه مختصر تر و کلی تر بیان کنیم. حال میگوئیم تاریخ معاصر افغانستان را به عنوان نمونه ای از کشور ها یا مناطق دسته دوم، یعنی مناطقی که وظیفه دفاع از منافع امپریالیسم در منطقه را دارند یا در حقیقت در جمله "خط سبز امنیتی" امپریالیسم بدور مناطق استراتژیک شامل هستند را بررسی کنیم.



هشتاد و پنج فیصد مناطق افغانستان را نواحی مرتفع (بالتر از ۴۰۰۰ فـت) و غالباً کوهستانهای صعب العبور تشکیل میدهد. این نواحی فاقد راه های مواصلاتی است. همین امر موجب گردیده تا نفوسی که در این نواحی زندگی میکنند، دارای حیات بسیار ساده شبنانی بوده، بسیار کم و اغلب هیچ ارتباطی با دنیای خارج و تمدن های پیشرفته تر، نداشته باشند. این امور جملگی باعث کند شدن هر چه بیشتر تکامل اجتماعی و در نتیجه نفوذ فوق العاده شدید روابط قبیله ای در بین اهالی مناطق مزبور شده است. روابط و همبستگی شدید قبیله ای، اختلافات و دشمنی ها و در نتیجه جنگ های بین القبایلی را در بطن خود می پروراند. تاریخ کشور ما نمونه های فراوانی از آنها

را ثبت کرده که تا هنوز هم ادامه دارد. شرایط فوق همگی در جهت خلاف شرایط لازم برای بهره برداریهای امپریالیستی میباشد. چرا که امپریالیسم برای اینکه بتواند حداقل هزینه یا حد اقل هزینه قابل قبول به بهره برداری ها بپردازد، شرایط ویژه ای را نیاز دارد. از جمله امکانات سروی و استخراج معادن که این خود نیاز به ایجاد راه ها و وسایل ارتباطی متعدد دارد و عملاً در شرایط جغرافیایی افغانستان هزینه بسیار گزافی را به کار دارد و از آنجائیکه امپریالیسم هیچگاه در بند ایجاد یک زیر بنای اقتصادی محکم و قابل دوام در مستعمرات یا نیمه مستعمرات نیست و همواره در جستجوی راه های سهل و بازده فوری سرمایه گذاری های خود می باشد، حاضر نیست هزینه هنگفتی را در رشته ای یا جایی سرمایه گذاری نمایند که در آینده های دور به مرحله بهره برداری میرسد.

(ایجاد راه ها و طرق مواصلاتی ضمن اینکه هزینه هنگفتی را می طلبد، مدتی بسیار طولانی را نیز به کار دارد که از حوصله امپریالیسم خارج است.)^(۱)

دیگر از شرایط لازم برای استثمار سرمایه داری، بازار خرید نیروی کار ورزیده و ارزان و فروش کالا های مصرفی ساخته امپریالیسم میباشد. روابط کاملاً مسلط فتودالی - قبیلوی و سطح فوق العاده پائین و ابتدایی زندگی (بطوریکه ابتدایی ترین نیاز های بشری به زحمت ارضا میشود) موجب

میگردید تا ازطرفی نه تنها، مردم افغانستان، هیچگونه آشنایی با وسایل تولید سرمایه داری و شیوه های آن نداشته باشند، بلکه وابستگی های قومی، فرهنگی و سنن فتودالی و پایان بودن سطح درک و قدرت یاد گیری آنها (به دلیل بی سوادی، محدود بودن برخورد ها و شناخت آنها به مسایل کاملاً محدود روستا و زندگی بدوی و...) به مثابه سد محکمی بود، در برابر هر گونه آموزش لازم برای تولید سرمایه داری. از جانب دیگر روابط پایاپای حاکم اقتصاد جامعه، رفع نیازمندی های حیاتی از طریق

۱- در اینجا منظور از امپریالیسم خاصی نیست. امپریالیسم هم شامل روسیه تزاری و هم شامل دیگر امپریالیست ها می شود.

تولید خانگی و کوچک، اقتصاد بسته روستا، اجازه نمی داد مردم برای خرید کالاهای مصرفی امپریالیستی، برآیند. اصولاً در چنین جوامعی، انگیزه ای برای مصرفِ اینگونه کالاها نیز وجود ندارد.

بنا بر این، بازار خرید کار و فروش کالا های مصرفی، این شرط عمده بهره برداری های امپریالیستی، عملاً در افغانستان وجود نداشت. و نیز امید نمی رفت در مدت چنان کوتاهی (که خواست امپریالیسم است) ایجاد گردد. وجود امنیت و آرامش، دیگر از شرایط لازم و حتمی برای بهره گیری های امپریالیسم میباشد، تا تحت فضای امنیت و آرامش مزبور و بدون تقبل هزینه های هنگفت پلیس و ارتش و نیروهای سرکوب کننده دیگر، قادر به استعمار خلق گردد. در حالیکه وجود اختلافها و جنگهای حتمی بین قبایل افغانستان از طرفی و سکونت این قبایل در مناطق کوهستانی و دور از دسترس نیروهای سرکوب کننده و وجود جمعیت بزرگ کوچی که به دلیل حرکت متداوم شان، غیر قابل کنترل هستند، عملاً امنیت لازمه فوق الذکر را سلب می نمود. امپریالیسم نمیتوانست بر منافع دراز مدت خود اعتماد داشته باشد.

... که وجود نظام ملوک الطوائفی و دست به دست گشتن سریع حکومت مرکزی و ... امکان جذب آنها از جانب روسیه تزاری، هرچه بیشتر امید امپریالیسم را (انگلیس) در بر آوردن انتظارات استثمارگرانه و اقتصادی خود به یأس تبدیل نمود.

بنا بر ملاحظات فوق بود که امپریالیسم انگلیس مصمم گردید، عطای این یار را به لقایش ببخشد و از بهره برداری های استراتژیک اقتصادی در گذرد. ولی در عوض، وظیفه نگهبانی و پاسبانی حاکمیت خود در هند را به آن تفویض نماید. چنین است که می بینیم لرد کیچز قوماندان اعلی هند، در فرمولبندی مذاکره با حبیب الله شرط اول اتحاد با افغانستان را اینطور فرموله میکند: " علت اول و عمده تضاد با افغانستان دفاع از هندوستان است."^(۱)

۱- در معاهدات فی مابین امپریالیسم و افغانستان به ندرت به قرار داد های تجارتی بر می خوریم که آن محدود هم بیشتر به خاطر نفوذ سیاسی بوده تا تجارت.

این وظیفه با شرایط خاص جغرافیایی - اجتماعی افغانستان کاملاً تطبیق میکرد. کوه‌های عظیم پامیر و حدود مشرقی و جنوبی و صحاری خشک جنوب غربی سد سیدی در برابر تجاوزات سایر امپریالیستها بود. همچنین متحد کردن قبایل سرحدی و سرکوب بعضی از آنها، برای مدت کوتاهی که تجاوز دشمن (رقیب امپریالیست حاکم که انگلیس بود) جریان داشت امر چنان دشواری نبود. قبایل مذکور حاضر بودند برای مدت اندکی، و با تکیه به وعده وعیدهای انگلیس و چپاول و غارت در جنگ، موقتاً دشمنی‌ها و کینه‌های قبیله‌ی دیرینه خود را فراموش کرده، تن به کارگردانی امپریالیسم انگلیس دهند. اما، هرگاه اینگونه جنگ‌ها^(۱) طولانی شده، خاصیت متحد کننده خود را ازدست داده، مجدداً جنگ‌ها و زد و خورد های قبیله‌ی هدف اصلی را تحت الشعاع قرار می‌داده و انگلیس را از یاری بسیار مؤثر و اساسی نیروهای قبیله‌ی محروم داشته‌اند. در هر سه جنگ افغان - انگلیس، امپریالیسم انگلیس ابتدا به پیروزی‌های سریعی دست یافت و مناطق عمده افغانستان را اشغال نمود ولی با تداوم جنگ و به دلیل فوق به مرور ضعیف شده رفت و یارای مقاومت در برابر نیروهای ملی (آنها نیز اساساً ساخت قبیله‌ی داشتند) را از دست داد. تا جایی که ناگزیر خاک افغانستان را ترک نمود و ترجیح داد عوض اشغال رسمی با امراء و حکام خود فروش کابل وارد مذاکره شده معاهدات ننگین را به خلق افغانستان تحمیل نماید.

بنابر این دخالت امپریالیسم انگلیس در وطن ما از همان ابتدا نه به خاطر بهره برداریهای اقتصادی و مالی، بلکه اساساً به منظور ایجاد "کمربند سبز حفاظتی" در غرب ناحیه زرخیز هندوستان بود، تا بدین وسیله بر روعیای طلای ناپلیون و تزار روس برای دست رسی به طلاهای آماده و ادویه هند و آبهای گرم اقیانوس هند، باد یأس بوزد. بر همین مناسبت که، هرچه با بی تفاوتی انگلیس در امور داخلی افغانستان برمیخوریم، در عوض، باعلاقه عجیب و دیوانه وار حکومت‌ها هند و لندن به کنترل

۱- این جنگ‌ها، شامل خیزش و قیام نیروهای ملی کشور نیز می‌باشد که امپریالیسم انگلیس برای خواباندن آنها همواره از نیروهای قبیله‌ی کار می‌گرفت.

روابط و سیاست خارجی افغانستان روبرو هستیم. این وقتی کاملاً محسوس و ملموس میشود که توجه نمائیم در همان دوران بی تفاوتی لندن نسبت به امور داخلی افغانستان در هند حکومت و مقامات دولتی و ارتش عملاً و علناً در دست امپریالیسم انگلیس بود و کلیه قوانین حکومتی، قضائی و اقتصادی با نظارت مستقیم نمایندگان کاخ باکنگهام وضع می شد. و در ایران بسیاری از قوانین اقتصادی و قضایی به وسیلهٔ عمال انگلوفیل وضع میگردد. و رشته های اقتصادی متعددی از قبیل گمرکات، دخانیات، بانک، امور ترانسپورتی و... یا کاملاً در انحصار امپریالیسم انگلیس بود، یا نفوذ تعیین کننده ای بر آنها داشت. در حالیکه در روابط خارجی آنچنان قید و کنترل صد فیصد که بر افغانستان اعمال میگردد، وجود نداشت. تجار ایرانی، حد اقل در زمینهٔ تجاری، آزادیهای داشتند. نمایندگی های تجاری و سیاسی ایران در بسیاری کشورها وجود داشت و ایران با اکثر کشور های جهان (حتی روسیهٔ تزاری) روابط سیاسی داشت. رفتار خاص امپریالیسم انگلیس با افغانستان که گفتیم ناشی از شرایط ویژهٔ کشور ما بود، بر رشد و تکامل اجتماعی - اقتصادی آن بی تأثیر نبود. عدم علاقه مندی امپریالیسم به سرمایه گذاری در کشور از طرفی و کنترل کامل روابط خارجی (اعم از سیاسی یا تجاری) از طرف دیگر، موجب توقف نسبی رشد اجتماعی - اقتصادی و در نتیجه پایداری هر چه بیشتر قومگیری و فئودالیزم گردید. و این خود، تأخیر ظهور بورژوازی را در پی داشت. این تأثیرات تا هنوز هم، ولی با تغییرات نه کیفی وجود دارد. اگرچه بورژوازی حدوداً از دوران امیر شیرعلیخان به صورت عناصری پراکنده پدیدار شد و تا دوران امان الله خان صورت نطفه ای یافت، ولی چوچه ای که از این نطفه برآمد، علیرغم غم خواری های مام خود (امان الله خان)، چون در هوایی مسموم زاده شد، آن چنان ضعیف و نحیف بود که تا کنون (جز دوران کوتاه مبارزات ملی اواخر زمام داری ظاهرشاه) قادر نبوده شخصیت و هویت مستقلی از خود تبارز دهد.

تاریخ معاصر افغانستان را در حقیقت می توان تاریخ سرکوب بورژوازی ملی دانست. اگر چه دقیقاً این تاریخ، تاریخ مقاومت توده های خلق به رهبری خرده

بورژوازی و عناصر فئودالی، نیز هست. معذالک باید اذعان کرد که اتحادیهٔ نا مقدس فئودالها - بوروکراتها - سرمایه داران وابسته، بی جهت جامهای طلایی خود را در شهادت بورژوازی ملی، بالا نیانداخته اند. چون امروز بورژوازی ملی افغانستان اگر هم وجود داشته باشد، فاقد آن روحیات و تجلیات لازمهٔ بورژوازی بالنده میباشد.

درست به همین دلیل است که، او هیچگاه قادر نخواهد بود، (همچنان که تا کنون قادر نبوده) رهبری مبارزات خلقهای تحت ستم افغانستان را، تا در آغوش کشیدن شاهد پیروزی، به دست گیرد. از این پس خلقهای کشور مان، به حق، به دنبال رهبری دیگر میگردند. این رهبر، این پیشوا، که قادر است تا به آخر، مبارزهٔ آنها را رهبری کرده، بالاخره به سر منزل پیروزی، به آزادی کار و اندیشه، رساند، جز مارکسیسم - لنینسم نیست، که در حزب طراز نوین طبقه کارگر تجلی می یابد.

فصل اول

الف - مقدمه ظهور بورژوازی ملی:

طی جنگ اول افغان - انگلیس، به دلیل خیانت شاه شجاع و سستی و تسلیم پذیری امیر دوست محمد خان، انگلیس موفق گردید مناطق حیاتی افغانستان را اشغال نماید. معذالک به زودی با مقاومت دلیرانه خلقهای افغانستان از جمله غازیان، مردم لوگر، کابل، جلال آباد و غیره رو برو شد و مجبور به خروج از افغانستان گردید. امپریالیسم انگلیس که سر افکنده و شکست خورده خارج شد مجدداً و در کسوتی ظاهرالصلاح و دوست نما، وارد گردیده امیر دوست محمد خان را زیر انقیاد خود آورد. امیر مذکور، به کمک امپریالیسم انگلیس موفق شد تا حدود زیادی مرکزیت را در کشور برقرار کرده و امور مملکتی و لشکری را نظم و نسقی دهد. لشکر او زیر اداره کیمپل انگلیسی (او مسلمان شد و نامش را به شیرمحمد گشتاند) و داکتر هارلان آمریکایی و نایب عبدالصمد هندی بود، که حدود ۱۲ هزار سوار و سه و نیم هزار پیاده را شامل میشد. این سپاهیان دارای تنخواه و تعلیمات نظامی و در ۱۱ مرکز نظامی متمرکز بودند. همچنین امیر کوشش مینمود، امور مختلف مملکتی را از طریق وزارت خانه های مالی، داخله و دربار حل و فصل نماید. اگر چه ولایات کشور زیر اثر پسران او بود، مع هذا آنها در امور مهمه تابع مرکز بودند و ناگزیر بودند از درآمد های خود، پس از کسر مخارج شخصی و مصارف محلی، بقیه را به خزینة مرکز روانه نمایند.

اقدامات فوق، اگر چه ضربهٔ سختی بود بر پیکر ملوک الطوایفی و راه را برای ایجاد حکومت قوی مرکزی که مورد نیاز امپریالیسم بود، هموار می نمود ولی نتوانست آنرا به کلی از میان بردارد و بلا فاصله پس از امیر، هر یک از پسرانش در ولایات زیرِ اثر خود، داعیهٔ سلطنت نموده، خود را امیر خواندند. بطوریکه مجدداً کشور در چنگال جنگ و خونریزی گرفتار آمد. تا اینکه بالاخره امیر شیرعلی خان که والی هرات بود بر دیگران غالب آمده خود را امیر تمامی افغانستان خواند.

امیر شیرعلی خان تحت تعلیمات سید جمال الدین افغانی، خرده بورژوازی انقلابی، باصول مدنیت جدید آشنا شد. سید مزبور، که خود در ارتباط با جوامع پیشرفتهٔ خارج، مفتون اندیشه و اصلاحات بورژوازی شده و اندیشه های ترقیخواهانه ای برای پیشرفت ملل شرقی خصوصاً مسلمانان داشت، نقش عمده ای در شکل گیری افکار مترقیانهٔ امیر شیرعلی خان داشت. سید می کوشید تا از طریق امیر موصوف افغانستان را وارد اتحادیهٔ کشورهای پان اسلامیست نماید. بنابر این در حالیکه در افغانستان، بورژوازی هنوز تبارز مشخص اقتصادی - اجتماعی نداشت، اندیشه های بورژواآبانه در بطن جامعهٔ فئودالی و متکی بر اساسات محکم قومی از بالا نضج می گرفت.

امیر شیرعلی خان، به پیروی از رهنمود های سید کوشش نمود قبل از هر چیز مرکزیت را تأمین نماید. این در واقع اولین و مهمترین شرط توفیق او در سایر اقدامات اصلاحی به شمار میرفت. برای تحقق این شرط، او روابط خود را با قوای ملی و ضد انگلیس از جمله قبایل مهمند به قیادت سلطان محمد خان بن سعادت خان قایم نموده با برادران انگلوفیل خود از جمله عبدالرحمن جنگها نمود، تا اینکه بالاخره در سال ۱۸۶۸ میلادی برابر ۱۲۸۵ شمسی به برقراری مرکزیت موفق گردید. که این خود فرصتی بود برای پیاده کردن نقشه هایش در مکتب سید جمال الدین. لذا، اوضاع لشکر را سروسامان داده مکاتبی چند گشود، مطبعه ای^(۱) در کابل بنا نهاد و

کتبی از جمله قواعد لشکری به دستور او از انگلیسی به فارسی و پشتو ترجمه شد. و اولین جریده افغانستان بنام "شمس النهار" در همین دوران انتشار یافت. تاریخ کابینه وزراء در افغانستان از دوران امیر شیر علی خان شروع می شود که صدراعظم آن سید نور محمد شاه قندهاری بود و شامل وزارت خانه های داخله، خارجه، مالیه، یک سپه سالار و یک منشی دربار بود. این کابینه تا حدود زیادی بدون تبعیض قومی و لسانی تشکیل گردید و از خویشاوندان و نزدیکان او کسی در آن شامل نبود. اقدامات دیگری نیز که نشان دهنده جنبه هایی از دموکراسی بورژوازی در اشکال ابتدایی خود بود، بروز داد. از جمله و بخصوص تقویت ارتش و کنترل ولایات از مرکز بود، که آرامش نسبی را در مملکت به دنبال داشت. این امر که فی نفسه مورد پسند همسایه شرقی، یعنی هند انگلیس بود موجب گشت که امپریالیسم انگلیس حکومت شیر علی خان را به رسمیت بشناسد (۱۸۶۸ م) حتی برای او توپ و سلاح نیز به عنوان هدیه بفرستد. شیر علی خان پس از رتق و فتق کلی امور داخلی، مذاکراتی را با ممالک همسایه شروع نمود و کوشش کرد حقوق برابر و استقلال سیاسی برای افغانستان کمایی کند. در سال ۱۸۶۹ در امباله با لارد مایو گورنر هند معاهده عدم مداخله انگلیس در افغانستان را امضا نمود و سپس با ایران در مورد تقسیم آب هلمند مذاکراتی را آغاز کرد. و بر سر مسایل سرحد شمالی باب مذاکرات را با روسیه گشود. امپریالیسم انگلیس که مایل بود در همسایگی خود، حکومت قوی ولی البته تحت نفوذ خود داشته باشد، اقدامات مزبور را با دیده شک و تردید نظاره میکرد. به خصوص هنگامیکه جنرال ستیلاتوف سفیر روس به کابل آمد، حکومت هند خطر را بسیار نزدیک احساس کرد. بنابر این و به مصداق "علاج واقعه قبل از وقوع" با به پیروی از سیاست مشهور خود "وارد پالیسی" با تجاوز منظم و همه جانبه خود با افغانستان جنگ دوم افغان - انگلیس را آغاز نمود. (۱۸۷۸ م)

همچنانکه پیشتر متذکر شدیم امیر شیر علی خان روشنفکری بود که صرف اندیشه ها و ذهنیات مترقیانه ولی بدون ارتباط ارگانیک با طبقه بالنده بورژوازی، داشت. (قبلاً

گفتیم، طبقه بورژوازی وجود نداشت، لذا، امیر موصوف با اتکاء بر معدودی روشنفکر، قصد داشت پلنهای اصلاحی خود را به انجام رساند. بنا بر این در این هنگام که میتوانست و میبایست به توده ها پناه میبرد و از آنها یاری میخواست، در برابر حمله انگلیس، خود را تنها و بیکس احساس کرده وحشت زده و با تصور واهی کمک گرفتن از روسیه تزاری به مزارشریف گریخت و در همانجا در گذشت (۱۸۷۹ م).

عدم شناخت علمی از نیروهای اجتماعی و اشتباه در چگونگی برخورد با آنها، از جانب امیر شیرعلیخان و گریزحقارت آمیز او، منجر به شکست افغانستان و رویکارآمدن پسرش یعقوب، امضاً کننده معاهده ننگین گندمک گردید. (۲۶ می ۱۸۷۹ م) به موجب عهدنامه مزبور خیبر - پشین و کروم از خاک افغانستان جدا شده و به هند برطانوی ملحق گردید و اضافه بر آن یک نفر انگلیسی بنام پیرلویس کیوناری^(۱) که طرف انگلیس در معاهده گندمک بود، به حیث نماینده امپریالیسم انگلیس در افغانستان تعیین گردید و در بالا حصار جای گرفت. بدین ترتیب مستعمره شدن کشور عملاً تحقق یافت و اصلاحات مترقیانه شیر علی خان بر باد رفت. ولی معهدا نیروهای ملی که علیرغم شکل قبیلوی خود، در برابر اشغال خاک خود از جانب بیگانه شدیداً حساسیت میدادند و آنرا توهین به غیرت قبیلوی خود میدانستند، این بار نیز ساکت ننشسته جنبش مقاومت را آغاز نمودند. نیروهای موصوف شجاعانه بردشمن حمله بردند و پیوستن لشکریان بالا حصار به مجاهدین در گرما گرم نبرد، بمثابة بادی بود که بر آتش وزید و شور و هیجان مبارزین را دو چندان نمود. که در نتیجه آن لیوس کیوناری و عمله او کشته شدند (۳ سپتمبر ۱۸۷۹) امپریالیسم انگلیس بلافاصله از ایادی خود در کمپانی هند شرقی و نیروی نظامی خود در هند کمک خواست. جنرال چمبرلین از دره خیبر، جنرال رابرتس از دره کورم و جنرال ستیوارت از دره بولان که مجموعاً ۵۰ هزار نفر میشدند، خاک افغانستان را مورد حمله قرار دادند. ولی بر اثر مقاومت شجاعانه و جانبازانه خلقهای وطن به رهبری محمدجان خان وردک، ملا

مشک عالم اندر، صاحب جان ترکی، سردارایوب خان و محمدعثمان خان صافی و غیره عناصرملی، نتوانست برخاک وطن عزیزاستیلا یافته آنرا مستقیماً در تصرف خود گیرد و همچون هند آنرا مستعمره امپراتوری انگلیس نماید. لذا کفتار وحشی خونخواری که از افغانستان رانده شده بود در کسوتِ شغالِ حیلِه گر خون آشامی مجدداً وارد گردید. یعنی ترجیح داد افغان ها را به دست افغان ها بانقیاد در آورد. لذا، عبدالرحمن سفلِه، این چهره شناخته شده و مورد اعتماد خود را که سابقه ای طولانی در نوکری به اجنبی داشت به امیری گزید. (۱۲۹۶ هـ)^(۱) لازم به تذکر است که درین عصر، که عصرخیزش خلق های مستعمرات برضد استعمارگران بود و در اکثرمستعمرات مبارزات آزادیبخش با شدت هرچه بیشترجریان داشت، استعمار و امپریالیسم برای حفظ منافع استراتژیک خود در شیوه های استعمار تجدید نظرنموده به شیوه های نوینی دست یافته بودند. یعنی عوض استقرارنیروهای نظامی خود در مستعمرات و تجاوز مستقیم وطنی در حیات جوامع مستعمراتی، تصمیم گرفتند با وابسته کردن متنفذین محلی حکومت بومی از آنها تشکیل داده و به مستعمرات باصطلاح استقلال بدهند. استقلالی که بمثابة فرستادن پشت نخود سیاه بود و جز دل خوش کنک برای فریب کودکان چیزدیگری نیست. چنین است که ناگهان با موج استقلال کشور های مستعمره روبرومیشویم. ولی معذالک کلیه یا اکثریت قریب باتفاق آنها بلا فاصله پس از استقلال ظاهری خود در اتحادیه هایی به ریاست و کنترل همان امپریالیسم سابق جمع میشوند. امپریالیسم انگلیس در افغانستان نیز چنین سیاستی را اعمال داشت و عبدالرحمن را به امیری گزید.

عبدالرحمن بسیارخوب میدانست که "... برای حفظ شاهی خویش در داخل کشور با رؤسای قبایل با چه عنف و شدت رفتار باید کرد. ولی در سیاست خارجی

۱- عبدالرحمن کسی بود که هم از توبره می خورد و هم از آخور. او در آوان حکومت شیرعلی خان به مخالفت با او برخاست، سپس گریخته به بخارا رفت و مورد پذیرایی ژنرال کوفمن قرار گرفت. از جانب دیگر او روابط خود را با ایران و هند و انگلیس صمیمانه حفظ می نمود و چندین بار مورد حمایت آنها قرار گرفت.

با هندوستان بریتانوی باید چطور ملایم بود.^(۱) باین ترتیب عبدالرحمن با حمایت مستقیم انگلیس و عوامل آن و ایجاد ترور و خفقان، نیروهای ملی را سرکوب نموده و بعضاً را فریفت و " استقلال و تمامیت ارضی " کشور را تأمین نموده!!! جنگ دوم افغان- انگلیس را پایان بخشید. خلاصه اینکه سر از نو افغانستان را بصورت نیمه مستعمره امپریالیسم انگلیس درآورد، اصلاحات مترقی امیرشیرعلی خان را بی اثر نمود و شرایطی را که میرفت برای نسج و رشد بورژوازی مهیا گردد، سر از نو تیره و تار نمود. او " . در خونریزی و کشتار مخالفین نظیر نداشت. . نیمه سوادى هم داشت - چنانچه کتابی بنام پندنامه به فارسی نوشت. . . و مخصوصاً دایره جاسوسی را در کشور تأسیس نمود، حکام را به هرسو گماشت. . . اوراق راهداری را برای سفر داخلی رایج نمود. . ."^(۲)

عبدالرحمن اولین امیر افغانستان بود که به یمن دستگاه جاسوسی عریض طویل خود، دشمنان خود را بطور سیستماتیک می کشت و به همین ترتیب موفق شد. (صفحه ۱۳ کمبود است)

که بنابر آن از حدود بلوچستان تا چترال و واخان یعنی مناطق چمن، پشین، چفتی، وزیرستان، بلندخیل، کورم، پاراچنار، آفریدی، باجور، سوات بنو، دیر، بهلاس و چترال از افغانستان جدا و به هند انگلیس شامل شد.^(۳)

و در ازاء این سیه کاری و خیانت که در تاریخ سابقه ندارد، مزد خیانت های او از ۱۲ لک روپیه کلدارسالیانه به ۱۸ لک بلند رفت و برای حفظ حکومت سفاکانه اش وعده امداد و اسلحه جنگی دریافت داشت. چنین حکومت فاسد و مملکت برباد دهی طبعاً با مخالفت ها و عصیانهای خلقهای قهرمان وطن روبرو میشد که ناگزیر برای خفه کردن صدای اعتراض آنها، ارتش و نیروی سرکوب کار آمدی ضروری

۱- تاریخ مختصر افغانستان جلد ۲ - پوهاند عبدالحی حبیبی ص ۱۲۷.

۲- همان کتاب.

۳- هم اکنون در جزو خاک پاکستان شامل است.

بود. بنا براین یکی از مشغولیت ها و اقدامات عمده عبدالرحمن همچون هر وطن فروش دیگری ایجاد نیروی سرکوب و دستگاه پلیسی وسیع و گسترده ای بود. تعداد عساکر منظم او به ۴۰۰، ۱۴۸^(۱) نفر رسید. (در زمان امیر شیرعلیخان حدود ۵۰ هزار نفر بود) و فابریکات کالتوس سازی و تفنگ سازی را علاوه بر سلاحهای کمکی انگلیس ایجاد نمود.^(۲) او پس از مستحکم نمودن پایه های حکومت خود که بر پیکر خونین هزاران فرزند دلیر این آب و خاک بنا شده بود، برای اثبات مراتب عبودیت و وفاداری صادقانه خود فرزند کوچکش سردار نصرالله را به دربار امپریالیسم انگلیس طور ودیعه روانه کرد. (اپریل ۱۸۹۵).

بنابر این دیدیم افغانستان که با کوششهای روشنفکرانه امیرشیرعلیخان میرفت تا استقلال و حریت خود را بدست آورد، در دوران عبدالرحمن از جمله اقمار و نواحی وابسته به امپراطوری انگلیس گردید. کلیه امور خارجی افغانستان تحت تسلط هند انگلیسی درآمد و امیر اجازه نداشت بدون مشوره و موافقت دهلی هیچگونه ارتباطی اعم از سیاسی یا اقتصادی با سایر دول داشته باشد و در صورت چنین اجازه ای نیز کلیه ارتباطات بایستی از طریق دهلی انجام میشد. و گزارش مذاکرات توسط نماینده انگلیس در کابل به دهلی فرستاده میشد.^(۳) کنترل روابط خارجی افغانستان به جایی رسید که حتی روابط سنتی و عادی بین قبایل و مردم سرحدی با آنسوی سرحد را

۱- چون احصائیه صحیح از نفرات ارتش در دست نبوده و تاریخ نویسان غیر متعهد چندان پایبند روش علمی نبودند، احتمالاً در تعداد مذکور اشتباهی رخ داده باشد.

۲- عبدالرحمن در ملاقات هایی با نمایندگان انگلیس بار ها تکرار می کرد، برای دفاع از منافع شما در هند، من نیروی انسانی می دهم و شما سلاح بدهید. این سلاح ها را با پول مردمی که نان برای سیر کردن شکم و کالا برای پوشاندن تن های لچ خود نداشتند می خرید و به قبایل مورد اعتماد خود می فروخت و پول آنرا صرف عیاشی ها و خوش گذرانی های وقیحانه خود می کرد.

۳- انگلیس امور افغانستان را به دهلی واگذار کرده بود و آنرا یکی از مناطق حوزه ماموریت گورنر هند می دانست. لهذا، هیچگاه حاضر نبود مستقیماً با افغانستان وارد مراد و مذاکره شود. بار ها وزیر امور خارجه انگلیس از مذاکره مستقیم با امیر استنکاف ورزید و جارج پادشاه انگلیس جواب دادن به نامه امیر را دون شأن خود دانسته آنرا به گورنر هند ارجاع می داد!

نیز شامل میشد و این خود مشکل بزرگی ایجاد می نمود. چون کنترل خرید و فروش ماست و مرغ و سایر فرآورده های محلی بین اهالی دو سوی سرحد عملاً ناممکن بود. ضیاء الملک والدین که حقیقتاً باید او را جلادالملک نامید، برای حفظ ظاهر مستقل و آبروی نداشته و چانه زدن در میزان مزد خیانت خود، گاه گاهی مخالفت های جزئی با دهلی می نمود. از جمله اینکه او هیچگاه اولین نماینده دهلی در کابل را نمی پذیرفت و دهلی نیز همواره نماینده مورد نظر خود را در مرتبه دوم که مورد پذیرش امیر قرار می گرفت راهی افغانستان می نمود!!^(۱) یک نمونه آن اینکه در جواب گریفین حاکم هند انگلیسی که نماینده ای مسلمان را به کابل فرستاده بود نوشت: "از نماینده ای که در افغانستان مقرر نموده بودید صرف نظر گردید. لیکن چیزی را در اختیار ما گذاشتید (بخوانید بما امر فرمودید) اینست که نماینده مسلمان را بپذیریم (!!)" این آرزوی من و مردمان من است و این را شما عنایت فرمودید " و قبایلی را که نسبت بوجود نماینده انگلیسی در کابل بسیار حساس بودند با نشان دادن نامه ۲۲ جون ۱۸۸۰ حکومت دهلی به روسای آنها، اینطور فریب میدهد "حکومت بریتانیه هیچ نماینده ای در افغانستان مقرر نخواهد کرد. اما اگر در کدام موقع نماینده مسلمان خواسته باشید، کسی را برایتان خواهم فرستاد. تا زمانی که شما کسی نخواهید، هیچکس از طرف حکومت فرستاده نخواهد شد و اندر این موضوع اصرار نخواهیم ورزید. "^(۲) (تأکید از ما است) در حالیکه چندی بعد و طبعاً بدون هیچگونه درخواستی از جانب مردم، نماینده انگلیس که در واقع دومین نماینده بود بنام کرنل محمد افضل خان با سمت جاسوسی بکابل آمد. سایر مخالفت های عبدالرحمن با دهلی، از جمله محدود کردن نفقات کمیسون سرحدی بریتانیه در سال ۱۸۸۴، رد پیشنهاد لرد دوفرین مبنی بر

۱- این امر در دوران حبیب الله نیز صدق می کند. او همواره نماینده اول انگلیس را به دلایل موهومی از قبیل شیعه بودن یا همدرد شیعه بودن، رد می نمود. فی المثل در نوامبر ۱۹۰۷ ملک عمر حیات خان نماینده نخست بریتانیه را به دلیل جوانی و کم تجربگی جواب گفت که البته انگلیس نماینده یا بهتر بگویم جاسوس پر تجربه تری را فرستاد!

دیدار سرپرست‌ساز از هرات و موافقت با فقط دو صاحب منصب انگلیسی در ولایت هرات (برای سکونت) و "مریضی دیپلوماسی" او در برابر تقاضای بریتانیه برای دیدار هیات لرد رابرتس از کابل (۱۸۹۲) نیز از همان قیاس مخالفتها بود. هیچکدام آنها به منظور حفظ تمامیت ارضی و استقلال کشور یا خدمت بخلق نبود. این امور یا ناشی از منافع شخصی او و یا به خاطر احتیاط کاری در برابر روسیه تزاری بود که بازهم در تحلیل نهائی منافع شخصی او را در بر داشت. امضاً کننده معاهدات ننگین دیورند و پنجه هرات چگونه میتواند خدمتگذار خلق باشد.

شمه ای از میزان وابستگی و عبودیت او به باداران انگلیسی اش از نامه تاریخی ۲۲ جون ۱۸۸۰ او به لیبیل گریفین حکمران هند معلوم میشود. او نوشت: "در باره روابط و مراودات دوستانه من با قوای خارجی شما نوشتید که من بدون اندرز و مشوره شما (بریتانیه) نباید اقدام نمایم. شما ملاحظه بفرمائید در صورتیکه من مانند حکومت کبیر شما دوست داشته باشم (!؟) چطور میشود که بدون اندرز و مشوره شما با قوه دیگر مراوده نمایم." و گریفین در نامه خود (۲۰ جولای ۱۸۸۰) به عبدالرحمن چنین امر میکند: "... دولت روسیه و ایران عهد نموده اند که از مداخلات در امور افغانستان اجتناب ورزند. پس ظاهر و هویدا است که آن جناب با هیچ دولت دیگری سوای دولت بریتانیه روابط دوستی نمیتواند نگهدارند." (تأکید از ماست) عبدالرحمن این دشمن جرار و قسم خورده خلقهای افغانستان، که اینچنین عمیقاً و با هزاران پیوند به امپریالیسم انگلیس وابسته بود، با اینهم همواره از این بیم داشت که انگلیس با دیگر سران قبایل طرح دوستی بریزد. عبدالرحمن مرد زیرکی بود و میدانست امپریالیسم انگلیس (مانند هر امپریالیسم دیگری) که سابقه طولانی در فریب و نفاق افگنی بین خلقها دارد، حتی در صورت لزوم و ضرورت به دوستان و هم قسمان خود نیز پشت میکند. این سیاست امپریالیسم است که به انواع و اقسام تضمین ها و اثبات بندی های صادقانه عمالش اعتماد نکرده، به عنوان تهدید دائمی، همواره رقبائی را همچون "شمشیر دموکلیوس" بالای سر آنها نگاه میدارد که هیچگاه

در فکرِ نافرمانی نباشند. بنا بر این، عبدالرحمن که پس از قتل و کشتارِ مخالفینِ خود و فریبِ بسیاری از سرانِ قبایل کدام دشمنی مهمی برای خود در داخل باقی نگذاشت، برای جلوگیری از نفوذِ انگلیس در قبایل و امکانِ فریفته شدن آنها توسط انگلیس بر ضد خود، کوشش نموده ضمن اثبات وفاداری هر چه بیشتر خود به لندن و دهلی، آنانرا از دخالت مستقیم در امور داخلی افغانستان دور نگاهدارد. بر همین اساس شدیداً از اعمار خط آهن و خطوط تلگراف اجتناب می نمود. چون اعمار اینگونه پروژه ها، به هر حال امکان برقراری تماس های مستقیم و دائمی را با سران قبایل برای انگلیس مهیا می نمود. و این امر مخالف روحیهٔ مطلق العنانی امیر بود. او در این راه آنچنان مصر بود که حتی زمانیکه راه آهن تا حصهٔ چمن تمديد یافت، اتباع افغانستان را که تمایل با استفاده از آنرا داشتند، به مرگ تهدید نمود.

پس از پایان زندگی ننگین عبدالرحمن، در دوران حبیب الله نیز وضع به همین منوال بود. در ۹ فبروری ۱۹۰۰ م - لسار (M-Lesar) سکرتری سفارت روسیه در لندن طی یادداشتی به لرد سالنبری در بارهٔ روابط روسیه و افغانستان نوشت: "روابط روس و افغان در معاهدات ۱۸۷۲ و ۱۸۷۳^(۱) تصریح و تعین گردید و روسیه آن معاهدات را تا هنوز مؤثر می پندارد و افغانستان را با تمام معنی کلمه خارج از حیطهٔ نفوذ خویش میداند. روسیه در گذشته بنا بر احساس منافع دوستانه به بریتانیای کبیر، باستثنای انحراف ترانزیت، از معیارِ عملِ درستِ دیپلوماسی حتی تا بدانجا پیش رفت که روابط غیرسیاسی هم (با افغانستان) برقرار نکرد. این مطلب یعنی خارج بودن افغانستان از دایرهٔ عمل روسیه تزاری توسط دولت آن کشور مکرراً در سالهای ۱۸۷۴، ۷۶، ۷۷، ۷۸، ۸۲، ۸۴، ۸۵، ۸۷، ۱۸۸۸ تأیید شد.

علیرغم ظاهر متحد و یکپارچهٔ اردوگاه امپریالیسم و سرمایه داری، در بطن آرامشِ ظاهری این اردوگاه، تضاد های عمیقی بر سر تقسیم منافع حاصل از دسترنج خلقهای

۱- این معاهدات در مورد تقسیم افغانستان و میزان مداخلات روس و انگلیس در افغانستان بین روسیه و انگلیس منعقد شده بود و افغانستان مطلقاً در آنها دخالت نداشت.

قاره های مختلف جهان نهفته است. این تضادهای درونی، همواره به یک شدت و حدت عمل نمیکند، گاهی رونق اقتصادی و توافقا و گذشتہایی فی مابین امپریالیست ها در حق یکدیگر موجب فروکش نسبی و مؤقتی این تضاد ها میشود و گاهی بالعکس بحرانهای دوره نظام سرمایه داری، قدرت گرفتن یک یا دو تا از امپریالیست ها وعوامل دیگر داخلی این اردوگاه، تضاد های مزبور را حاد نموده به مرحله تعارض علنی میرساند. جنگ های جهانی اول و دوم تبارز مشخصی از تضاد های مزبور بود. رقابت های خونین بین امپریالیستها در اینجا و آنجای کره ارض، لکه های ننگینی در صفحات تاریخ از خود بجای گذاشته است.

بدلیل فوق، معاهدات و توافقای امپریالیسم و روسیه تزاری بر سر تقسیم افغانستان و خارج نمودن این کشور از ساحه استعمار تزار روسی نمیتوانست ابدی و یا حتی طولانی باشد. بخصوص که مرگ عبدالرحمن، بعنوان عامل خارجی در رقابت دو امپریالیسم در افغانستان، همچون باد بر آتش نقش تسریع کننده بر مناقشات آنها داشت. با آغاز امارت حبیب الله و درست ۱۶ روز پس از تسلیم یادداشت سکرتری سفارت روسیه به لرسالزبری که فوقاً بدان اشاره شد، روسیه تزاری بدلیل داشتن سرحدات طولیل با افغانستان و عدم امکان جلوگیری از روابط طبیعی و سنتی بین مردم طرفین سرحد، اقدام بایجاد روابط تجارتي (غیرسیاسی) با افغانستان نمود. و در ۲۲ فبروری ۱۹۰۰ نماینده سیاسی روسیه در بخارا نامه ای در زمینه، به تجار افغانی مینویسد. امپریالیسم انگلیس از ارتقا این گونه روابط به روابط سیاسی نگران بود. چون بسیار خوب با تاکتیک معموله امپریالیسم آشنا بود و میدانست که امپریالیسم در ابتدا در لباس دوست و از طریق کمک های اقتصادی، طبی، فرهنگی و حتی میسون های مذهبی وارد میشود. و کمکهای مزبور بالاخره به تسلط در کلیه شئون کشور کمک گیرنده تغییر ماهیت می یابد. در حقیقت گرگ در کسوت سگ نگهبان گله ظاهر میشود. بنابر این و برای تأکید حاکمیت خود بر افغانستان سفیر بریتانیه در سنت پترسبورگ شفاهاً بحکومت روسیه اطلاع داد (۲۹ جنوری ۱۹۰۲) "... لیکن از

آنجائیکه زمام امور روابط خارجی (افغانستان) را بریتانیه در دست دارد، ترتیباتی که اندرین زمینه (روابط روس و افغانستان) صورت میگیرد بایستی با موافقت بریتانیه عملی گردد. "علیرغم کوششهای امپریالیسم انگلیس در حفظ آرامش و وضع موجود، بر میزان اختلافات روزبروز افزوده میشد و روسیه کوشش مینمود روابط مستقلی با افغانستان برقرارنماید. مضحک اینکه حبیب الله یعنی "پادشاه" یا به قول روس و انگلیس امیرافغانستان هیچ گونه دخالت و حق رأی و حتی اظهار نظر درموارد فوق را نداشت و امپریالست های مزبور دخالت در افغانستان را در زمره امور داخلی خود میدانستند!! مناقشات دو امپریالیسم بر سر افغانستان بسیار موجب "اذیت و آزار" ذات مقدس امیر می شد و خاطر مبارک چراغ ملت^(۱) (سراج المله!) را مشوش میساخت. آنهم نه به خاطر اینکه در مناقشات فی مابین دو متجاوز وحشی و خونخوار اجنبی، این خلق افغانستان است که خون و مال و کشور و هستی و ناموس خود را میبازد، نه، بلکه باین دلیل که اعلیحضرت قدر و قدرت همایونی نمیتوانست بآسانی دریابد که کفه ترازوی کدام امپریالیسم بردیگری می چربد تا خود را سالوسانه در جمله نوکران و پای بوسان او شامل کند. باین دلیل بود که نمیتوانست در شرایط بلاتکلیفی، با آرامش خاطر به عیش و نوش و شکار و فساد خود که لازمه زندگی ننگین شاهان و از اساسات اولیه سلطنت است بپردازد. وبالاخره، پریشان خاطر بود چون میترسید چه بسا درین میانه ایشان نیز همچون بسیاری دیگر از اسلافش هدف حمله خشم آگین و طوفان آسای خلقهای به زنجیر کشیده ما مورد بی مهری بادران خود واقع شده شرخود را ازسرملت کم کند و جسم کثیف و متعفنش لانه کرم و مور شود. براستی این بیچارگان در چنین مواقعی سرگیچه گرفته نمیدانند از کی طرفداری کنند. اگر از اولی طرفداری کنند، دومی سرش را به تبر می زند و اگر از دومی پشتیبانی کنند، اولی سرش را با شمشیر اخته خواهد پراند. این امپریالست های زبان نفهم هم حاضر نیستند مثل بچه های آدم، مثل افراد با فرهنگ و متمدن! هرچه

را در افغانستان میتوانند چپاول کنند، مساویانه بین خود تقسیم نمایند ! همواره مثل سگ و گربه در جنگ هستند، بیچاره این گونه شاهان که در این میانه چوب دو سر چتل می شوند.

ترک تازیهای روسیه تزاری که علیرغم خواست حبیب الله انجام میگرفت و او قدرت پیشگیری از آن را نداشت موجب قطع مستمری حبیب الله و عدم ارسال سلاحهای خریداری شده او از جانب انگلیس شد. و در مقاله ای از روزنامه نگار دلی میل در سنت پترزبورگ که در المؤید قاهره چاپ گردید (۲ اپریل ۱۹۰۲) چنین تهدید شده بود : " بعد از مدت مختصری رویدادهای مهم در آسیای مرکزی بوقوع خواهد پیوست. " و این نکته تأکید گردید که : " . . . امیر حبیب الله اتحاد با بریتانیه را رد کرده و دست اتحاد و دوستی با روسیه دراز می نماید. " همان بود که مناطق شنبوخ و ستمزی به تصرف هند انگلیس درآمد (۱۹۰۳).

بالاخره تهدیدات انگلیس و همچنین پیروزیهای جاپان در جبهه روسیه به امیر قدرت ابراز وجود داده در اعلامیه ای که اشاعه داد گفت: " حالا که جاپان پای روسیه را شکسته است ما باید کمرش را بشکنیم. جای تعجب است که افغانستان و انگلیس نتوانند روسیه را در شرایط موجوده بدار آویزند . " باین امیر و امثال او باید گفت، هیچ جای تعجب نیست چون شما ها نیروی عظیم و غیر قابل مقاومت خلقها را پشت سر خود ندارید. فقط اتحاد خلقها و رنجبران سراسر جهان به رهبری پرولتاریا است که قادر است نه تنها کمر شما شاهان و سگان نگهبان منافع امپریالیستها را بشکند، بلکه شما را همراه با داران " ابر قدرت " تان به دار خواهد آویخت و وجود ننگین تان را برای همیشه به گنداب تاریخ خواهد افکند.

بدنبال اظهارات فوق که ناشی از عقده خود بزرگ بینی امیر موصوف است، هیأتی

برتانوی

به سرپرستی دن (Dane) مأموریت یافت معاهده ای با امیر عقد نماید. هیئات

مزبور بر اساس رهنمود لرد کیچر قوماندان اعلی هند وظیفه داشت معاهده ای بر اساس دو مواد زیر عقد نماید.

۱- علت اول وعمده اتحاد با افغانستان دفاع از هندوستان است.

۲- معاهده غیر مصرح، غیر معین و یک جانبه ایکه با امیر سابق (عبدالرحمن) عهد گردیده بکلی قناعت بخش نمی باشد (!!).

یعنی معاهدات با عبدالرحمن که روابط خارجی افغانستان را بالکل در اختیار انگلیس قرار داده و متعهد شده در صورت لزوم و هر وقت باداران انگلیسی اش امر بفرمایند آماده فدا کردن حتی کل افغانستان و فروش آن در راه منافع امپریالیسم انگلیس است. غیر مصرح، غیر معین و یک جانبه بوده و معاهدات جدید باید از اینهم صریح تر باشد و منافع انگلیس را بیشتر مدنظر بگیرد که رعایت حال هر دو جانب معاهده شود !!! این است اشتباهی سیری ناپذیر و کیسه پر نشدنی امپریالیسم. بنا بر رهنمود فوق دن معاهده زیر را با امیر حبیب الله سراج المله منعقد نمود.

۱- اداره و کنترل روابط خارجی افغانستان.

۲- توطئه نکردن با قبایل سرحدی (بر ضد انگلیس)

۳- تأمین قدرتی که با بریتانیه دوست بوده و سدی در راه پیشرفت روسیه گردد.

۴- فراهم آوردن تسهیلات تجارتي برای بریتانیا.

بدنبال موارد فوق مواد انضباطی و احتیاطی دیگری نیز از جانب انگلیس مطرح گردید. به پیروی از پند و اندرز شاعر که گوید: "مزد آن گرفت جان برادر که کار کرد." دن نیز مأموریت داشت در مذاکرات از راه تأمین منافع شخصی امیر، او را هر چه بیشتر به بریتانیه وابسته کرده، مشارالیه را نسبت به بزرگ منشی بادر خود مطمئن گرداند. به تأسی از همین خط مشی عمومی امپریالیسم، به حبیب الله گفته شد تا زمانیکه کردار و اعمال وی قناعت بخش باشد مستمری ادامه داشته و تسهیلات برای ورود اسلحه به افغانستان فراهم خواهد شد.

یکی از شیوه های عام امپریالیسم اینست که در معاهدات خود با دول زیر سلطه همواره راه را برای تغییر های به نفع خود (حتی اگر این تغییر ها متضاد و نافی یکدیگر باشند) بهانه جویی و فسخ قرارداد هایی که از کاربرد آنها کاسته شده وعقد مجدد آنها با شرایط بهتر باز می گذارد. بر همین اساس، امپریالیسم انگلیس معاهدات خود را صرف با امرای افغانستان منعقد مینمود نه با دولت.^(۱) بنا براین با مرگ عبدالرحمن بریتانیه پیشنهاد عقد موافقت نامه های جدید رابه حبیب الله داده کوشش مینمود در معاهدات جدید مواد اسارت بارتری بگنجانند. اختلافات و بحث هایی که بین امرای افغانستان و نمایندگان بریتانیا تبارز مینمود همواره چانه زنی بر سر میزان دست مزد خیانت و پاداش امرا بود. اختلافاتی در حدود ۶ یا ۷ لک روپیه کلدار کم یا زیاد !! هیچگاه بحث بر سر استقلال و آزادی کشور نبود. لرد کرزن نایب السلطنه هند در مورد بعضی سخت گیری های حبیب الله در هنگام مذاکرات با انتقاد از " دن " اظهار داشت : " اگر دن موفق میگردد بامیر بفهماند که مستمری و اعانه باقیمانده^(۲) تأدیه میشود، رنجش و سوء تفاهم امیر در ظرف پنج دقیقه برطرف میگردد. "

پس از معاهده ۱۹۰۵ دن - حبیب الله کماکان کنترل و اداره روابط خارجی افغانستان در دست انگلیس باقی ماند. تنها بعضی ارتباطات محلی غیرسیاسی در سرحدات افغان و روس (از قبیل مسائل مربوط به دزدیده شدن گوسفند مردم آنسو توسط افغانها، فروش محصولات و فرآورده های محلی) در اختیار " امیر " قرار گرفت. آنهم با این شرط که طرق کنترل اینگونه روابط را به حکومت هند اطلاع دهد. حکومت انگلیس حتی به نوکر و سگ زنجیری خود حبیب الله نیزاعتماد نداشت. (این در مورد کلیه سگان نگهبان منافع امپریالیسم در سراسر جهان صدق میکند) و اعمال او را حتی در امور روابط عادی و سنتی و قبیله ای مردم دو سوی سرحد کنترل میکرد.

۱- البته در هنگام ضرورت و در صورت در برداشتن منافع، انگلیس به راحتی ادعا می کرد امیر در حکم دولت است، بنابراین عقد معاهده با امیر به معنای عقد آن با دولت است!

۲- بریتانیه همواره مقداری از مستمری امراء را به عنوان ضمانت وفاداری آنها نزد خود نگاه می داشت.

اشتهای سیری ناپذیر امپریالیسم موجب میشود که علیرغم گنجاندن انواع و اقسام مواد اسارت بار در معاهدات، هنوز هم راضی نبوده میکوشد حتی الامکان بیشتر کمایی کند. همچنانکه پس از عقد معاهده ننگین فوق، نمایندگان مجلس اعیان انگلیس اظهار ناخوشنودی نمودند !!!

دست مریزاد! معاهده فوق الذکر و سایر خدمتگذاریهای صادقانه حبیب الله به امپریالیسم سفرپر عیش و نوش و باده گساریهای بی حساب حبیب الله بود در هند. ۱۹۰۷ در این سفر امیر مورد پذیرائی گرم انگلیس ها قرار گرفت و او را همچون کودکی که به تماشای سامان رنگارنگ بازی میبرند، به دیدن جاهای توریستی و مناظر زیبا و امکانات فراوان عیش و نوش بردند. او که سخت مجذوب این ظواهر فریبنده و خر رنگ کن شده بود پس از بازگشت تصمیم به ایجاد و تقلید از آنها گرفت. معذالک بزودی با مخالفت شدید ملا ها بخصوص ملا های لغمان مواجه شد و شایع گردید که امیر در سفر هند مسیحی شده است. جنجالهای فوق و همچنین خواب و خیال های امیر مبنی بر ساختن هند ثانی در افغانستان با اعدام چهارملا و همچون برف در آفتاب تموز از بین رفت و امیر تصمیم گرفت افغانستان را همچنان به حال خود واگذارد تا چرخ تاریخ بهمان کندی و بیحالی که در دوران پدرش میگردید، بگرددش خود ادامه دهد.

در قرارداد روس - انگلیس که در تاریخ ۳۱ اگست ۱۹۰۷ امضا شد، روسیه مجدداً افغانستان را خارج از حیطه نفوذ خود دانست و بریتانیه به نوبه خود تعهد نمود بدون مشورت با روسیه موقف سیاسی امیر را تغییر نخواهد داد. و بهمان معاهده ۱۹۰۵ (معاهده دن - حبیب الله) اکتفا خواهد نمود. ابتدا و برای رعایت ظاهر امر متن قرار داد مزبور (۱۹۰۷) را به اطلاع امیر رساندند. حبیب الله با احتیاط بسیار و این دست و آن دست کردنهای مکرر و به منظور نشان دادن حق "امیری" خود بالاخره با دو ماده آن مخالفت نمود. ولی لندن با سنت پترزبورخ بتوافق میرسند که اصولاً بموافقت "امیر" ضرورتی نیست. !! و توافق دول روس و انگلیس اندر

امور افغانستان کافی است !! این استقلال مسخ شده و کاریکاتوری افغانستان با وجود جوایس انگلیسی و روسی در مناطق مهم کشور تکمیل میگردید. لودیک آدمک وعده ای دیگر باصطلاح تاریخ نویس دیگر ادعا دارند که نمایندگان انگلیس در کابل شدیداً تحت کنترل عبدالرحمن و حبیب الله بودند. در حالیکه به استناد مطالب خود این حضرات، واضح و آشکار میشود که نمایندگان مزبور که در قندهار، هرات، کابل و سایر شهرها و نواحی مهم ساکن بودند (اکثر آنها مسلمان و افغانی بودند) از کلیه امور افغانستان حتی از نامه های متبادله بین امیر با روسیه و ایران مطلع میشدند و هر گونه حرکتی را بین قبایل و گروه های سیاسی و اوضاع دربار را دقیقاً به دهلی اطلاع میدادند. در تمام مدتی که امیر حبیب الله در باصطلاح جلسات محرمانه خود با زعمای امور افغانستان در مورد قرارداد ۱۹۰۷ روس و انگلیس در باره افغانستان، بحث می نمود، از چشم تیزبین معاون شفاخانه انگلیس در کابل دور نبود و تمام جزئیات جلسات محرمانه !! در اسرع وقت به دهلی گزارش میشد.

شفاخانه مزبور و دواخانه مربوط آن که بروی تمام افغانها اعم از ملکی یا عسکری بازبود و سیله بسیار خوبی برای جمع آوری اطلاعات و تماس با جوایس انگلیس بود.^(۱)

کاپیتالاسیون بطور کامل وجود داشت و حتی جاسوسان افغانی الاصل در ابتدا بنا بر قوانین هند محاکمه میشدند که بالاخره پس از مدتها و در اثر اعتراضات متوالی عناصر روشنفکر (که مجدداً در حال نیرو گرفتن بودند) تنها جاسوسان پایان رتبه در افغانستان و بنا بر قوانین افغانستان محاکمه میگردیدند.

سال ۱۹۰۸ بین طوایف زکاخیل، محمد و افریدیها مقاومتی بر ضد انگلیس ظاهر شد که بنا بر پیشنهاد لرد مینتو (Minto) لشکر کشی تنبیهی بر ضد آنها صورت گرفت و مورد تاخت و تاز وحشیانه عساکر انگلیسی قرار گرفتند. رهبران آنها

را باصطلاح محاکمه کرده اعدام نمودند. در تمام این مدت حبیب الله سکوت کرده و عکس العملی از خود نشان نداد (تو گویی انگلیس با اتباع خود و در داخل انگلیس روبرو بوده نه با تبعه افغانستان) در حالیکه سایر قبایل بخصوص افغانهای ننگرهار بطور خود بخودی لشکری گرد کرده بدفاع از قبایل موصوف پرداختند که سالهای پُر جنب و جوش ۱۹۰۸ - ۱۹۰۹ را به دنبال داشت.

ب - پان اسلامیزم و تأثیر آن در افغانستان :

اتحاد اسلام یا پان اسلامیزم از همان آوان اسلام وجود داشت و در اشکال و شدت و ضعف های مختلفی تبارز می نمود. گاه برای تسلط جویی بر ملل غیر عرب و ثروتمند و استثمار آنها (لشکر کشی های صدر اسلام) و گاه به منظور دفاع در برابر مهاجمین بیگانه غیرمسلمان (مانند جنگهای صلیبی) بود. و زمانی نیز به عنوان عنصر مهمی در کسب و یا دفاع حد اکثر منافع یک جناح از استثمارگران در برابر جناح دیگر (مانند دفاع پان اسلامیزم از نیروی محور در جنگ اول جهانی) تبارز می یافت. پان اسلامیزم در عصر معاصر که مورد نظر ما نیز هست، اصولاً و اساساً توسط سید جمال الدین افغانی، شیخ احمد روحی . . . و یارانانشان فرموله و پایه گذاری شد که دارای محتوای ضد استعماری و ضد ارتجاع فتو دالی بود و از ایدئولوژی بورژوازی (در شکل روشنفکری آن) نشأت می گرفت. اساس پان اسلامیزم مزبور بر پایه اتحاد کشور های مسلمان، زیر قیادت یک خلیفه و عمدتاً به منظور مبارزه با تسلط امپراطوری انگلیس که استعمار گر مسلط آن زمان بود، قرار داشت. این اندیشه علیرغم محتوای مترقی خود و کوشش های خستگی ناپذیر و درخور قدر رهبران آن، از آنجائیکه در زمینه عدم وجود بورژوازی صنعتی قوی در کشور های اسلامی^(۱) شکل گرفت، در حد روشنفکری خود باقی ماند و نتوانست همچون نهضت های بورژوایی - مذهبی در

۱- در این کشور ها بورژوازی عمدتاً بصورت بورژوازی تجارتی با دلال وجود داشت که این خود ناشی از عملکرد امپریالیسم در کشور های مزبور می باشد. این شکل بورژوازی از آنجائیکه با رشته های بسیاری با امپریالیسم و صنایع امپریالیستی وابسته است و در حقیقت حیاتش وابسته به واردات کالا های امپریالیستی و صادرات محصولات سنتی از قبیل صنایع دستی، مواد اولیه و کشاورزی میباشد که در داخل بازار چندان مناسبی ندارد. لذا محافظه کارترین و اپورتونیست ترین شکل بورژوازی است که در سیر رشد خود، دیر یا زود (غالباً بسیار زود) بصورت کارگزار بومی امپریالیسم در می آید.

اروپا مانند کالونیزم - پروتستانیزم ... توده های رنجبران را متشکل کرده به انقلاب بکشاند و ضربه ای قاطع بر فئودالیزم وارد آورد. گذشته از این عامل اصلی، عوامل دیگری از قبیل خوشباوری های روشنفکر مآبانه و عدم درک صحیح و طبقاتی رهبران جنبش مبنی بر شناخت دوست از دشمن، درک شکست آن رول مهمی داشت.

سید جمال الدین افغانی به عوض دامن زدن انقلاب از پائین و اتکاً اصلی بر توده های رنجبر (عمدتاً دهقانان) کوشش می نمود از طریق تبلیغ و پند و اندرز دادن به دولت ها و امرا و پادشاهان اندیشه های اصلاحی خود را جامه عمل بپوشاند. بطوریکه ماه ها با ناصرالدین شاه، مهره سفاک و جنایتکار ایرانی باب مراده باز میکند و زمانی با انور پادشاه ترکیه و روز دیگر با خدیوم مصر نرد دوستی میبازد. افراد مزبور که هر کدام ید طولایی در قتل و چور و چپاول خلقهای کشور های خود داشتند شرایط جمال الدین را تنها وقتی می پذیرفتند که خود " بزرگ خلیفه " اسلام گردند ! آنها هیچکدام حاضر نبودند زیر انقیاد دیگری بروند.

حتی حبیب الله ادمی، داعیه خلافت اسلام را داشت. در حقیقت ایشان میخواستند با کسب لقب پرطمطراق " خلیفه اسلام " همچون " پاپ اعظم " آن نیروی معنوی و الهی را بمثابة وسیله ای برای پاشیدن خاک بچشم توده ها به دست آورند و آنها را تا آخرین رمق " پدران و مشفقانه " به نفع خود بکار گیرند. بنابراین نه تنها پان اسلامیزم آنگونه که منظور نظر پایگذاران آن بود، هیچگاه تحقق نیافت، بلکه پان اسلامیزم در هر کشور اسلامی و بنابر شدت و ضعف ارتجاع فئودالی و نفوذ استعمار در آنها، شکل ویژه ای بخود گرفت و حتی در پاره ای موارد کاملاً در خدمت نیروهای ارتجاعی حاکم در آمد. بطوریکه در جنگ جهانی اول عمدتاً در خدمت دفاع از دولت عثمانی و کشورهای محور (آلمان و متحدین آن) در آمد. لازم به تذکر است که جنگ جهانی اول اساساً بمنظور تصرف بازار ها و مناطق بهره ده جدید و یا دفاع از بازار ها و مناطق بهره ده دست داشته بود. که توسط امپریالیستهای مختلف آتش آن افروخته شد.

مطالب فوق نباید منجر باین تصور خطا گردد که گویا پان اسلامیزم معاصر هیچگونه خدمتی در جهت اصلاح یا انتشار اندیشه های بورژواآبانه و مترقی نکرد. پان اسلامیزم موفق گردید تأثیر نسبتاً عمیقی در بین اقشار روشنفکر و تحصیل کرده ممالک اسلامی بجای گذارد و بعضی جنبش های زودگذر اصلاحی (با خصلت تحریک از بالا) را دامن بزند.

اگر در تکامل کلاسیک جوامع، قدرت سیاسی آخرین سنگری است که به تصرف طبقه نوحاسته در می آید، در کشورهای نیمه مستعمره - نیمه فئودالی قدرت سیاسی غالباً از اولین سنگرهایی است که به تصرف بورژوازی در می آید. این تصرف یا فتح از همان ابتدا دارای خصلت ارتجاعی است و بصورت تقسیم منافع بورژوازی با عناصر متنفذ فئودالی و امپریالیسم تحقق می یابد. و یا اساساً از جانب روشنفکران و قشر بالائی بورژوازی و اکثراً بصورت کودتا (عراق، لیبی، سوریه، مصر...) و بدون پایه های توده ای انجام میگیرد. این شق نیز علیرغم بعضی گرایشات مترقیانه در ابتدای تصرف قدرت سیاسی، دچار چپروی ها و راست رویهای شده، اپورتونیسم روشنفکرانه دیر یا زود آنها را با شکست مواجه می سازد.

پان اسلامیزم مهمترین عنصر ایدئولوژیکی کسب قدرت سیاسی به طریق دوم را تشکیل میداد.

اصلاحات امیر شیرعلیخان و امان الله خان نیز از همین زمره هستند که در صفحات آینده مفصلاً در مورد اصلاحات امانی بحث خواهیم کرد.

در سال ۱۹۰۷ یک دسته هفت نفری از ترکان عثمانی که در بین آنها یک طبیب، یک صاحب منصب نظامی و یک انجنیر بود، به کابل آمدند و مذاکراتی را زیر پوشش پان اسلامیزم ولی در واقع برای جلب حبیب الله به اتحادیه نیروهای مرکز (محور) آغاز نمودند. اینگونه تماسها و مذاکرات خارج از نظارت و کنترل انگلستان نبود. ولی هر چه بود، روابط افغان و ترک موجب توسعه ایده های پان اسلامیستی و ضد

انگلیسی گردید.^(۱) بخصوص که در این هنگام جنگ های عثمانی و ایتالیا در بالکان جریان داشت و موجب جوش و خروش مردم افغانستان در دفاع از ترکیه شده بود. مقالات محمود طرزی، دست پروردهٔ پان اسلامیزم در ترکیه، که در سراج الاخبار چاپ میشد، نقش مهمی در دامن زدن و توسعهٔ هرچه بیشتر حالت هیجانی توده ها داشت.

احساسات موافق مردم نسبت به ترکیه و تأثیرات مؤقتی مبلغین پان اسلامیست در حبیب الله، او را واداشت که در آغاز جنگ جهانی اول از انورپاشا، پادشای ترکیه، کسب تکلیف نموده که "افغانستان به روسیه حمله نماید یا بر برتانیه بتازد؟"^(۲) دیری نپائید که پشتیبانی امیر از نیروهای محور به اطلاع آلمانی ها رسید و آنها هیأتی را به سرکردگی "نیدرمیر" و عضویت "مهمند" انقلابی هندی راهی افغانستان نمودند. از جانبی دیگر اینگونه عملیات امیر که خارج از چوکات وفاداری غلامانه به امپریالیسم انگلیس بود و از آن بوی سرکشی می آمد، نمیتوانست دور از چشم و گوش تیزبین و شنوای جاسوسان انگلیس که آزادانه در محافل افغانی رفت و آمد می کردند، قرار گیرد. لهذا امیر متوجه "اشتباهات" خود شد و علیرغم شور و هیجان توده ۰ در پشتیبانی از ترکیه (بخصوص که ترکیه شرکت خود را درجنگ و بعنوان دفاع از اسلام رسماً اعلام نموده بود) بیطرفی خود را اعلان کرد و با تکرار آن در ۱۳ اکتوبر ۱۹۱۴ توانست مجدداً اعتماد نائب السلطنهٔ هند را جلب نماید. لذا نائب السلطنهٔ مزبور در گزارشی به لندن ابرازمیدارد: "مردم افغانستان از ترکیه جانبداری میکنند اما شخص امیر در اعلان بیطرفی خود صمیمی و وفادار است." بنا براین روابط حسنه بین حبیب الله و حاکم نشین هند مجدداً برقرار گردید و به دنبال آن در ۶ جولای ۱۹۱۵ حکومت هند امیر را از مسافرت هیأتی مرکب از افراد جرمنی، ترک، ارمنی و هندی به ایران و عزم دخول آنها به افغانستان اطلاع داد و از او خواست تا آنها را

۱- انگلیس برضد نیروهای محور می جنگید.

زندانی و خلع سلاح کرده و تا پایان جنگ در افغانستان نگاه دارد. امیر حبیب الله پاسخ داد: " مطابق خواهش نایب السلطنه معامله خواهد کرد ".

هیأت مذکور که به ریاست نیدرمیر وهنتگ بود، در ایران مورد حمله به اصطلاح اشرار^(۱) قرار گرفته و بسیاری از وسایل، هدایا (هدایای مزبور را برای فریفتن حبیب الله و اطرافیان او آورده بودند. ازدست دادن تحایف مذکور موجب باصطلاح کم آمدن آنها نزد امیر شد) و اسناد آنها شد.

به هر رو ۶۰ نفر اعضای باقیمانده هیأت مزبور در اگست ۱۹۱۵ با حال زاری به هرات وارد شدند و با استقبال گرم مردم و نایب الحکومه^(۲) مواجه گردیدند.

نایب الحکومه برای آنها یونیفورم های متحد الشکلی (وضع لباس و ظاهر آنها از سبب حمله اشرار در داخل ایران بسیار اسفناک بود) ساخت و مردم دست آنها را می بوسیدند!!^(۳) هیأت به روز ۲۶ سپتامبر ۱۹۱۵ از راه هزاره جات راهی کابل گردید و دربین راه بوسیله مستخدمین ترک امیر^(۴) به ریاست خیربی که مؤظف بودند عساکر امیر را تربیه کنند با مراسم نظامی باشکوهی استقبال شدند. بیوکوف قونسل روسیه تزاری در سیمله از استقبال های مزبور و پیش آمد های نیک عمال حبیب الله نسبت به فرستادگان نیروهای محور، به مستر گرانت سکرتر امور خارجه هند شکایت نمود.^(۵) بنا بر این ازلندن به امیر در مورد تعهدات و وظایفش تذکر داده شد و پس از اخطار به او مبنی بر انجام دستورات انگلیس وعده افزایش دو لک روپیه کلدار بر مستمری او را نمودند.!! بنا حبیب الله خیربی مسبب اصلی استقبال از هیأت را برطرف کرد و

۱- اشرار مزبور افراد شاه ایران بودند که قویاً از انگلیس دفاع میکرد و در حقیقت آلت دست انگلیس بود.

۲- علیرغم مخالفت حبیب الله با هیأت نیدرمیر - هنتگ، بعضی از اراکین حکومت و نواب سلطنت با هیأت موافق بودند. این نا همراهی در دربار بسیار حاد بود که در صفحات آینده به آن می پردازیم.

۳- بوسیدن دست به این دلیل بوده که مردم می پنداشتند اعضا هیأت مزبور در راه اسلام می جنگند.

۴- حبیب الله عده ای از ترکها را برای دادن آموزش های عسکری به عساکر افغانی استخدام کرده بود.

۵- روسیه و انگلیس در جبهه مخالف نیرو های محور قرار داشتند.

هیأت مزبور را درباغ بابر کابل محصور نگاه داشته اجازه نداد در شهر گردش کنند و با مردم در تماس باشند. همچنین حبیب الله از ملاقات با هیأت استنکاف می نمود، در حالیکه هیأت نیدمیر- هنتگ اصولاً و برای جلب حبیب الله باردوی نیروهای محور به کابل آمده بود. بالاخره در اکتبر ۱۹۱۵ بر اثر اعتصاب غذائی اعضای هیأت ناگزیر آنها را در پغمان بار داد آنهم بعنوان هیأت اقتصادی نه سیاسی.^(۱) هیئات نامه هایی از رایش کوتسلر، انورپاشا و به قولی قیصر جرمنی باو داد. نامبردگان در نامه های خود خواستار راه عبورنیروهای محور به هند و شرکت افغانستان در جنگ به نفع نیروهای مرکز و برضد بریتانیه بودند. در طول مذاکرات حبیب الله با هیأت نیدمیر- هنتگ، شخصیت های افغانی و اعضای دربار در دو دسته مخالف متشکل شدند. یکدسته در حزب جنگ که نصرالله برادر حبیب الله و عنایت الله و امان الله پسران امیر و محمودطرزی نیز عضو آن بودند، شامل شدند. روحانیون عناصر طرفدار ترکیه و اکثریت قبایل از ایشان پشتیبانی میکردند. دسته دیگر گروه طرفدار انگلیس بود که حول عبدالقدوس صدراعظم جمع بودند و بی بی حلیمه مادر اندر امیر نیز در آن نقش فعالی داشت. گروه هراتی و یکعده از تجار که با هند رابطه داشتند از این دسته حمایت میکردند. حبیب الله نیز با حمایت و جانبداری مخفیانه از همین گروه میکوشید رضایتمندی لندن را بدست آورد. چنانچه در ۱۶ جنوری ۱۹۱۶ به جرج پنجم شاه انگلیس ضمن شکایت از کمی پول مستمری خود نوشت "... در آینده نیز حکومت رفیع و خدا داد افغانستان بیطرف (!؟) خواهد ماند و همیشه بر دوستی حکومت اعلیحضرت شما با دیده اطمینان و احترام می نگرد." اطمینان و احترام بر حکومت شاه انگلیس چیزی جز انداختن حلقه نوکری و بندگی بر گردن خود (حبیب الله) نبود. ولی از آنجائیکه مردم و قبایل، بخصوص اهالی کابل، در اثر تبلیغات پان

۱- اهداف اقتصادی برای هیأت مذکور یا اصولاً مطرح نبود یا در درجات بسیار پائین قرار داشت. هیأت اساساً دارای اهداف سیاسی بود که همانا جمع آوری نیرو های بیشتر در جنگ یا حد اقل بیطرف کردن بعضی ها بود.

اسلامیستی حزب جنگ و سراج الاخبار، شدیداً طرفدار نیروهای محور و فرستادگان آنها بودند، لهذا، حبیب الله قادر نبود علناً با هیأت نیدرمیر - هنتگ مخالفت نماید. بنا بر این میکوشید همواره و با بهانه های موهوم در پیشرفت مذاکرات اخلاص نموده و امروز و فردا نماید. ویلهم به شچن عضو هیأت مزبور که توسط نیروهای متفقین (دشمنان نیروهای محور) در ایران اسیر و در تفلیس زندانی بود در اکتبر ۱۹۱۶ اظهار داشت " امیر یک روز طرفدار ما بود و روز دیگر علیه ما. پیش ازین دو مرتبه دیگر نیدرمیر تصمیم گرفت از افغانستان خارج شود. لیکن هر دو دفعه امیر با دادن اطمینان او را معطل نگهداشت ولی باز به وعده خود توجه نکرد. " ملاحظه میشود که حبیب الله همچون اسلاف و اخلافش نه تنها با توده ها شیوه های بازی دادن و فریبکاری را پیشه میکند، بلکه در رابطه با همگنان خود نیز از همین طریق کار میگیرد. حبیب الله میدانست که وجود هیأت نیدرمیر - هنتگ در افغانستان، همچون دریچه اطمینان بر سر نیروهای آماده طغیان توده ها میباشد. یا به عبارت دیگر او خوب درک میکرد که تا هنگامی که هیأت مزبور در کابل است و ظاهراً باب مذاکرات آن با امیر باز است، او میتواند مردم را فریب داده از قیام آنها جلو بگیرد. بنا براین میکوشید ضمن اینکه قاطعانه از منافع انگلیس، یعنی بادران خود، دفاع می نماید. با وعده وعید ها و امروز و فردا کردن ها، هیأت را همچنان در کابل نگاهدارد. همین شیوه جواب سربالا دادن های حبیب الله بود که هنتگ را وا داشت تا در نامه ای به وزارت امور خارجه جرمنی، امیر افغانستان را " مذبذب " بخواند.

پس از این دست و آن دست کردنهای حبیب الله که فوقاً اشاره رفت، بالاخره معاهده ای ده ماده ای بین حبیب الله و هنتگ بامضاً رسید (۲۴ جنوری ۱۹۱۶) ولی یکروز بعد از آن، حبیب الله، حافظ سیف الله خان نماینده بریتانیه را احضار و به او اعلام داشت که افغانستان بیطرفی خود را در جنگ به نفع انگلستان حفظ خواهد نمود. و همین مطلب را دربار عام ۲۹ جنوری همان سال، در برابر مردم و سران مملکت رسماً اعلام نموده افزود، افغانستان از سیاست عنعنوی خود در برابر انگلستان و هند

وستان انحراف کرده نمی تواند. افغانستان صرف وقتی داخل جنگ خواهد شد که تمام مردم هند به ضد انگلیس داخل پیکار شوند.!! لازم به توضیح است که در همین زمان اکثریت مردم هند، به شیوه های مختلف از مقاومت صنفی گرفته تا مقاومت مسلحانه، به ضد انگلیس داخل پیکار بودند. ولی حبیب الله این نوکر بچه انگلیس شرط ورود به جنگ را، مخالفت تمام مردم یعنی صد فیصد!! اهالی هند میدانست. تو گویی در هند طبقات و اقشار ارتجاعی وجود ندارد.^(۱) توده های افغانستان که مکرراً دو روئی و فریبکاری حبیب الله را تجربه کرده بودند از او ناامید شدند. تصمیم گرفتند خود راساً بر منافع انگلیس یورش برند. از این جمله بود نیروهای وادی هیرمند که خود را آماده می نمودند تا بر پست ها و خطوط ارتباطی انگلیس در غرب کویته بتازند. خبر آمادگی مذکور توسط قوماندان عمومی نظامی در سیمله پایتخت هند به حبیب الله رسید (قوماندان مزبور توسط جواسیس خود از حمله نیروهای هیرمند خبر شده بود. در حالیکه آمادگی مزبور بغل گوش حبیب الله انجام میگرفت!! و امیر، دست اندر کاران و رهبران پلان فوق را توسط نایب الحکومه قندهار دستگیر نمود. همچنین تاخت و تازهای پراگنده قبیله مسعود بیک و بالآخره قیام عمومی آنها در سال ۱۹۱۷ بر ضد انگلیس قابل ذکر است. این قیام نیز توسط نیروهای انگلیس سرکوب شد.

دوران جنگ جهانی اول یکی از مشکلترین مراحل امارات حبیب الله بود. او بین دو نیرو، یا دو گرایش، یکی گرایشات و خواسته های خلق و دیگری انتظارات و توقعات بادران خویش فشرده می شد. او ضمن اینکه پیش حافظ سیف الله نماینده انگلیس از وضع دشوار و ناچیزی مستمری خود گله میکند و در خواست حق الزحمه بیشتری می نماید او میگوید " شما بهتر از هر کس میدانید در همین جنگ دو ساله اخیر مساعی

۱- دولت های فاشیستی امریکا و فرانسه نیز باصطلاح برای دفاع از " مردم " در برابر کمونیسم در ویتنام مداخله کردند و آنچنان کشتاری از " مردم " براه انداختند که تاریخ بیاد ندارد. ملاحظه میشود که واژه " مردم " چگونه گاهی برای توجیه کشتار و حمله و جنایت بکار میرود و گاهی برای سکوت و بی عملی یا باصطلاح " بیطرفی " که این نیز در تحلیل نهایی همان جنایت و بیشرافتی است نسبت به مردم و توده های زحمتکش. این روند هنوز هم ادامه دارد.

جدی در سرحد به خرج داده ام تا فضای آشوبگرانه را خموش سازم. و این یک حقیقت است که کمترین انحراف از طرف من از آن اندیشه ایکه به بسیار زحمت و اشتیاق حفظ نموده ام یا مرا در گودال و چاه شک و تردید حکومت بریتانیه دوست و هم پیمان دیرینه می انداخت و یا از طرف رعایای مسلمان خودم و یا مسلمان های سرحد تکفیر میگردیدم. . . شما به حکومت تان از طرف من با زبان ساده و بطور مکرر اطمینان دهید که من دوست صدیق حکومت بریتانیه هستم و بیطرفی خود را. . . حفظ نموده ادامه خواهم داد. . ."

حبیب الله بالاخره در شب ۲۰ - ۱۹ فبروری ۱۹۱۹ در گله گوش لغمان بقتل رسید.

نتیجه: تحت شرایطی که فوقاً اشاره شد، بورژوازی دوران نطفه ای خود را طی میکرد. چنانچه در گذشته دیدیم، جز چند سال محدود امارت امیر شیرعلیخان و اواخر دوران حبیب الله که شرایط نسبتاً مناسبی برای شکل گرفتن بورژوازی ایجاد شد و آزادی های مورد نیاز بورژوازی تا حدودی فراهم آمد، تمام سالهای دیگر این دوران خفقان مسموم کننده و سکوت سیاسی ناشی از آن بر جامعه حاکم بود. عبدالرحمن با مسلط ساختن حاکمیت سیاه باصطلاح " دین و مذهب " بر امور داخلی و تفویض کنترل صد فیصد روابط خارجی به امپریالیسم انگلیس، آغاز کننده این دوره بی خبری یا درواقع بازگشت به دوران شاه شجاع این سقله مرد تاریخ بود. عبدالرحمن، معارف را که در دوره شیرعلیخان میرفت تا جانی بخود بگیرد و محملی برای انتشار اندیشه های اصلاح طلبانه و بورژوا مآبانه شود مجدداً به حال سکون قبلی خود در آورد.

شمس النهار، تنها و اولین جریده افغانستان را تعطیل نمود و مطابع را به چاپ کتب بی ارزشی مانند پند نامه (پندار های بیمارگونه عبدالرحمن که خودش نوشته بود) وا داشت. فتور وعقبگرد فرهنگی مزبور، برای بورژوازی که نیاز فراوانی به آزادی ابراز عقیده و تبلیغ داشت ضربه کشنده ای محسوب میشد. بخصوص که بورژوازی

افغانستان برخلاف روند طبیعی تکامل اجتماعی، از بالا به پایین و قبل از ایجاد پایه های اقتصادی آن ظهور نمود. یعنی اساساً شکل روشنفکری داشت. یا به بیان دیگر ایدئولوژی بورژوازی بر اقتصاد بورژوائی تقدم داشت. این تقدم هیچگاه به معنی تردید در اصل اساسی مارکسیستی مبنی بر تقدم پایه اقتصاد بر ایدئولوژی یا بعبارت دیگر، اتکاً روبنا بر زیربنا نیست. بدلیل نیمه مستعمره بودن افغانستان از طرفی امکان پیدایش و رشد کلاسیک بورژوائی از جامعه افغانستان سلب گردیده بود و از جانب دیگر بدلیل ارتباط و تربیه روشنفکران افغانی (مانند سید جمال الدین و محمود طرزی) در جوامع بورژوائی خارج ایدئولوژی بورژوائی از خارج بداخل کشور وارد گردید^(۱) و مورد پذیرش روشنفکران داخل کشور واقع شد. روشنفکران مزبور که طبعاً وابسته به طبقات فوقانی جامعه بودند^(۲) کوشش داشتند از طریق جراید و تبلیغات نظرات اصلاحی خود را در جامعه شایع نموده، نوعی انقلاب اجتماعی (بهتر است اصلاح اجتماعی بگوئیم) را بوجود آورند. بنابراین و در چنین شرایط ویژه ای، عوامل و امکانات تبلیغاتی یعنی عناصر فرهنگی و معارف نقش اساسی را در پیدایش و رشد بورژوازی ایفا مینماید. ازینجا است که اختناق فرهنگی تأثیر تعیین کننده ای بر رشد بورژوازی می گذارد.

عوامل مهم و اساسی دیگری که موجب رکود شکل گیری بورژوازی شد کنترل کامل روابط خارجی و در نتیجه بی تحرکی اقتصاد سرمایه داری ملی (و حتی اقتصاد کالای کمپرادوری) یا در حقیقت اختناق اقتصادی کشور گردید. بورژوازی غرب یا جوامع صنعتی فعلی، تحت آزادی رقابت یا تجارت و صنعت داخلی ازاد و شرکت

۱- نظیر این امر در مورد ایدئولوژی پرولتری مارکسیسم - لنینیسم نیز صادق است. که در زمینه رشد بسیار پایان طبقه کارگر و صنعت اعم از کیفی و کمی مارکسیسم - لنینیسم از رشد و توسعه نسبتاً خوبی برخوردار است.

۲- بخاطر همین وابستگی به طبقات فوقانی جامعه امکان سواد آموزی، بحث و ارتباط با کشور های خارجی را داشتند. در حقیقت آزادیهای موجود برای طبقه حاکمه موجب پیدایش یک قشر روشنفکری در بطن آن گردید.

فعال و آزادانه در صادرات و واردات، از طرفی مؤفق بانباشت سرمایه لازم برای ایجاد کارگاهها و مونوفکتورها و رشد آنها به فابریکات کلان گردید. و از جانب دیگر در رابطه با بورژوازی سایر کشورها نه تنها موفق به رشد دادن و فرموله کردن ایدئولوژی بورژوایی شد، بلکه تجارب پرارزشی در زمینه تولید و ایجاد مونوفاکتور و فروش کالا (تجارت) کسب نمود. خلاصه اینکه استقلال کشور، بخصوص عدم کنترل روابط خارجی از جانب کشورهای پیشرفته تر موجب گردید تا بورژوازی تجاری پشتوانه و پشتیبان عمده ای برای بورژوازی تولیدی و صنعتی گردد. و این خود نقش تعیین کننده ای در استقلال شهرها بعنوان مرکز قدرت بورژوازی و سپس حمله بر اساس و بنیان فتودالیسم داشت. ولی کنترل روابط خارجی افغانستان از طرف انگلیس باعث شد تا تجارت خارجی به حد اقل ممکن خود تنزل نماید و صرف شامل داد و ستد تولیدات قبیلوی - شبانی گردد که آنهم نه بشکل تجارت و انباشت سرمایه که به شکل داد و ستد جوامع اولیه یا معامله پایاپای (جنس به جنس) بین مردم سرحدی بود.^(۱)

تجارت کوچیها بین افغانستان و هند هیچگاه قادر نبود و نیست که موجب ایجاد طبقه بورژوازی شود. چرا که اینگونه امور ناشی از خصلت کوچیها (حرکت مداوم آنها بین هند و افغانستان) بوده نه خصلت تجارت آگاهانه بورژوازی که موجب انباشت سرمایه و ایجاد فابریکات میشود. گذشته ازین، میزان پائین تجارت کوچیها نمی توانست نقش مهمی در کل اقتصاد افغانستان داشته باشد.

تجارت داخلی نیز اساساً دارای همین کیفیت بود. یکی دو کارگاه کوچک نیمه صنعتی نقش قابل تذکری در ساخت اقتصادی کشور نداشت و نمی توانست کمکی در در ارتقاء سطح تجارت داخلی داشته باشد. بنابر این، جریان تکاملی جامعه آنچنان کند بود که گوئی اصولاً حرکتی نداشت و عوامل بالنده اجتماعی در خواب عمیق فرو رفته

۱- در سال ۱۸۶۲ میلادی (دوران امیر شیرعلیخان) میزان تجارت کشور یک میلیون و سه هزار ۱۰۰۳۰۰۰ روپیه بوده و تجار بزرگ عبارت بودند از ملا رحیم شاه و غلام قادر و گوپال داس شکارپوری در کابل و ملا جلال در قندهار. در دوره عبدالرحمن میزان تجارت اگر از حد فوق تنزل نکرده باشد، افزوده نشده است.

بودند. آر آنجائیکه بورژوازی جز در شکل بسیار ابتدائی و نطفه ای وجود نداشت و ساخت اقتصادی - اجتماعی افغانستان فئودالی - قبیله‌ای بود، مقاومت مهم و متشکلی که دارای مضمون مترقی استقلال اقتصادی - سیاسی باشد و در برابر عبدالرحمن و حبیب الله (تا اواسط امارات او) وجود نداشت. چون اصولاً نیروی مهمی که خواستار یا نیازمند آزادیهای بورژواامابانه از جمله استقلال روابط خارجی و داخلی و به تبع آن آزادی تجارت و تولید باشد، وجود نداشت.^(۱) اوضاع و احوال فوق تا اواسط دوران حبیب الله یعنی حدود سالهای ۱۹۰۷ - ۱۹۰۸ وجود داشت. حبیب الله در معاهده ۲۱ مارچ ۱۹۰۵ خود با لوئیس ویلهم دن سکرتر امور خارجه حکومت هندوستان تعهد می نماید "... در کلیات و جزئیات معاهده مربوط به معاملات خارجی و داخلی و دیگر تشبثات که پدر مغفور من ضیاء المله والدین با حکومت بهییه بریتانیه نموده من نیز عمل نموده ام، عمل میکنم و عمل خواهم کرد (!!) و بر خلاف هیچیک از آن وعده ها و معامله ها اقدام نخواهم نمود." الحق که حق پدری و فرزندی را بخوبی رعایت کرد که گویند گندم از گندم بروید خار از خار (در مورد این پدر و بچه باید گفت " خار ز خار " روئیده) اعتماد و اطمینان مبنی بر بندگی و نوکر منشی مبنی بر خیانت به خلقهای زحمتکش و فقیر افغانستان، محکمر و عمیقتر از این نمی شود. آری، حبیب الله جانی همچون پدر جانی اش هیچگاه خلاف انتظارات و خواستهای باداران انگلیسی خود عمل نکرد. همانطوریکه ادامه دهندگان راه او، نادر جنایتکار و ظاهر جنایتکار به راه او وفادار بودند و همانطوریکه داود سیه دل از راه آنها عدول نکرد و همانطوری که باند وطن فروش تره کی با تغیر بادار خود همان ماهیت را دارند. اینان همه سراپای یک کرباسند، اگر گاهی تفاوتی به چشم میخورد، صرف در رنگ کرباس است، وگرنه کرباس سرخ و سبز و سیاه، بالاخره همه کرباسند و از یک جنس اند.

۱- منظور این است که امکان تحقق کنترول کامل روابط خارجی، ناشی از شرایط داخلی، عدم وجود بورژوازی بود که همین عامل (کنترول کامل روابط خارجی) سپس به عاملی برای جلوگیری از رشد سریع و انقلابی بورژوازی تبدیل گردید.

شروع جنگ عثمانی و ایتالیا و تأثیر عمیقی که این جنگ بر کشور های مسلمان نهاد (ترکیه در آنوقت مرکز پان اسلامیزم بود) و گرفتن آمادگی برای جنگ جهانی اول و بالاخره جنگ امپریالیستی جهانی اول و مشغولیت های انگلیس در این جنگ موجب دگرگونیهای در نیروهای جهانی شد که تبارز مشخص آن در افغانستان، ضعف نسبی حکومت و قدرت عناصر مرفقی و روشنفکر بود. عناصر مزبور با آمدن گروه های از ترکیه و کشور های محور به افغانستان بیشتر تقویه شدند و امکاناتی برای تبلیغات اصلاح طلبانه خود یافتند. ارگان تشکیلاتی اینگونه عناصر، حزب جنگ بود که در آن امان الله و محمود طرزی نیز شامل بودند و در برابر مدافعین انگلیس که در حزب دیگری متشکل بودند قرار گرفتند. یعنی برای اولین بار گروه های سیاسی مشخصاً و علناً در فرم تشکیلاتی نوین (حزب) تبارز نمودند. اگر اعضای حزب جنگ همگون و کاملاً متحد نبودند ولی کلاً این حزب نماینده بورژوازی روشنفکر یا روشنفکران بورژوامآب بود، که با تأثیرپذیری از مبارزات منطقه، بخصوص روند مبارزاتی در روسیه، ایران و ترکیه و به دفاع از نیروهای محور در افغانستان تبلیغ می نمود. در ۱۹۱۱ محمود طرزی سراج الاخبار را همچون ارگان نشراتی حزب جنگ و روشنفکران بورژوامآب انتشار داد. محور مقالات سراج الاخبار را " غرب عزم دارد اسلام را محو کند " تشکیل میداد که بر اساس پان اسلامیزم که رنگی ضد استعماری داشت متکی بود.

در حقیقت اصلی ترین خواست پان اسلامیزم، جانشینی امپراطوری اسلامی بود به جای امپراطوری غرب مسیحی نه مخالفت اساسی و اصولی با استثمار و ستمی که بر توده های مسلمان تحمیل میشد. این اندیشه که ریشه در ایدئولوژی بورژوازی تازه پای کشور های اسلامی داشت، نمیتوانست خالی از بعضی عناصر مرفقی باشد.^(۱) از آنجائیکه امپریالیسم انگلیس بزرگترین امپراطوری امپریالیستی وقت بود و در بسیاری

۱- عناصر مزبور عمدتاً عبارتند از بعضی خواستهای دموکراتیک در زمینه اقتصادی - اجتماعی و فرهنگی.

از ممالک اسلامی به چپاول و غارتگری می پرداخت، ضدیت با انگلیس یکی از ویژگیهای پان اسلامیزم بود.^(۱) این خصیصه پس از آغاز جنگ جهانی اول و شرکت ترکیه عثمانی، مرکز عمده پان اسلامیزم در آن تبارز بیشتری یافت. که در مقالات سراج الاخبار نیز انعکاس می یافت. این جریده برای اولین بار تبصره هایی در امور بین المللی منتشر نمود و مقالاتی از جراید کشور های محور و حتی از "مهند راپرات" انقلابی هندی چاپ می نمود. نشریه مذکور محبوبیت بسیاری بین مردم، خصوصاً روشنفکران که غالباً در امور دولتی شامل بودند یافت. و علیرغم پایان بودن سطح سواد در جامعه و چاپ مقالات بزبان دری، سهم مهمی در بیداری و رشد افکار توده های مردم داشت. بخصوص که برای اولین بار توده و حتی آنهایی که "سوادکی" داشتند در مسیر جریانات جهانی قرار میگرفتند. در حقیقت سراج الاخبار روزن کوچکی بود از محیط تاریک و مسموم افغانستان به دنیای پرآشوب و طوفنده خارج. آمدن و اقامت نسبتاً دراز مدت هیأت نیدمیر - هنتگ در کابل نیز بادی بود که بر آتش تبلیغات سراج الاخبار می وزید و مجموعاً محیط متشنج و قابل انفجاری را در افغانستان و خصوصاً کابل بوجود آورده بود. اوضاع فوق، که گفتیم عمدتاً ناشی از دگرگونیهای جهانی (از جمله انقلاب پیروزمند کارگران روسیه تزاری در سال ۱۹۱۷) و تأثیر آنها برزمینه مساعد داخلی (همبستگی اسلامی مخالفت با انگلیس) بود، فرصتی شد برای روشنفکران افغانی که هرچه بیشتر به توسعه و نشر اندیشه های بورژوایی بپردازند و عناصر مساعد و بالنده بورژوازی را متمرکز کرده، مرحله جنینی آنرا تسریع کنند. اکنون عناصری با اندیشه بورژوایی هرچه بیشتر شده و برای اولین بار بصورت قشر مشخصی (روشنفکران بورژوازی) تبارز یافتند که خواه ناخواه هر حکومتی بایستی آنها را نیز به حساب آورد. بخصوص که عناصر مزبور عمدتاً وابسته بخود

۱- باز تکرار میکنیم که ضدیت پان اسلامیزم با امپریالیسم انگلیس نه بخاطر ماهیت استثمار گرانه انگلیس، بلکه به سبب محدودیتهایی بود که امپریالیسم انگلیس برای بورژوازی نواخته کشور های مسلمان قائل شده بود

هیأت حاکمه بودند و نفوذ و اعتبار درخور توجهی در جامعه داشتند. این عامل جدید (قشر بورژوا - روشنفکر) ازین پس مشخصاً در سیاست هیأت حاکمه و امپریالیسم نسبت بافغانستان تأثیر گذاشته و تا حدودی جای خالی "طبقه" بورژوازی را پُر کرد. در دوران دموکراسی امنی نونهال مزبور ریشه خود را مستحکمتر نموده و وجود خود را هرچه بیشتر بر روند سیاسی کشور تحمیل میکرد. بطوریکه در دوران نادرشاه، امپریالیسم علیرغم کوششهای فراوان در بازگشت دادن افغانستان بدوران سیاه عبدالرحمن موفق نمیشود. بویژه که خود نادر شاه نیز یکی از همین عناصر روشنفکر بورژوا بود. بنابر این امپریالیسم با استفاده از بعضی از عناصر همین قشر بورژوا - روشنفکر از جمله نادر شاه نوع جدیدی از وابستگی یعنی شکل نیمه مستعمره - نیمه فئودالی را اعمال میدارد. در حقیقت امپریالیسم بورژوازی را بعنوان یک واقعیت انکار ناپذیر صحنه میگذارد و آنرا در منافع طبقه حاکمه که اساساً ساخت فئودالی داشت "شریک" نمود. در شیوه جدید استعمار، استقلال ظاهری افغانستان مراعات میشود و افغانستان باصطلاح مستقل میتواند در روابط خارجی و سیاستهای داخلی خود آزادی عمل "بیشتری" داشته باشد.^(۱) در جای خود مفصلاً درین مورد بحث خواهیم کرد.

۱- چون یکی از شعارهای اصلی و مهم بورژوازی آزادی و استقلال کشور بود، لذا بورژوازی پس از رسیدن به حاکمیت (یا شریک شدن در آن) ناگزیر بود به نحوی آنرا به مرحله عمل در آورد. طبعاً انجنانکه نه سیخ بسوزد و نه کباب یعنی هم منافع خود و بادران امپریالیستیش حفظ گردد و هم بتواند مردم را چار صبحی دیگر فریب دهد.

فصل دوم

دموکراسی امانی و پیدایش « طبقه » بورژوازی

امیر امان الله خان مرد روشنفکری بود با گرایشات ترقی خواهانه و انسان دوستانه، استعداد و تفکرات او در برخورد و مجالست با محمود طرزی و سایر روشنفکران آن عصر بارور گردیده و هر چه بیشتر شکل گرفت، تا اینکه بالاخره، موجودیت مستقلی در او یافت. امان الله عضو حزب " جنگ " بود (که تمایلات ضد انگلیسی داشت) و حتی در دوران امارت پدرش نیز در جهت اصلاح معارف، تبلیغات به نفع ترکیه (مرکزپان اسلامیزم) و نیروهای محور و سایر امور مملکتی فعالیت می نمود. فلذا محبوبیت زیادی بین مردم کسب کرده بود. بطوریکه پس از کشته شدن حبیب الله، علیرغم اینکه نصرالله در جلال آباد خود را امیر و برادر دیگرش عنایت الله را نایب السلطنه خواند، قشون و مردم کابل به امان الله بیعت کرده او را به پادشاهی برگزیدند و بدنبال آن عساکر جلال آباد نیز با او بیعت نموده و نصرالله و عنایت الله را دستگیر نمودند.

امیر جدید در اولین نامه ای که به لرد چلمسفورد نایب السلطنه هند نوشت (۳ مارچ ۱۹۱۹) ضمن اطلاع قتل پدر و امارت خود اظهار داشت " نباید بر آن رفیق ما پوشیده بماند که حکومت مستقل و آزاد افغانستان خود را آماده میداند که در هر وقت و هر موسم با در نظر داشتن ایجابات دوستی و امثالهم قراردادها و معاهداتی را با حکومت نیرومند انگلستان عقد نماید که در راه منافع تجارتی^(۱) برای حکومت ما و

۱- تاکید از ما است. همانطوری که قبلاً نیز متذکر شدیم هدف اساسی انگلستان از کنترل و تسلط بر افغانستان، ایجاد سدی بود در برابر آن نیرو هایی که سودای دست یافتن به خزاین طلای هندوستان را داشتند. امور تجارتی برای امپریالیسم انگلیس در درجات بعدی اهمیت قرار داشت. بنا بر این ذکر کلمه " تجارتی " بدون حتی اشاره ای بر روابط سیاسی، از جانب امان الله، نوعی مبارزه جویی زیرکانه میباشد.

حکومت شما مفید و سود مند باشد."

و در جلسهٔ دربار که بروز ۱۳ آوریل ۱۹۱۹ منعقد شد اعلان نمود: "من خودم و مملکت خودم را از لحاظ داخلی و خارجی کاملاً آزاد و مستقل اعلان کرده ام. بعد ازین مملکت من مانند سایر دول و قدرتهای جهان آزاد است. به هیچ نیروهای خارجی باندازهٔ یک سرمو اجازه داده نخواهد شد که در امور داخلی و خارجی افغانستان مداخله کند و اگر کسی به چنین امری اقدام نماید گردنش را با این شمشیر خواهم زد." سپس رو به نماینده بریتانیه کرده گفت: "آیا چیزی که گفتم فهمیدی؟"

بدنبال اعلان فوق و به منظور جامه عمل پوشاندن به آن، محمد ولی خان را نمایندهٔ افغانستان در بخارا تعیین نمود^(۱) و مباحثاتی را در شورا برای گزیدن سفیر در ایران (رقیب دیگر انگلیس) به راه انداخت و بدین ترتیب برای اولین مرتبه، رسماً و علناً روابط خارجی افغانستان را خارج از کنترل امپریالیسم آغاز نمود.

امان الله خان بلا فاصله پس از امارت اصلاحات داخلی را آغاز کرد. محمود طرزی را به عنوان وزیر خارجه و عبدالقدوس خان را به حیث صدراعظم انتخاب نمود. با توجه به اینکه از طرفی در گذشته روابط خارجی افغانستان کاملاً در ید اختیار انگلیس بود و از طرف دیگر محمودطرزی به عنوان شخصیتی ضد انگلیسی شهرت کافی داشت (جریده شمس النهار که به سر دبیری محمود طرزی انتشار میافت بدلیل تبلیغات ضد انگلیسی، از جانب نایب السلطنه هند توقیف شد (۱۹۱۶) و اجازه ورود به هند را نداشت) گزینش او به عنوان وزیر امور خارجه بسیار پرمعنی و نشان دهندهٔ عزم امیر بود مبنی بر رهایی افغانستان از قید استعمار انگلیس و کسب استقلال وطن.

۱- برقراری روابط (حتی اقتصادی) بین افغانستان و روسیه همواره موجب نارضایتی انگلستان میشد. بخاطر این حساسیت (که ناشی از رقابت دو قدرت بود) بود که بیش از هر چیز روابط افغانستان و روسیه را کنترل می نمود. بنا بر این، تعیین سفیر در بخارا قبل از ایجاد هر گونه روابطی با سایر کشور ها و بخصوص در زمانیکه حکومت انقلابی بلشویکها در روسیه حاکم شده بود، دارای اهمیت فوق العاده ای است. که این خود حرکتی دیگری است برای ابراز استقلال و خود مختاری افغانستان.

امان الله بدون اینکه کوچکترین نظرخواهی با لندن و یا دهلی بکند، مستقلاً دسته‌هایی را برای معاینهٔ سرحدات روانه نمود و اضافه بر آن فرمانی برای قبایل سرحدی بدین مضمون فرستاد: "من این امر را برای رعایای حلقه‌های صفحات شمال شرقی، سادات، مشایخ، ملاها، خانها و معتبران میفرستم و بایشان میگویم که در هند نا آرامی عظیمی وجود دارد. تقریباً تمام هندوها و مسلمانان امین و وفادارند^(۱)... لیکن جای تأسف است که بر آنها ظلم میکنند و تمام انواع نا عدالتی را در مورد مذهب، عزت و " شرم " ایشان منصفه اجرا میگذارند...". امان الله به این امر بسنده نکرده در اوایل ماه مه ضمن مجلسی در دربار مظالم انگلیس را در هند و حتی در بغداد فاش می نماید و حاضرین را مخاطب ساخته میگوید: "... من از شما میپرسم که اگر برای جهاد آماده باشید کمرهای تانرا ببندید! آن وقت فرارسیده است!... من بیشترمالیه نمیگیرم، همهٔ شما غله را برای جهاد جمع کنید و متمولین از جبهه خانه تفنگ و مهمات جنگی بخرند و به غرباء باساز ضمانت تفنگ و مهمات داده خواهد شد." و یکروز بعد از جلسهٔ فوق اوراقی در سرحدات ظاهر شد که زیر متن شعار " لعنت باد بر انگلیس و لعنت باد بر ظالم ها " به چشم میخورد. در همین آوان افغانهای مناطق تورتریر و باغ را اشغال کردند.

امپریالیسم انگلستان که عادت داشت امرای افغانستان را همچون کارگزاران صدیق و نوکران حلقه بگوش خود بداند، نمیتوانست رفتارمستقلانه (یا بقول آنها، خود سری) امان الله را تحمل نماید. فلذا حرکات استقلال طلبانهٔ او که در فوق اشارت رفت، روابط افغانستان و هندوستان (انگلستان) را به حالت کاملاً بحرانی و قابل انفجار در آورد.

نامه ۵ می ۱۹۱۹ امان الله خان در جواب نایب السلطنه هند بدین مضمون که: " ابراز همدردی اسلامی و احساس بشری من، برای نژاد بشر بوده و ضمیر شاهانهٔ من

۱ - منظور امانت و وفاداری نسبت به امان الله میباشد.

نفرت دارد از آن چیزهاییکه ایمان، مذهب، آزادی و حریت انسانها را متأثر میسازد." و این اولتیماتوم که: "... با منسوخ کردن قوانین ستمگرانه و با شناختن استقلال مطلق، حقوق مساوی و آزادی حکومت افغانستان از هر طرف .." خطر ها را برطرف نماید، موجب اشتغال هر چه بیشتر شعله خشم انگلیس گردید. بطوریکه در همین روز (۵ ماه می ۱۹۱۹) حکومت هند کلیه صاحب منصبان بریتانیوی لشکر هند را جهت گرد آوردن نیروی بزرگی برای سرکوبی افغانها احضار نمود. و بدنبال آن مناطق افغان نشین را بمباردمان کرد که این آغاز جنگ سوم افغان - انگلیس بود.

پی آمد آغاز مزبور، اوج هرچه بیشتر شدت و حدت تبلیغات ضد انگلیس بود. اینگونه تبلیغات بداخل خاک هند نیز گسترده شد. در پشاور (در آن هنگام هنوز پاکستان ایجاد نشده بود) مرکز تبلیغات ضد انگلیسی دفتر رئیس "پسته افغان" بود و همین امر موجب بروز جنگ بین عساکر بریتانیوی که در صدد بستن دفتر مزبور بودند و مردم که در دفاع از آن میکوشیدند، شد که پس از یکی دو روز اغتشاش، بالاخره به بسته شدن دفتر "پسته افغان" منتهی گردید.

لندن که از دو جنگ گذشته (جنگ اول و دوم افغان - انگلیس) تجارب تلخی گرفته بود به سیمله پایتخت تابستانی هند هشدار داد که اندرز تاریخ را فراموش نکند و اظهارداشت که ما از قشون منظم افغان هراسی نداریم، بلکه از قبایل غیر منظم که بصورت پیگیر بر کمپ های منفرد و خطوط مواصلاتی ما حمله میکنند نگران هستیم . نگرانی یا هراس مذکور با راپر میجر جنرال دبلیوملیسن^(۱) بحکومت هند دو چندان شد. راپر مزبور اطلاع میداد که امان الله خان و محمود طرزی پیام هایی برای وای. لنین و وزیر امور خارجه شوروی سوسیالیستی، چیچرین فرستاده اند. (۷ آوریل ۱۹۱۹) و پیروی خود را از پرنسب برابر و اتحاد صلح آمیز تمام مردم جهان اعلان کرده اند و محمود طرزی اظهار امیدواری نموده که روابط دوستانه دائمی بسیار زود بین

شوروی بلشویکی و افغانستان تأسیس گردد^(۱) روند تصاعدی کنش و واکنش های فوق بالاخره منجر به جنگ سوم افغان - انگلیس گردید. در این جنگ نادر خان (بعداً نادر شاه شد) سپه سالار امان الله خان بود که در سمت جنوبی جنگ را رهبری می نمود. او در این جنگ پیروزی های چشمگیری به دست آورد. ولی اردوی افغانستان در مناطق چمن (رهبری جنگ به دست عبدالقدوس خان بود) و سمت مشرقی با شکست نسبی مواجه گردید و اراضی چندی را از دست داد. در همین احوال بود که پیشنهاد حکومت هند برای صلح با چنین شرایطی مطرح گردید: "۱- در باب آزادی جهاز انگلیز در افغانستان - ۲- فوج های انگلیزی همان حدود را که قبضه داشته برای حفظ ما تقدم، استحکامات خود را درست کنند و در موضع مذکور آزاد باشند. ۳- همان مواضع را که نظامی افغانستان و اقوام سرحدی به ذریعۀ افغانستان گرفته اند، مثل وزیرستان، را برای انگلیز واگذارند. ۴- بیست مایل از موضع فوج انگلیزی فوج افغانستان دور بودن. ۵- برای سرحد خط نوشتن. یعنی که ما صلح می کنیم و آنها را کاملاً نا امید ساختن."

چنانچه از متن شرایط معلوم است، انگلیس هنوز در فکر باز گشتاندن افغانستان به دوران سیاه عبدالرحمانی و حبیب اللهی است. یعنی مستعمره کردن دوبارۀ افغانستان. امان الله خان در نامه ای که برای سپه سالار خود، نادر، به جنوبی می فرستد در مورد شرایط فوق اظهار می دارد: "... از خداوند خود برای شما نیکنامی دنیا و آخرت را می خواهم. خود را پریشان نسازید، اگر جان در تن و رمق در بدن داشته باشیم، با این شرایط صلح را قبول نخواهم کرد... (اگر) صلح به شرف و عزت افغانستان نباشد، انشا الله تعالی گاهی قبول نخواهد فرمودیم..."^(۲)

۱- پیام های مزبور توسط هیأتی به شمول برکت الله و کاظم بی انقلابیون ترک و محمد ولی خان به شوروی برده شد. انقلابیون ترک مزبور از اعضای هیأت نیدر میر بودند که در افغانستان ماندگار شده بودند.

۲- نادر افغان- کشکی- فرمان نمبر ۳۸ امان الله خان ص- ۱۳۹ ضمیمه.

امان الله خان در تمام مدت جنگ و حتی بعد از آن، کوشش داشت در امورات مملکتی و لشکری با دیگر دست اندر کاران مشوره نماید و نظرات آنها را استفسار کند؛^(۱) در باب مصلحت ضرور است که وکلای قوم داخلی و سرحدی افغانستان شاملیت داشته باشند. باید از هر طایفه یک نفر وکیل به حضور طلب گردیده همراه شان حرف زده شود. . . " (۱)

صلاحید مذکور با سران اقوام، گذشته از یک شیوه عمومی در خط مشی، مملکت داری امان الله خان، در این مورد بخصوص، احتمالاً به غرض جلوگیری خود سری های احتمالی نادر نیز بوده است. امان الله در اخیر نامه فوق الذکر به خط خود می نویسد:

"دست از طلب ندارم تا کام (دل) برآید

یا جان رسد به جانان یا جان ز تن برآید

در طی جنگ و با اوج هرچه بیشتر تبلیغات ضد انگلیسی و اصرار مؤکد امان الله خان مبنی بر استقلال افغانستان، بریتانیه راه های جدیدی را در مبارزه وارد می نمود و کوشش می کرد بین مذاکره و تشبث های سیاسی از یک طرف و جنگ و قهر از جانب دیگر، تلفیقی به وجود آورد. بر همین اساس، در برابر تبلیغات ضد انگلیسی حکومت افغانستان، که با توجه به حالت غلیان و آمادگی انقلابی ای که در هند وجود داشت، برای بزرگترین و زرخیزترین مستعمره انگلیس خطرات مهلکی انتظار می رفت، بریتانیه آقا خان پیشوای فرقه اسمعیلیه و عامل سنتی خود را وا داشت تا پیامی خطاب به پیروان مذهب اسمعیلیه در هند و افغانستان صادر کند. آقا خان در این پیام حمله بر هند را "نا پاک و احمقانه" خواند و از طرفدارانش خواست که نسبت به بریتانیه وفادار باشند و در باره جهاد (که از طرف مخالفین انگلیس تبلیغ می شد) سکوت نمایند. در ضمن وعده نمود که در عوض خموشی آنها، به ایشان زمین داده

خواهد شد!

توسل فوق، همچون سایر تشبثات حکومت هند (انگلستان) به سلطان ترکیه (که پس از شکست نیروهای محور، جانب انگلیس را گرفته بود) و نقیب بغداد برضد جهاد ضد انگلیسی، بی اثر ماند و نتوانست آبی باشد بر آتش افراخته خشم توده ها.

اگرچه از نگاه نظامی هیچکدام از طرفین، از جنگ سوم افغان - انگلیس پیروز نبرآمد (هر دو طرف مقداری از خاک طرف مقابل را متصرف شدند) ولی معهذا، از نظر سیاسی و دیپلماتیک، جنگ مزبور شکست فاحشی بود برای امپریالیسم انگلیس. به بیان دیگر، این جنگ نقطه پایانی بود بر مستعمره بودن یا تحت الحمایگی افغانستان به شیوه کهن.

(۱) امپریالیسم که هیچگاه حاضر به تن در دادن به شکست و عقب نشینی نیست، حتی در آخرین لحظات نیز کوشش می نماید از وضع برتر مذاکره و صلح نماید^(۱) بنابراین و در حالیکه امپریالیسم بریتانیای "کبیر" با شکست هایی چه در افغانستان و چه در ایران و هند رو برو شده بود و ایجاد حکومت شوراها در شمال مهمترین مستعمرات آن، مشکلات متعدد منطقوی و جهانی در راه استعمار و استثمار برایش ایجاد نموده بود. خلاصه اینکه وضع دشواری را می گذرانید، باز هم، لندن با وقاحت و خیره سری هرچه تمامتر به دهلی توصیه می نمود که برای برقراری صلح، امان الله باید شرایط زیر را بپذیرد. (اهم آن نقل می شود) ۱- کنترل روابط خارجی ۲- به هیأت ممالک خارجی در افغانستان اجازه داده نشود ۳- قبول سرحد قدیم به استثنای آنجاییکه انگلستان تعدیل کرده است (طی جنگ سوم، انگلستان مناطقی را متصرف یا به اصطلاح "تعدیل" کرده بود) ۴- تسلیم دادن یا اخراج "بلوا کنندگان یا

۱- یکی از نمونه های جدید و در عین حال سمبولیک آن، پافشاری و لجبازی های امپریالیسم امریکا است. که در کنفرانس پاریس و در آخرین روز های شکست خود، در برابر هیأت ویتنام شمالی اعمال می داشت. امپریالیست ها پیرو صادق "به مرگ بگیر تا به تب راضی شوند" هستند.

فتنه انگیزان" هندی.^(۱) ۵- تسلیم دادن یا اخراج محمود طرزی و عبدالقدوس خان ۶- بریتانیه حق دارد تورید اسلحه افغانستان را کنترل نماید ۷- افغانستان نباید قبایل را مسلح نماید.

لرد چلمسفورد در ۳ جون ۱۹۱۹ در توضیح مطالب فوق نوشت، این امور اساساً همان چیز هایی است که قبل از او (امان الله خان) عبدالرحمن و حبیب الله به بریتانیه داده بودند!! و امان الله نیز باید همان وطن فروشان را سرمشق قرار دهد!! این است نمونه کوچکی از اشتباه و قبحانه و بی شرفی امپریالیسم. ایشان با مسلط ساختن سگان خود بر جان و مال و ناموس خلقها و پایمال کردن غرور ملی آنها در دورانی از تاریخ، در حقیقت جای پای برای استعمار و استثمار دائمی خلق های مستعمرات می خواهند به وجود آورند. یعنی هرگاه دولتی ملی یا خلقی بر سر کار آمد، امپریالیست ها با استناد به گذشته اسارت بار آن ملت، یا به بیان دیگر مزورانه و خبیثانه سر نوشت خلق های از بند رسته را "عطف به اسبق" کرده، مجدداً دست اندازی های خود را شروع می کنند. تو گویی سابقه اسارت و بندگی خلق ها برای ایشان "حق" را ایجاد می کند. زهی بی شرمی و زهی حماقت! بسیار اند خلقهایی که با کسب آزادی خود نشان داده اند که امپریالیست ها کور خوانده اند.

به هر حال، جواب امان الله خان به "شرایط" انگلستان چنین بود: "خلق افغانستان" مرگ ظاهر و هویدا را بر زیر دستی اجنبی ترجیح می دهند و آنرا حیات ابدی می دانند."

پس از چندی، مذاکرات صلح بین هیأت افغانی به رهبری علی احمد و هیأت بریتانوی به رهبری گرانٹ آغاز شد. این مذاکرات بسیار کشال و خسته کن بود. انگلستان بنا بر خصلت همیشگی خود می کوشید موضوع اصلی و خواست های مهم خود را در لفافه ای از امور جزئی و بحث های بی مورد پنهان دارد یا به اصطلاح با

۱- در همین دوران عده زیادی از انقلابیون هندی در افغانستان از ادانه به فعالیت های انقلابی ضد انگلیسی اشتغال داشتند

مهارت دیپلوماتیک خود طرف افغانی را فریب داده، معاهده ای قابل تفسیر به نفع خود عقد نماید.

مذاکرات مزبور بالاخره در ۶ اگست ۱۹۱۹ به امضاء معاهده ای انجامید که عمدتاً دارای این مواد بود:

۱- تأسیس و برقراری صلح - ۲- جلوگیری تورید اسلحه از طریق هندوستان (انگلیس کنترل کلیه اسلحه توریدی افغانستان را می خواست) - ۳- ضبط اعانه باقیمانده و قطع مستمری امیر - ۴- بعد از سپری شدن شش ماه بریتانیه با هیأت افغانی روی موضوعات منافع مشترک و تأسیس دو باره روابط دوستی دیرینه مذاکره می کند. مشروط بر اینکه حکومت افغانستان با کردار و اعمال (!!) خود نشان دهد که صمیمانه می خواهد دوستی بریتانیه را دو باره کمایی کند^(۱) - ۵- پذیرفتن سرحد هند و افغانستان طوری که سابق تعیین گردیده و علامه گذاری آن بخش ها که تا کنون علامه گذاری نشده است.

مضافاً بنا بر هدایت لندن، نایب السلطنه هند موظف شد از بکار بردن لقب "اعلیحضرت" در مورد امیر، جداً خود داری نماید.

با مقایسه قرار دادن فوق و آنچه که انگلیس قبلاً درخواست می کرد تفاوت چشمگیری به نفع افغانستان، بین آنها مشاهده می شود و این خود بیانگر پیروزی نسبی خلق افغانستان در جنگ سوم افغان - انگلیس می باشد. این قرار داد اگر چه جدایی مناطقی را که بر اساس معاهده ننگین دیورند از خاک وطن دزدیده شده است را تأیید می کند، ولی معهدا برای اولین بار استقلال و آزادی افغانستان را رسماً به

۱- در حقیقت امپریالیسم انگلیس انتظار داشت می تواند در مدت تعیین شده برنامۀ "نفاق بینداز و حکومت کن" خود را به اجرا آورده و با در نظر داشت "اعمال و کردار" حکومت مجدداً روابط دوستی "دیرینه" را که صاف و ساده کنترل همه چیز خلق های افغانستان بود، برقرار کند. یعنی "اینست و آنست کردن مذاکرات برای بدست آوردن فرصت مناسب" اینهم چال دیگر امپریالیسم است که فراوان به کار گرفته می شود.

تصویب می رساند و کنترل روابط خارجی را که سال ها بود به طور مطلق در اختیار امپریالیسم انگلیس قرار داشت، در اختیار خود افغان ها در آورد. نکته مهم دیگری که شایان توجه است، حذف ماده ای است در مورد انقلابیون هندی که در مسوده رهنمود لندن به حکومت هند قرار داشت. امان الله خان حاضر نبود حمایت خود را از انقلابیون هندی قطع نماید. لذا، انقلابیون موصوف کماکان از آزادی عمل انقلابی وسیعی در افغانستان برخوردار بودند.^(۱)

چندی بعد هیأت نمایندگی دولت انقلابی شوروی بلشویکی به ریاست کی براوین به کابل رسید و به روز ۴ سپتامبر ۱۹۱۹ با امان الله خان ملاقات کرد. دیدار هیأت مزبور از کابل منجر به عقد معاهده ای بین طرفین گردید که به موجب آن حوزه پنجاه شمالی هرات که قبلاً توسط روسیه تزاری از افغانستان جدا شده بود، مجدداً به خاک مام وطن ملحق گردید و شوروی سوسیالیستی متعهد گردید که برای افغانستان پول، اسلحه، تجهیزات و مهمات جنگی و تخنیکی کمک نماید^(۲) در عوض کمک های مذکور، افغانستان باید تبلیغات و تحریکات ضد بریتانوی را به همراه بلشویک ها و انقلابیون هندی در سرحدات و داخل هند براه اندازد. به دنبال امضاء معاهده فوق، به زودی یک کاروان دو صد شتری کمک های نظامی شوروی به کابل رسید. اینست گوشه ای از فرق عظیم شوروی سوسیالیستی، کشوری که لنین کبیر تحت لوای مارکسیسم آنرا به پیش می راند، با روسیه تزاری که تحت حاکمیت تزار، این نماینده سفاک و خونخوار، رژیم تزاری که در جهت استثمار وحشیانه ملیت های مختلفه داخل

۱- پس از سقوط دموکراسی امانی و برقراری دیکتاتوری نادری، آزادی عمل انقلابیون هندی شدیداً مورد اعتراض ملا ها و محافل ارتجاعی و بسیاری جراید قرار گرفت. با این توجیه که امان الله می خواسته مردم را هندو کند و زمین های مردم فقیر را به هندو می بخشیده و... کاسه داغ تر از آش شدن محافل مزبور نه به خاطر "مردم فقیر افغانستان" بلکه اساساً به خاطر رفع خطر از سر حکومت انگلیس در هند بود.

۲- تعهدات و کمک های فوق همه داوطلبانه و بدون هیچگونه فشار و چال و چم دیپلوماسی بورژوایی و بویژه امپریالیستی انجام گرفت.

و خارج روسیه راه می پیمود. روسیه تزاری با انعقاد قرار داد ها و زد و بند های علنی و مخفی با امپریالیسم انگلیس، خواهر خوانده استعمارگر دیگرش، افغانستان را دو تقسیم نموده، خلق های آنرا زیر انقیاد وحشیانه خود می آورد. حوزه پنجه را در قبال عدم دخالت در امور افغانستان یا فی الواقع عدم دخالت در امور هند انگلیسی، می ربود. ولی شوروی لنینی حوزه پنجه را بنا به پیشنهاد خود و بر اساس " عدل و انصاف و خواهش آزادانه ملکی که در آن سرزمین ها سکنا دارند " به افغانستان پس مسترد کرد. روسیه تزاری از سلف خود امپریالیسم انگلیس در جنگ جهانی اول " مصممانه " دفاع می نمود و همواره متفق راستین آن در سرکوبی خلق های بپا خاسته بوده است.

ولی شوروی سوسیالیستی بلشویکی، افغانستان را به وسایل مختلف مالی، نظامی، تخنیکی، معنوی... یاری می دهند تا با ملل زیر ستم و استعمار شده همبنا شده، آنها را در مبارزات ضد امپریالیستی شان یاری دهد.^(۱)

این تنها اشعه ناچیزی از آفتاب درخشان و گرمابخش مارکسیسم - لنینیسم، این دشمن قسم خورده و تیز چنگال سیاهی و برودت ناشی از امپریالیسم و استعمار است. دور نباشد روزی که پرچم گلگون مارکسیسم - لنینیسم ایدئولوژی کارگران و زحمت کشان، بر بام جهان ظفرمندان در تلالو در آید.

به دنبال برقراری روابط سیاسی بین افغانستان و شوروی سوسیالیستی، هیأتی از افغانستان به ریاست جنرال ولی محمد خان به مسکو رفت و به گرمی مورد استقبال قرار گرفت. کمیسار زیمانوف ضمن خوش آمد گویی اظهار نمود " بنام اتحاد جماهیر شوروی، من به جلالتمآب شما، افغانستان و نخستین سفارت تان در پایتخت حکومت

۱ - حکومت شوروی پس از خروشچف به عبث می کوشند خود را دنباله رو صادق راه لنین کبیر جا بزنند. امروز دیگر ماهیت رویزیونیستی - امپریالیستی آنها برای همگان، چون حقیقت، روشن و آشکار شده است. امروز خلق های جهان می دانند که شوروی سوسیال امپریالیست دنباله رو لنین نه، بلکه خائن به مارکسیسم - لنینیسم و دشمن خلق های جهان است.

کارگران و دهقانان روسیه، سلام و تهنیت می فرستم. این حقیقت تاریخی ثابت می کند که آن روسیه امپریالیستی که سعی می کرد زنجیرِ حقارت و بردگی را به گردن ملل کوچک ببندازد، محو و نابود شده ... " ولی محمد در پاسخ سلطان گلief یکی دیگر از اعضای مستقبیلین چنین اظهار داشت: " ما می دانیم که مردمان مسلمان روسیه حالا آزاد هستند و ما امید قوی داریم که با کمک روسیه شوروی افغانستان خود مان را و تمام مشرق را آزاد نماییم " روز ۱۸ اکتوبر ۱۹۱۹ رادیو مسکو ملاقات نیم ساعته هیأت افغانی را با ولادیمیر ایلیچ لنین اطلاع داد و حول این دیدار تبصره نمود که: "... آنها امید وارند که با کمک شوروی تمام مشرق از تسلط امپریالیسم نجات داده شود... "

با ایجاد حکومت کارگران در روسیه شوروی سوسیالیستی و بهبود روابط آن با ملل شرق و از جمله با افغانستان، جاذبه های انقلابی و خلقی حزب کبیر بلشویک، عده زیادی از ملل تحت ستم را به سوی آن می کشیده از جمله از افغانستان تعداد کثیری از انقلابیون و دوسداران راستین خلق های زحمت کش بدانسو روانه شدند. از جمله کاظم بی (ترک) که به عشق آباد رفت و با جریده " صدای فقیر " که به زبان ترکی منتشر می شد همکاری نمود. او به توسط حزب " بخارای جوان " ^(۱) افراد سیاسی افغانی و ایرانی را برای مبارزه با امپریالیسم انگلیس تربیه می نمود. کاظم بی در مورد رفقای بلشویک خود خطاب به دوستان مسلمانانش چنین ابراز نظر می نمود: " من به شما محکمترین اطمینان شخصی می دهم که بلشویک ها دوستان واقعی و حقیقی مسلمان ها می باشند. "

یکی دیگر از این انقلابیون مولوی برکت الله (ترک)^(۲) که تا تاریخ مارچ ۱۹۱۹ در افغانستان می زیست نیز به مسکو رفت و کوشش هایی جهت تربیت سیاسیون ایرانی و افغانی در مبارزه با انگلیس به عمل می آورد. گذشته از اینها بسیاری از اتباع

۱- حزب خرده بورژوازی انقلابی.

۲- مولوی برکت الله و کاظم بی دو انقلابی ترک بودند که اساساً تحت تأثیر پان اسلامیزم بودند.

افغانستان در سپاه سرخ بلشویک ها در ترکستان و مرو نام نویسی کرده و ضمن کمک به خلق های شوروی در راه کسب آزادی از قید تزار و ارتش سفید، برای مبارزه ضد امپریالیسم انگلیس نیز آمادگی می گرفتند. افراد مزبور اگر چه اساساً زیر تأثیر پان اسلامیزم و بخصوص جنبه ضد امپریالیستی آن بودند، معهذا، در رابطه با بلشویک ها، خواهی نخواهی از افکار آنها متأثر شده عناصری از مارکسیسم در افکار شان شکل می گرفت که همان را با خود به وطن می آوردند. در حقیقت می توان گفت، مارکسیسم به صورت پراکنده و نطفوی از همان ایام به داخل افغانستان نفوذ کرد. به ویژه که جمال پاشا (ترک) که مدت ها در شوروی فعالیت انقلابی داشت در همین ایام برای تربیه نیروهای افغانی به کابل آمد.

افغانستان هر روز قدم تازه ای در راه استقلال و خلاصی خود از کنترل امپریالیسم انگلیس بر می داشت که مهمترین آنها، ایجاد ارتباط هر چه نزدیک تر با شوروی لنینی بود. این موارد نمی توانست حساست و نگرانی لندن و دهلی را بر نینگیزد. بنابراین و برای بد تر شدن اوضاع، انگلستان باب مذاکره با افغانستان را باز نگهمیداشت و کوشش می نمود در میدان دیپلوماسی بالآخره افغانستان را مجدداً به دام اندازد از جمله دیپلوماسی مزبور، مذاکرات طولانی و خسته کن موسوری بود که از ۱۷ اپریل ۱۹۲۰ در موسوری آغاز گشت. رئیس هیأت افغانی در این مذاکرات محمود طرزی بود که با توجه به سوابق او، این گزینش نشان از مبارزه جویی امان الله در رابطه با انگلیس داشت.

انگلستان حاضر بود استقلال افغانستان را به رسمیت بشناسد ولی نه آنچنان استقلالی که مثلاً برای امریکا یا فرانسه قائل است. در حالی که طرزی اصرار داشت که افغانستان نیز باید مانند سایر کشور ها مستقل شناخته شود و در لندن سفارت خانه ایجاد کند تا روابط آن مستقیماً با انگلستان باشد نه از طریق حکومت هند.^(۱)

۱- در گذشته کلیه امور خارجی افغانستان از طریق نایب السلطنه انگلیس در هند حل و فصل می شد و هیچگونه ارتباط مستقیمی بین لندن و کابل وجود نداشت. حتی شاه انگلیس جواب نامه های امرای

در صورتی که بریتانیه حتی حاضر نبود عنوان "اعلیحضرت" را برای امیر افغانستان به رسمیت بشناسد!! دیگر از مسائل مورد اختلاف مسئلهٔ وزیرستان بود که طرزی حاضر نبود هیچگونه گذشتی در مورد الحاق قطعی آن به افغانستان بنماید. (مقایسه شود با خاصه خرجی های امرای قبلی افغانستان)

در مذاکرات موسوری هدف اساسی انگلیس این بود که در پوشش مذاکره بر سر مسایل متعدد، با دادن قروض مالی به افغانستان، آنرا وابسته به خود کرده با وارد آوردن فشار های مالی آنچه را که اکنون گرفته نمی تواند، در آینده بگیرد. یعنی مایل بود که یک عهد نامهٔ قروض، مشابه قرار داد اسارت بار ۱۹۱۹ ایران - انگلیس امضاء نماید. قرار دادی که موجب طغیان خلق ایران و بالاخره سقوط کابینهٔ سیاه و وثوق الدوله گردید.

اوضاع منطقه در هنگام مذاکرات موسوری عملاً موجب ضعف موضع انگلیس شده بود. در ایران وثوق الدوله صدراعظم فاشیست و نوکر انگلیس سقوط کرده بود و حکومت دموکرات ها در آذربایجان (شمال غربی ایران) تأسیس یافت، کمال اتاتورک رهبر ناسیونالیست های ترکیه به حکومت رسیده بود و در عراق قیام های ضد انگلیسی صورت می گرفت. در هند، استوار ترین مستعمرهٔ انگلیس نیز نهضت های ضد امپریالیستی، بخصوص مبارزات مسلمانان شروع و تا حدودی اوج گرفته بود. این همه اگر چه موجب ترس و هراس انگلیس می شد، ولی با اینهم حاضر نبود به آسانی دست از منافع استعماری خود کشیده و آزادی افغانستان را به رسمیت بشناسد. از طرف دیگر موقعیت متشنج و ملتهب منطقه پشتوانهٔ روانی بود برای مقاومت حکومت و هیأت افغانی در برابر خواست های غیر مشروع و طمع کارانهٔ امپریالیسم انگلیس. به طوری که طرفین حاضر به گذشت از مواضع خود نبودند و همین امر کنفرانس را با شکست مواجه کرد.

هیأت افغانی پس از بازگشت از موسوری با هیأت شوروی سوسیالیستی به ریاست شورتیز ملاقات نمود. (اگست و سپتامبر ۱۹۲۰) و مسودهٔ معاهده ای را امضاء نمود که شامل کمک عسکری، نقدی، ایجاد فابریکات باروت سازی و اعمار خطوط تلگراف از کابل به هرات از طریق قندهار، دو کشتی بخار و ترجمان ملکی و نظامی بود. پی آمد شکست کنفرانس موسوری و معاهده با شوروی، ورود راسکولنیکوف، سفیر شوروی به کابل و سفر محمد ولی خان - در رأس هیأتی به اروپا برای ایجاد روابط سیاسی و تأسیس سفارت در کشور های اروپایی بود. این همه که در جهت اعلان جهانی استقلال افغانستان صورت می گرفت، خشم انگلیس را بر می انگیزت. به طوری که حکومت بریتانیه به حکومت ایتالیا که در صدد ایجاد روابط تجارتي با افغانستان بود، اعتراض نمود که: بریتانیه در شرف عقد قرار دادی با افغانستان می باشد^(۱) که در اثر آن "تفوق و تسلط نفوذ سیاسی بریتانیه" در آن کشور تثبیت می گردد. و آن کشور (بریتانیه) "تا هنوز افغانستان را داخل حیطهٔ نفوذ سیاسی خویش می پندارد." (!؟) در مقابل این حرکت احمقانهٔ انگلیس، افغان ها در حضور نمایندگان شوروی سوسیالیستی، اناطولیه و بخارای انقلابی در کابل، احساسات ضد بریتانوی خود را اظهار نمودند.

بی اعتنائی حکومت افغانستان نسبت به امپراطوری "بریتانیای کبیر" به آنجا رسید که وقتی دابس وابستهٔ حکومت هند از محمود طرزی متن معاهدهٔ شوروی - افغانستان منعقدۀ ۱۳ اگست را خواست، او در جواب گفت: "او (دابس) می تواند متن قرار داد را که در جراید منتشر می شود از طریق جراید مطالعه نماید." عوام می گویند چیزی که عوض دارد گله ندارد. روزی بود که دولت افغانستان مجبور بود قرار و مدار هایی را که روسیهٔ تزاری و انگلیس در مورد افغانستان بین خود می گذاشتند، از طریق

۱- با شکست کنفرانس موسوری قرار شد مذاکرات مزبور در کابل دنبال شود. بنا بر این انگلیس مذاکرات موسوری را "نا تمام" تلقی می کرد و بر این پندار بود که با ادامهٔ آن می تواند "تفوق و تسلط نفوذ سیاسی بریتانیه" را در افغانستان تحقق بخشد.

مطبوعات به دست آورد!! ولی امان الله خان و محمود طرزی "قانون" مذکور را وارونه کردند تا جای گله ای نباشد.

به دنبال تثبیت خط مشی مستقلانه حکومت افغانستان، معاهداتی بین حکومت مزبور و دول دیگر امضاء گردید. از جمله معاهده ۱۲ فقره ای با شوروی سوسیالیستی (۲۸ فبروری ۱۹۲۱)^(۱)، معاهده تجاری با ایتالیا^(۲)

(۳ جون ۱۹۲۱، معاهده با فرانسه^(۳))

(۲۸ اپریل ۱۹۲۲)، معاهده با ایران^(۴) (سرطان ۱۳۰۰) امضاء گردید.

فی الواقع برای اولین بار بیرق افغانستان در آسمان ممالک خارجی به اهتزاز در آمد.

امان الله خان ضمن کمایی کردن استقلال و خارج نمودن کنترل روابط خارجی کشور از حیطه نفوذ انگلستان، از دخالت انقلابی در امور هند انگلیسی نیز ابایی نداشت. قبلاً معاهده ای بین دولت او و دولت شوروی سوسیالیستی به رهبری ولادیمیر ایلچ لنین، رفیق کبیر زحمت کشان جهان، را در مورد دامن زدن به مبارزات ضد امپریالیستی خلق های هندوستان خاطر نشان نمودیم. بر همان اساس بود که امان الله خان تبلیغات شدید ضد انگلیسی را اوج بیشتری داده و حتی اجازه داد دولت مؤقت انقلابی هندوستان، در افغانستان تشکیل گردد. رئیس جمهور "دولت موقت انقلابی

۱- "فقره هفتم: طرفین عالیتین، معاهدین، آزادی ملل مشرق را به اساس خود مختاری و به موافق خواش عمومی هر ملت ملل آن قبول می کنند. "

فقره نهم: بنا به دستور لنین اراضی ای که قبلاً روسیه تزاری از افغانستان گرفته بود "با مراعات اساس عدل و انصاف و خواهش از ادانه مللی که در آن سرزمین ها سکنا دارند" پس داده می شود. در واقع برای اولین بار استقلال و تمامیت ارضی افغانستان توسط شوروی سوسیالیستی به رسمیت شناخته می شود و علاوه بر آن کمک های بلا عوض بسیاری نیز به افغانستان می دهد.

۲- بین کنت اسفور ز وزیر امور خارجه ایتالیا و محمد ولی خان سفیر فوق العاده افغانستان امضاء شد.

۳- بین سوسیوینگری از فرانسه و محمد ولی خان امضاء شد.

۴- بین مرزا حسن محتشم السلطنه وزیر امور خارجه ایران و عبدالعزیز سفیر افغانی امضاء شد.

هندوستان "مهند راپرات انقلابی هندی و عضو هیئت نیدر میر و صدراعظم آن برکت الله (انقلابی ترک و عضو دیگر هیئت نیدر میر که با بلشویک ها نیز روابط حسنه ای داشت) و وزیر امور اداری آن عیدالله بودند. دولت مزبور به تربیت انقلابیون و مهاجرین هندی که در گروه های پر جمعیت و بنا به دعوت امان الله خان به افغانستان می آمدند، می پرداخت. و برای انقلابیون داخلی (انقلابیون داخلی هندوستان) بمب، اسلحه، و سایر تجهیزات جنگی و نشریات ضد انگلیسی تهیه و ارسال می داشتند. مهاجرین هندی که به افغانستان می آمدند مورد پذیرایی حکومت قرار می گرفتند و از امتیازات بسیاری از قبیل زمین، معاش، امنیت و خلاصه هر گونه تضمین بود و باش برخوردار بودند. با آنها همچون تبعه افغانستان رفتار می شد و حتی برای اینکه به مذهب آنها توهین نشود، بنا بر فرمانی (۱۸ حمل ۱۲۹۹) قربانی گاو موقوف شد و در مراسم مذهبی و اعیاد مسلمانان مؤظف شدند عوض گاو، گوسفند قربانی نمایند. در اعلامیه مزبور واضحاً به اتحاد مسلمانان و هندوان در برابر امپریالیسم انگلیس اشاره شده بود. (اکثریت قریب به اتفاق هندو امروز افغانستان از اعقاب مهاجرین مزبور می باشند).

کوشش های امان الله و یارانش در کسب استقلال و آزادی روابط خارجی از قید کنترل انگلیس خلاصه نمی شد، بلکه ایشان می کوشیدند با ایجاد اصلاحات در زمینه داخلی نیز، شرایط را برای ارتقاء هر چه بیشتر کشور آماده نمایند. فعالیت های اصلاحی مذکور به خصوص و بیش از هر چیز در زمینه تعمیق و گسترش معارف (معارف حتی در دوران حبیب الله فوق العاده مورد توجه امان الله خان بود و اغلب اوقات او را به خود مشغول می داشت) و شرکت نسوان در امور اجتماعی تبارز نمود. تحصیل اطفال در ابتدائیه ها اجباری شد و پروگرام تدریسی عمومی مکاتب تصویب گردید. به طوری که برای اولین بار نظامنامه مکاتب اعم از پروگرام تدریسی و مسائل مربوط به امتحانات و غیره تنظیم و تصویب شد. مکاتب صنایع نفیسه، مکتب عالی علوم شرقیه، مکتب السنه، مکتب سیاسی، تعداد زیادی مکاتب ابتدایی و لیسه،

موزیم وغیره از دست آورد های دوران امانی است. فی الواقع اصلاحات مزبور عمدتاً شامل امور روبنایی می شد.

در دوران امانی، آزادی های قابل توجهی به نسوان داده شد. بنابر قانون ایشان حق یافتند همچون مردان در مکاتب به کسب علوم بپردازند و حتی عده ای از دختران را برای تحصیل فن قابلگی به ترکیه فرستاد. (در گذشته حتی محصلین ذکور نیز راهی به خارج نداشتند.) در حمل ۱۳۰۰ جریده "ارشاد النسوان" به چاپ رسید که در زمینه های مختلف از جمله وظایف زن در اجتماع و در خانه، آشپزی، آرایش و خوی و خصال زن شرافتمند مقالات خوبی منتشر نمود.^(۱)

مطابع گسترش یافته و جراید بسیاری را منتشر می نمودند. به طوری که طی این دوران (۱۲۹۸ - ۱۳۰۷) و به پیروی از : "اخبار مجمع خبر است و هر دولتی که اخبار نداشته باشد، بی خبر می باشد یعنی (کر و گنگ) است." ^(۲) ۲۳ جریده و اخبار مختلف چاپ و نشر می شد.^(۳) بعضی از این جراید مانند ثروت، ارشاد النسوان، ... اختصاصاً در یکی از زمینه های اقتصادی، نسوان، عسکری، معارف، صحیه ... مقالاتی درج می کردند.

چنین سطح نسبتاً بلند و بی سابقه ای از انتشار جراید، قانون مطبوعات را لازم می نمود که آن نیز در همین دوران تصویب شد.

مطبوعات به خصوص امان افغان^(۴) که سخنگوی دولت بود، عمدتاً به نشر مطالب

۱- سر محرر "ارشاد النسوان" روح افزا معروف به فنسیه همشیره حبیب الله طرزی و مدیر آن اسمار معروف به بی بی عربی همسر محمود طرزی بودند.

۲- امان افغان، سال اول، شماره ۶ ص ۵

۳- برای اولین بار در دوران شیرعلی خان فقط چند شماره ای از شمس النهار انتشار یافت و پس از دوره تاریک عبدالرحمن که هیچ جریده و اخباری انتشار نمی یافت در اواخر دوره حبیب الله تنها سراج الاخبار منتشر می شد. بنابر این می توان گفت میزان انتشار جراید در دوران امان الله نسبت به قبل از آن ۲۳ برابر زیاد شد.

۴- امان افغان توسط شاگردان محمود طرزی اداره می شد و عوض سراج الاخبار به سردبیری محمود

روشنفکرانه و آموزشی در زمینه های مختلف از جمله مفاهیم اجتماعی - حقوقی مثل وطن، قانون، دولت، ملت، حقوق ... و مطالب علمی در زمینه های بیولوژی، طب، نجوم وغیره می پرداختند. بدیهی است که مفاهیم و مقولات مزبور از دیدگاه بورژوازی روشن فکر تحلیل و توضیح می شد.

"امان افغان" مجدانه و پیگیر می کوشید روشن فکران را تشویق نماید تا در حیات ملی و زندگی اجتماعی کشور خود سهم بیشتری داشته باشند. "امان افغان" گوشه گیری و بی تفاوتی روشن فکران نسبت به امور کشور را چنین نکوهش می نمود: "... لهدا ما آن متمدنین و فیلسوفان شهری را که کناره می جویند و راه عافیت می پویند ... و راحت خود را به رنج خلق مقدم می دانند از صفت رحم بلکه از سایر مزایای انسانی عاری و اسیر بند خود پسندی و تن پروری و پست تر از زمره عوام و همسر بهایم می شماریم"^(۱) و بر همین مبنا در کلیه شماره های "امان افغان" اخبار مبارزات آزادیبخش ملل مختلف دنیا، حتی اروپا و امریکا چاپ می شد و به طور محسوس و روشنی از مبارزات ملل مستعمرات بر ضد استثمارگران دفاع نموده، به تبلیغ همبستگی با آنها می پرداخت و مقالاتی از جراید مختلف خارجی از جمله حبل المتین (جریده مترقی فارسی زبانان هند که در خارج هند بخصوص در ایران طرفداران فراوان داشت و مزاحمت های فراوانی برای دول ارتجاعی مسلمان ایجاد نمود)، چهره نما، شفق سرخ ... چاپ می کرد که اغلب با شرحی از خود "امان افغان" همراه بود.

امان الله خان در دادن نظم و نسق به سیستم اداری کشور نیز کوشش فراوان مبذول داشت. از جمله هیئت دولت و وزارت خانه (دایره نظارت) های مختلفی تأسیس نمود. (در نیمه دوم ماه ثور ۱۲۹۸ تشکیل ۹ وزارت خانه از جمله وزارت تجارت و وزارت خارجه را اعلان نمود) و شیوه های عصری را در کار آنها مرعی داشت. انجیران و متخصصین خارجی مخصوصاً آلمانی را به استخدام وزارت خانه های مختلف در

طرزی که در زمستان ۱۲۹۷ هجری شمسی (دسامبر ۱۹۱۸) از انتشار ایستاد منتشر شد.

آورد.^(۱) (در مکاتب مسلکی از استادان خارجی بویژه ایرانی کار می گرفت) و مساعی زیاد در ایجاد سرک ها، بند ها، سیم تلگراف و تنویر معابر به خرج داد. پس از تشکیل لوی جرگه جلال آباد (۱۳۰۱) قرار بر این شد که هرساله لوی جرگه مزبور به سویه ملی و در کابل تشکیل گردد و نمایندگان مردم سراسر کشور در آن شرکت جویند. تشکیلات اداری و امور مختلف مملکتی نه با فرمان بی چون و چرای شاه، بلکه از طریق نظامنامه ها انجام می گرفت. در دوران امانی حدود پنجاه نظامنامه در امور مختلف تصویب شد. به اوضاع عسکری سر و صورت داد و از تعلیمات عصری و علمی در آموزش عساکر کار گرفت. اردو را به سلاح های مدرن از جمله طیاره مجهز ساخت و افرادی را برای آموزش فنون عسکری و طیاره بانی به جرمنی و ایتالیا فرستاد^(۲) عسکری اجباری را معمول ساخت، عوض در عسکری را به کلی ملغاء نمود و صرف بدل نقدی آنهم به مبلغ یکهزار روپیه را قبول نمود (مبلغ بدل نقدی را افزایش داد که این هر دو مورد اعتراض فتودال زادگان واقع گردید).

در امور اقتصادی نیز توجه فراوان مبذول می داشت. وزارت اقتصاد را تأسیس کرد و تجارت خارجی را که قبل از این در ید قدرت انگلیس اسیر بود، به وزارت مزبور واگذار نمود. معاهدات تجارتي با بسیاری از کشور های عالم انعقاد نمود. با انگلیس (۱۳۰۰)، با فرانسه (۲۸ اپریل ۱۹۲۲)، با شوروی (۱۹۲۴=۱۳۰۳)، با آلمان (۳ مارچ ۱۹۲۶=۱۳۰۵)، با پولند (۳ نوامبر ۱۹۲۷)، با مصر (۱۰ می ۱۹۲۸)، با فنلاند (۱۷ جولای ۱۹۲۸)، با سوئیس (۷ فبروری ۱۹۲۸)، با شرکت سنگ لاجورد در برلین

۱- استخدام و به کار گماری متخصصین خارجی مثل دوران نادر و بعد از آن، بدون ضابطه و معیار نبود. اصل مهم در گزینش آنها میزان کار آیی و مفید بودن بود.

۲- هر دولتی به لحاظ ماهیت طبقاتی خود ناگزیر از تقویت ارتش یا نیروی سرکوب می باشد. ولی تفاوت در چگونگی کار برد آن است. در دوران امان الله ارتش به مثابه نیرویی برای تسریع حرکت اجتماعی مترقی به کار گرفته می شد. اضافه بر آن بین توجهی که برای تحکیم ارتش و پیشرفت سایر موسسات اجتماعی از قبیل معارف، صحیه، اقتصاد و ... معطوف می شد نسیبتی منطقی و معقول برقرار بود، نه همچون دول و حکومت ارتجاعی که بیش از هر چیز به رشد آله سرکوب به غرض ایجاد سد در برابر نیرو های بالنده اجتماعی توجه دارند.

(۱۸ می ۱۹۲۸) و

امان الله خان خرج و دخل کشور را منظم نمود، بودجه را مرسوم کرد و برای اولین بار در افغانستان نوت افغانی چاپ و منتشر نمود. این نوت ها در اندازه و اشکال مختلف یک، پنج، بیست و پنج، پنجاه و صد روپیه گي چاپ می شد. شرکت های متعدد اقتصادی از قبیل شرکت ترانسپورتی به نام نقلیات بین کابل و تورخم، شرکت تنویر، کمپنی آلمان - افغان، فابریکه سمنت، فابریکه گوگرد سازی، ماشین خانه جبل السراج، کمپنی استخراج معدن بدخشان و معادن ذغال سنگ، فابریکه باروت سازی، شرکت امانیه، شرکت ثمر، شرکت لاجورد، شرکت افغان در امر صادرات و واردات و تجارت داخلی تشکیل شد. که همگی قدم هایی بود جهت تحکیم زیربنای اقتصادی سرمایداری و ایجاد طبقه بورژوازی.

اصلاحات اجتماعی - اقتصادی، سیاسی امانی، به خصوص کاستن از قدرت ملا ها، کم کردن بودجه مساجد، آزادی نسوان، تغییر لباس مردان و زنان (روی لچی زنان) خلاصه اصلاحاتی که جنبه تعدیل در قدرت و سلطه دین را داشت، بهانه و وسیله ای شد برای مخالفین استقلال و آزادی افغانستان یا در حقیقت، موافقین انگلیس و مرتجعین داخلی. بنابراین اینگونه عناصر با ایجاد اغتشاشات و شورش هایی کوشش در بر انگیختن انگیزه های مذهبی و دینی مردم نموده و آنها را برضد امان الله خان و حکومت مرکزی می شوراندند. یکی از آتش برانگیزی های استعمار و ارتجاع داخلی شورش جنوبی بود.

دو ملای گردیزی به نام های عبدالرشید و عبدالله به این عنوان که نظامنامه های امانی، بخصوص نظامنامه جزا مخالف شریعت اسلام است (ملایان مزبور امان الله را قادیانی^(۱) می خواندند)، مردم قبایل سرحدی بخصوص طوایف منگل و جدران را به

۱- قادیانی مذهبی است در چارچوکات دین اسلام. رهبر این فرقه احمد قادیانی یکی از افراد دهکده قادیان در پنجاب بود که در ادارات انگلیسی هند به صفت مرزا کار می کرد. او مشکوک به داشتن روابط نزدیک با انگلیس بود. قادیانی ها در هند و بخصوص در پنجاب آزادانه فعالیت می کردند و تعداد آنها

شورش و سرپیچی از امان الله خان دعوت کردند. دعوت مذکور از جانب رهبران طوایفی که سری به آخور امپریالیسم انگلیس داشتند، لبیک گفته شد و بلوای جنوبی واقعیت یافت. به طوری که شورشیان به زودی بر کوتل "تیره" و بسیاری از نواحی جنوبی استیلا یافتند. این شورش با توجه به سستی و "انساندوستی" روشن فکرائه امان الله که موجب اهمال در سرکوبی شورش می شد، هرچه بیشتر وسعت یافت تا اینکه حتی به حدود غزنین و قندهار نیز رسید.

در ابتداء شورشیان مزبور به پشتیبانی و تأیید ملاها تقاضای "تعدیل" نظامنامه را می نمودند. ولی معهذاً بعد از "تعدیل" آن در لوی جرگه ای که با شرکت به اصطلاح علماء تشکیل شد، شورش نه تنها فرو ننشست، بلکه اوج بیشتری یافت. بخصوص در این هنگام شخصی به نام عبدالکریم (مشهور است که موصوف پسر حبیب الله بوده است) که از گذشته داعیه سلطنت داشت و در هند انگلیسی می زیست، رهبری شورش را به دست گرفت و مجدداً ادعای خود را تکرار نمود. امور فوق به روشنی هرچه تمام نشان می دهد که بلوای مزبور نه به غرض تعدیل نظامنامه ها و اسلام دوستی رهبران شورش (ممکن است توده های عامی شورش واقعاً با چنین خواستی تفنگ برگرفته بودند) بلکه اساساً ملهم از خواست ها و منافع امپریالیسم انگلیس بود که به دست روسای انگلوفیل^(۱) قبایل سرحدی و یاری مردم جاهل برافروخته شده بود.

جریده ایزوستیا منتشره مسکو و اخبار ایتالیا، شورش فوق را با کمک معنوی و مالی انگلیس و به منظور واژگونی دموکراسی امانی می دانستند.

به هر حال شورش رفته رفته دامنه وسیع تری به خود می گرفت تا جایی که

نسبتاً زیاد بود. مبلغین قادیانی از جمله نعمت الله پنجشیری برای اولین بار در دوران امان الله خان به افغانستان آمده شروع به تبلیغ و ترویج بین اهالی نمودند و عده ای را نیز پیرو خود ساختند. امان الله خان با تصویب قانون اعدام قادیانی ها و اعدام رهبران آنها غائله را خواباند.

امان الله خان ناگزير از مردم قبايل شمالي و مركزي كمك مي طلبيد. مردم كابل و قبايل طرفدار امان الله هيچان و اشتياق وافري براي سر كوبي شورش بروز مي دادند. شاگردان مكاتب داوطلبانه لباس رزم پوشيده تقاضاي اعزام به جبهه جنگ را داشتند و اتباع كشورهاي شوروي سوسياليستي، آلمان، تركيه و فرانسه توسط سفرای خود آمادگي خود را براي مبارزه با شورشيان اعلام کرده اظهار نمودند حاضر اند همچون مردم افغانستان در جنگ شركت نمايند. بالاخره شورش مزبور با كمك مردم و قبايل مركز و شمال و محصلين مكاتب و "قابطه اهالي روشنفكر و وطن پرست" منكوب گرديد. مع الوصف و با وجود سر كوبي شورش، بلوای مزبور در شدت رفرماسيون امان الله خان بي تأثير نبود. از جمله تأثيرات آن و شايد مهمترين آن "تعديل" ارتجاعی نظامنامه بود که مشکلاتی را در زمینه اصلاحات مورد نظر امان الله و يارانش ايجاد می نمود.

بعضی از موارد "تعديل" شده نظامنامه به قرار ذيل است:

۱/ نکاح صغیره جایز است (قبلاً ممنوع شده بود).

۲/ تعین جزای مجرم قبل از وقوع واقعه موقوف (یعنی هروقت جرمی واقع شد، محاکم شرعی جلسه کرده و در مورد آن بحث می نمایند تا در باره میزان جزای مجرم به موافقه برسند. در حقیقت مخالف با قانون جزا که از پیش قوانینی را برای جزای مجرمین تعیین می کند. یعنی نبودن "قانون جزا" تا بدین وسیله دست "قضات شرع" برای تبرئه یا سبک کردن جزای مجرمین "قدرتمند" آزاد باشد).

۳/ تعلیم نسوان در مکاتب ممنوع و فقط در خانه های خود و توسط اقارب و محارم انجام شود.

۴/ کسانی که تحصیل السنه غیر مسلمان را می نمایند بایستی ابتداء از مکتب دینیات و عقاید (!!) فارغ شده باشند. یاد گیری السنه دول غیر مسلمان فقط در صورت ضرورت مبرم آزاد است.

۵/ توجه کامل به امام و موزن های مساجد دارالسلطنه کابل و ولایات شود.
۶/ آزادی در عقاید و در دین نه قبل بوده، نه باشد و نخواهد بود. (توجه گردد به کوشش های امان الله خان برای غیرمذهبی کردن ساخت سیاسی کشور). از آزادی منظور آزادی در امور شخصی (!؟) است نه آزادی در امور مذهبی، دینی و سیاسی (!؟).
۷/ گرفتن تذکره مربوط به امور شرعیه است.

۸/ نکاح تا چهار مرتبه مشروط نشود.
۹/ ایجاد دارالعرفیه و مکاتب حفاظ برای حفظ قرآن عظیم الشان (مقایسه کنید با محدودیت های متعددی که آقایان "علماء" برای یاد گیری علوم غیر دینی اعمال می داشته اند).

۱۰/ ملت مختار باشد که خودش وارد عسکری شود یا عوض بدهد و یا چهار صد روپیه (قبلاً یک هزار بود) خوش به رضاء بدهد. (کلمه "ملت" را خان زادگان و بادران بخوانید. چون ملت نه قدرت عوض دادن دارد و نه آن چنان پولی که خوش به رضا بدهد).

موارد "تعدیل" خود آنچنان گویا و حاکی از ماهیت ارتجاعی حضرات "علماء" و محافظین "شریعت نبوی"^(۱) است که نیازی به تبصره بیشتر ندارد که گویند: آنچه عیان است چه حاجت به بیان است؟

یکی دو هفته بعد از "تعدیل" نظامنامه به نفع کهنه پرستان و نوکران امپریالیسم "امان افغان" مقاله مفصلی به نام "پیدایش تشکیلات اجتماعی" چاپ می کند.^(۲) که

۱- دین اسلام و علمای راستین مسلمان هیچگاه با موارد فوق موافقت ندارند. مسلمانان انقلابی که ریشه در خلق های زحمت کش دارند به هیچوجه حاضر نخواهند شد که دین و مذهب را قصداً دست آویزی برای فریب توده ها کرده و به نفع استثمارگران و دشمنان وطن به کار گیرند. در این رساله هر جا از "ملاها" و دین نام برده می شود مقصود آن عده از به اصطلاح روحانیون دینی است که اساساً و عمدتاً متوجه حفظ و پاسداری منافع طبقات ارتجاعی و ضد خلقی می باشند.

۲- شماره ۳۸، سال پنجم، حوت ۱۳۰۳، به نقل از شفق سرخ چاپ ایران.

در آن از عقاید اسپنسر در مورد ایجاد جوامع و تقسیم کار بحث می نماید. بدین مضمون که: "... این ترتیبات و انتظامات جامعه اصلی و حیاتی بوده بدون طرح ریزی و نقشه کشی یک یا چند نفر به وجود آمده اند و تنها با سعی و مجاهدت افراد، برای رفع احتیاجات خصوصی افراد تولید شده است..." "تقسیم کار را نیز ناشی از عامل فوق (کوشش و مجاهدت افراد برای رفع احتیاجات خود) می داند. اگرچه تحلیل مذکور بسیار ناقص است، ولی معهذا شدیداً مغایر مفاهیم دینی و باور داشت های غیر علمی توده ها است مبنی بر اینکه خدا شاه را آفرید و زارع را زارع و غریب را غریب.

سقوط دموکراسی

۱

امان الله پس از بازگشت از سفر اروپا (۱۳۰۷) عزم داشت اصلاحات بیشتری مبنی بر آنچه در آن دیار دیده بود، در افغانستان نیز رویدست گیرد، ولی متأسفانه این اصلاحات، همچون اقدامات گذشته او جنبهٔ روبنایی داشت و از سطح تجاوز نکرد. لاجرم جز برانگیختن احساسات مخالفت جوینهٔ مردم و دادن بهانهٔ بیشتر بدست ارتجاع داخلی و ایادی امپریالیسم تأثیری در ساخت اجتماعی - اقتصادی جامعه نمیتوانست داشته باشد. اصلاحات مزبور عمدهٔ شامل امور عقیدتی و فرهنگی از قبیل اجبار مردم به پوشیدن دریشی، ساختن بنا هایی به سبک اروپایی و حتی تصمیم او بایجاد پایتخت جدید افغانستان در چند کیلومتری کابل (دارالمان) .. میشد و این امور ضمن اینکه مصارف گزاف مالی را دربرداشت، نمیتوانست در ایجاد اقتصاد کالایی و روابط سرمایه داری تأثیر تعیین کننده حتی قابل توجهی داشته باشد. مبارزه با ذهنیات فئودالی و رسوم عنعنوی مردم (بدون ایجاد پایه های اقتصادی فرهنگ بورژوایی) موقیعت مناسب و ایده الی را برای کسانی که اصولاً مخالف اصلاحات امان الله و استقلال افغانستان بودند بوجود آورد. ارتجاع که همواره مترصد چنین موقیعت ها و شرایطی بود، با تحریکات همه جانبه ای یکبار دیگر مردم را به شورش و بلوا وا داشت.

تحریکات مزبور قبل از همه در شمالی تأثیر بخشید و مردم را به جنبش آورد. در رأس شورش شمالی شخصی بنام حبیب الله بچهٔ عبدالرحمن سقا، نوکر ملک محسن

کلکانی که سوابق زیادی در دزدی و قطاع الطریقی و همچنین دو دوره شمولیت در عساکر اجیردولتی داشت. سوابق مزبورخواهی نخواهی تجاری در امورنظامی باو داده بود. حبیب الله که بعد ها بنام بچه سقا یا سقا زاده معروف شد، موفق گردید با استفاده از زود باوری مردم و نفوذ فوق العاده دین در اذهان آنان از طرفی و شرایط مناسب ناشی از اصلاحات بی پایه و پندارگرایانه امان الله از طرف دیگر، توده های شمالی و بخصوص کوهدامن را برعلیه حکومت مرکزی بشوراند. او خود را " مهدی موعود " و دارنده رسالت خدایی برای برانداختن حکومت " ضد دینی " امان الله خان " کافر " نامید. ارتجاع فتودالی نیز که امان الله را سد راه خود میدانست، هرچه بیشترادعاهای او را توسیع وتعمیق داد تا اینکه موصوف بزودی بعنوان رهبردینی شناخته شد و توده ها سربه فرمان او نهادند و بدون اینکه خود بدانند آتش برخرمن خود افروختند.

درهمین آوان (۲۴ عقرب ۱۳۰۷) جنبش اعتراضی دیگری نیز درحدود جنوبی رونما گردید. که باعث سوختاندن حکومت محلی و اشغال بعضی نقاط استراتژیژیک شد. شورشهای شمالی و جنوبی ظاهراً بدون ارتباط با یکدیگر شروع شده و اوج میگرفت. هر کدام کوشش داشتند زودتربه کابل آمده حکومت را از آن خود کنند. " سقوزاده " که راه نزدیکتری به کابل داشت و از جانبی اختلافات قبیلوی دراین سمت کمتربود موفق گردید پس از شکست در حمله اول بکابل (۲۳ قوس ۱۳۰۷) در یورش ثانی کابل را متصرف شده خود را شاه بخواند (۲۸ جدی ۱۳۰۷).

مشهور است که حبیب الله " بچه سقا " روابط حسنه با انگلیس داشته و حتی رسماً از عمال یا به بیان دیگر جاسوس انگلیس بوده است. در اینکه او قبل از شروع بلوا جاسوس بوده و شورش را با نیت خدمت بامپریالیسم انگلیس آغازیده است، اسناد و مدارک معتبری در دست نیست^(۱) ولی بر فرض که با چنین وظیفه شورش

۱- ممکن است اسنادی دراین زمینه موجود باشد که امیدواریم کسانیکه اسناد مزبور و هر نوع اسناد دیگری را که روشنگر گوشه های تاریک تاریخ وطن مان میباشد، احتکار نکرده آنها را در دسترس همگان قرار دهند. این یک فریضة ملی هر فرد وطن پرست است.

را شروع نکرده باشد، شکی نیست که پس از قدرت گرفتن بلوا، انگلیس در وجود او شخصیتی را یافت که میتواند به عنوان سگ نگهبان منافعش از او کار گیرد. بخصوص که این دزد قهار صرف بمنافع شخصی و قبیلوی خود می اندیشید و کشور و ملت مفاهیمی بود که ذهن حقیر او گنجایش درک آنها را نداشت. از نشانه های "وابستگی" او به انگلیس یا باصطلاح گوشه چشمی که انگلیس به این "رهبر ملی" داشت اینکه، پس از تصرف کابل وسیله "سقویها" برای نجات عنایت الله برادر امان الله که بصفت نایب الحکومه در کابل می زیست و اسیر شده بود، از انگلیس کمک خواسته شد، دولت مزبور نجات عنایت الله را از بند "سقویها" موکول به اجازه "رهبر ملی" یعنی "بچه سقو" نمود. (!؟) و در هنگام سقوط کابل توسط "بچه سقو" با پخش اعلامیه های در آسمان کابل ذریعه طیاره، خود (انگلیس) را بی طرف میدانست. توجه کنید به بیطرفی و عدم دخالت در امور داخلی افغانستان در دوران عبدالرحمان و حبیب الله. آیا امپریالیسم اصولاً میتواند در امور داخلی ملل ضعیف تر بیطرف باشد؟ آیا اینگونه "بیطرفی" ها جز به معنی پشتیبانی است؟ این بمعنی آنست که کسی ماشیندار در دست به نظاره حمله گرگ خونخواری بر گله ایستاده و بزرگوارانه سر خود را بلند گرفته ادعای بیطرفی میکند. چنین شخصی مسلماً در صورت حمله چوپان بر گرگ و در تنگنا قرار گرفتن گرگ از ماشیندار خود بیطرفانه به نفع گرگ کمک خواهد گرفت و چوپان را در خون خواهد غلطاند.

حکومت "بچه سقو" از همان آغاز مصادف با اعتراض و مخالفت بسیاری از نواحی افغانستان گردید. از جمله هزارجات، نورستان، وردک . . . فعالانه به ضد او اسلحه بدست گرفته خواستار بازگشت امان الله خان بودند. بدین ترتیب مردم قهرمان و سلحشور شمالی که در شورش اول جنوبی در کنار امان الله خان قرار داشتند و مجدانه به کمک سایر وطن پرستان برضد عوامل بیگانه بپا خاستند، اینبار نا آگاهانه آلت دست عوامل دیگر همان بیگانه قرار گرفتند و با واژگون کردن دموکراسی امانی، در واقع استقلال و خودمختاری افغانستان را واژگون نمودند. آری مردم شمالی نا

آگاهانه تیشه به ریشه ملیت و غیرت و غرور خود زدند و باعث شدند لکه سیاهی در تاریخ مبارزات خلقهای افغانستان و خصوصاً مردم کوهدامن ثبت شود. این لکه جز با ایثار و فداکاری، جز با سرخی خون پاک نمیشود. میدان این فداکاری و ایثار جز میدان مبارزه قاطع و قهرآمیز برضد رژیم وطن فروش حاکم فعلی نخواهد بود.

امان الله خان پس از فرار از کابل سلطنت خود را در قندهار اعلام داشت و سپاهی به دور خود گرد آورد و به قصد حمله بکابل حرکت نمود، ولی معهذرا در اواسط راه بدلیل ناامیدی بسیار که حاکی از تزلزل و خصلتهای بورژواامابانه او بود، منصرف شده بازگشت نمود. درین هنگام در حوالی "مفرز" یکنفر ملا توسط یک تبرچه به او حمله ورشد که ناکام گردید و دستگیرشد و توسط همان تبرچه اعدام گردید. درپوش کتابی که همراه ملای مزبور بود یک تصدیق انگلیسی یافت شد که گویا حکایت از خدمت گذاری او به انگلیس می نمود.^(۱) سوء قصد مذکوریش از پیش امان الله را دلسرد و سرخورده نمود بطوریکه روز ۴ جوزا ۱۳۰۷ علیرغم مخالفت طرفدارانش از طریق رباط مهمند به چمن رفته و برای همیشه افغانستان را ترک نمود.

بدین ترتیب امان الله یکبار دیگر تسلیم پندارگرایی و رقت قلب روشنفکرانه خود شد و بدون ایستادگی قاطع و تا پای جان در برابر دشمن، میدان را برای دشمنان خود و عوامل ارتجاع سیاه افغانستان خالی نموده خلق بپا خواسته کشور را بی سر و رهبر ماند. او میگفت: "من خود را از سلطنت خلع کردم، دیگر هیچ کاری برای تصرف شدن سلطنت نمی کنم، زیرا بسیار کشت و خون در مملکت واقع خواهد شد و ملت من بکلی خراب خواهد شد..."

امان الله که از مبارزه طبقاتی درک صحیحی نداشت و نمی فهمید دو طبقه برای پیروزی و بر سر کسب حاکمیت سیاسی خود هیچ راهی جز جنگ خونین، جنگی که متأسفانه بسیاری چیزها را نابود خواهد کرد و بسیار وحشیگری ها را بروز خواهد داد،

ندارند. خالی کردن میدان باین دلیل که در کشور خانه جنگی می افتد، ملت قربانی میدهد و خرابی بر کشور حادث میشود، اگر چه نیت پاکی است، ولی جز کمک بدشمن، چیز دیگری نیست. اگر خلق در مرحله کوتاهی که جنگ جریان دارد قربانی میدهد، اگر خانه جنگی و خرابی بیارماید، در عوض موجب نابودی قطعی و ابدی ظلم و استثمار میشود. آن گونه احساسات رقت انگیز و رمانتیک دقیقاً باین منجر میشود که استثمارگران و امپریالیسم خلق را با چاقوی طلایی و بر سرطشت طلایی سربزند. چه بهتر که خون ما در میدان نبرد ریخته شود، جایی که منجر به پیروزی توده های رنجبر و زحمتکش میشود. کمونیست ها هیچگاه خواهان جنگ نیستند ولی معتقدند که جواب مشت را فقط با مشت و جواب تفنگ را فقط با تفنگ میتوان داد. آنها معتقدند که: " قدرت سیاسی از لوله تفنگ برمیخیزد. " کمونیست ها میدانند که جنگ ضد ظلم و استثمار حق است و نمیتوان در برابر تهاجم و قهر و سرکوب دشمن تا دندان مسلح، به اوراد و ادعیه و جادو توسل یافت. کمونیستها مصممانه مبارزه قهرآمیز با دشمن زحمت کشان، ارتجاع و امپریالیست ها را فرا راه خود قرار داده و قاطعانه در این مسیر راه می پویند. دیگر زمانی رسیده است که این حقیقت و واقعیت را باید پذیرفت که امپریالیسم و استثمارگران با نصایح پدران و ریش سفیدانه از میدان بدر نمی روند و نمیتوان برای انسان نمودن آنها کتابهای " دیل کارنگی " را تجویز نمود. آنها فقط و فقط زبان جنگ، زبان خون، زبان خرابی و بیداد را می فهمند و ما نیز ناگزیر و حتی علیرغم میل خود بایستی با همین زبان با آنها صحبت کنیم.

درس تلخ تاریخ است که بارها و بارها تکرار شده و آن اینکه اغلب دربین توده ها و عناصر پائین درک صحیح تر و انقلابی تر از مبارزه طبقاتی و شیوه های مبارزاتی وجود داشته و این رهبران بوده اند که غالباً آنها را به کجراه کشانده اند.^(۱) در همان هنگامی که امان الله و اراکین حکومت او بدون مقاومت از برابر گردنکشان " سقوی

۱- این امر عمومیت ندارد و نباید از آن کم بها دادن به رهبری و پربها دادن به جنبش های خود بخودی فهمیده شود.

"گریختند، گروه ها و سازمانهای مقاومت در کابل تشکیل شد. این دسته ها عمدتاً متشکل از طلاب و روشنفکران بود، جماعت‌های مزبور بصورت مخفی و فدائی تشکیل گردید که در نوع خود شاید اولین به حساب آیند. یکی ازین گروه های فدائی که از طلاب مدارس تشکیل شده بود، قصد داشتند برای ترور "بچه سقو" بمبی در مسجد سرپل کار گذارند، ولی بنابر راپور خائن خائفی بنام قاری دوست محمد که به غلط در بین ایشان جا گرفته بود، نه تنها موفق باجرای پلان خود نشدند، بلکه دو نفر از آنها بنامهای حبیب الله خان و عبدالرسول خان دستگیر و شربت شهادت نوشیدند. قاری دوست محمد نیز علیرغم خیانت بوطن و رفقاییش و پیوستن باردوی دشمن اعدام گردید. او صرف بخاطر بزدلی خیانت کرد و از پیش جاسوس و یا فرستاداً پلیس نبود. جمعیت دیگری از فدائیان توسط سردار حیات الله خان وزیر عدلیاً امان الله خان تشکیل و مسلح شد که آنهم در اثر خیانتی فاش و خود حیات الله خان دستگیر و شهید گردید و دیگر یارانش از هم پاشیدند.

علیرغم واحد بودن مضمون تبلیغاتی فتنه های شمالی و جنوبی مبنی بر کافر بودن امان الله خان، رواج دین کفار، بسته شدن عنقریب مساجد توسط امان الله (علت ظاهری هردو جنبش متکی بر انگیزه های مذهبی بود)^(۱) دو جنبش از یکدیگر مستقل

۱- قبلاً در مورد انگیزه مذهبی بلوای شمالی صحبت کردیم فتنه جنوبی نیز اساساً و ظاهراً همان انگیزه ها را دست آویزی برای رسیدن با اهداف ضد ملی خود کرده بود. نیمه اول ماه جدی ۱۳۰۷ از طرف شورشیان در مشرقی (مشرقی نیز به شورش جنوبی پیوسته بود) جرگه ای تأسیس شد که شرایط خود را برای رفع نافرمانی و آرام شدن مردم به دولت امانی ارسال داشت. ایضاً از جانب ملا ها و "روحانیون" قندهار نیز خواستهایی مطرح گردید که حکومت بایستی بر آنها صحنه گذارد. اهم خواسته های ملا های قندهار و تصویبات جرگه مشرقی که به نحو عجیبی یکسان هستند و نشان دهنده وابستگی آنها به یک منبع است، چنین است: ۱- تشکیل مجلس اعیان (طبعاً متشکل از روحانیون ثروتمند، فنودالها و روءسای قبایل) ۲- پس خواسته شدن محصولات افغانی که برای کسب فن قابلیت به ترکیه رفته بودند. ۳- علمای دیوبند باید بتوانند مانند سایر علماء وارد افغانستان گردند. ۴- برهنه کردن دست و روی منع است و خانها نباید موی خود را قطع نمایند. ۵- شرط شهادت نامه تدریس برداشته شود (یعنی هرکس میتواند تدریس کند. این ماده دست ملایان بیسواد و مغرض را کاملاً باز میگذارد) ۶- توزیع تذکره موقوف و اخذ آن بصورت قومی باشد. ۷- سختی جزای شراب نوشی ۸-

بودند و هر کدام داعیاً سلطنت داشتند. بنابراین پس از سقوط کابل بدست "سقویها" جنبش جنوبی اوج بیشتری یافت و مخالفت های خود را با حکومت کابل اعلام داشت. این امر، یعنی رقابت دو شورش باهم گذشته ازینکه نمایانگر تضاد های آنهاست، موجب تقویت این فرض نیز می باشد که شورش شمالی برخلاف شورش جنوبی که از آغاز دست انگلیس در آن نمایان بود، ابتداءً مستقل از نفوذ انگلیس آغاز گشت ولی پس از قدرت گرفتن تبدیل به آله ای در دست امپریالیسم شد.



تبدیل تعطیل هفته از پنجشنبه به جمعه ۹- پوشیدن برقه چین دار برای زنان . نسوان نباید لباس اروپایی بپوشند. ۱۰- شرط پیری و مریدی از نظامیان لغو شد (احتمالاً منظور لغو درجه یا رتبه است. بدیهی است که این "لغو" با لغو درجات در ارتش انقلابی خلق ماهیتاً تفاوت دارد). ۱۱- مکتب مستورات تا مجلس اعیان و وکلا معطل شود و همچنین ریاست نسوان. سایر مواد نیز عمدتاً شامل نوع لباس و سایر امور مذهبی و قومی است. (نقل از بحران و نجات) تألیف محی الدین انیس.

نادر افغان در بحبوه جنگهای استقلال رهبری سپاهیان افغانستان را در سمت جنوبی به عهده داشت و موفق گردید شکستهای چندی بر عساکر انگلیسی وارد آورد. بطوریکه میتوان گفت مشارالیه نقش نسبتاً مهمی در کسب استقلال وطن داشت. بلا فاصله باید اضافه نمود که نقش مزبور بدون وجود امان الله خان و یارانش همچون محمود طرزی، به هیچ عنوان نمیتوانست محلی از اعراب داشته باشد. نادرهمچنانکه بعداً به تفصیل بیشتر خواهیم دید، نه بدست آورنده استقلال، بلکه نابود کننده استقلال وطن بود. به هر رو، امان الله خان نادر را بخاطر مساعیش در جنگ سوم افغان - انگلیس عزیز داشته و تحت حمایت خود گرفت. (غافل ازینکه مار در آستین می پرورد) به طوریکه تا مقام وزارت حرب او را ارتقاء داد. نادر که تصور نمی کرد استقلال وطن و حاکمیت فئودالها و ساخت اجتماعی - اقتصادی قبیله‌ای در تعارض با یکدیگر باشند در آغاز در تحکیم استقلال وطن میکوشید ولی پس از مشاهدۀ در خطر افتادن موقعیت ارتجاع فئودالی به خطای خود پی برد و بنای مخالفت با اصلاحات اجتماعی امان الله را گذاشت. اختلافات مزبور به مرور اوج بیشتری یافت. بخصوص که با اعمال رفرم های امان الله خان در ارتش و کنار گذاشتن صاحب منصبان ارتجاعی و مورد حمایت نادر و ایجاد احزاب متعدد که موجب ضعیف شدن موضع نادر و سران قبیله‌ای - فئودالی در برابر امان الله خان میشد، اختلافات آنها به مرحلاً بحرانی رسید. نادر برای مبارزه با امان الله خان از انگیزه های دینی و نفوذ روحانیون (توجه کنید که ارتجاع چگونه دین را هر چند گاه یکبارهمچون افیون برای تخدیر توده های زحمتکش به کار میگیرد و چگونه از اعتقادات مذهبی توده ها

بمثاباً بُرنده ترین و مهلک ترین حربه برای به بند کشیدن آنها سود میبرد) و عناصر ارتجاعی ارتش که همگی متکی به فتودالیسم و ساخت قبیلوی جامعه بودند، کار می گرفت.^(۱) بالاخره اختلافات مذکور منجر به اخراج نادر و برادرانش شاه ولی و محمد هاشم از افغانستان گردید (۲۴ حوت ۱۳۰۴). البته بهانه "رسمی" اخراج مریضی و نیاز به استراحت و استخوان سبک کردن و پوشش رنگ و روغنی آن نیز مقام "سفارت" افغانستان در پاریس بود. لابد برادران او نیز بدین دلیل از افغانستان "برآمدند" که جناب نادر نیاز به تیمار و پرستاری داشتند؟! . برادران مزبور در ۳۰ نوامبر ۱۹۲۶ (۱۳۰۵) از کلیه مقامات حکومتی سبکدوش گردیدند ولی همچنان در پاریس ساکن بودند و دید و بازدید های مشکوکی داشتند.^(۲)

بنابراین، موصوف و برادرانش در هنگام سقوط کابل در پاریس می زیستند او بلافاصله پس از استحضار بر اوضاع مغشوش افغانستان و برای رهبری شورش جنوبی و مشرقی یا باصطلاح برای "انجام رسالت خود در آزادی وطن از دست دزدان سکوی" از طریق هند به جنوبی وارد شد. (حوت ۱۳۰۷) و برادرش محمد هاشم را برای تحریک و رهبری اقوام مشرقی بدان صوب روان نمود. بدین صورت سه تفنگدارمذکور که در جنگهای استقلال با قبایل جنوبی و مشرقی ارتباط نزدیک و دوستانه ای بهمزده و نتیجتاً نفوذی در بین آنها داشتند، با درخطر قرار گرفتن منافع طبقاتی و قبیلوی ایشان مجدداً عهد و میثاق تازه کرده، اینبار به قصد کسب قدرت سیاسی (قبلاً اشتباهاً آنرا در وجود امان الله میدیدند) متعهد شدند.

"بچه سقو" چون به حکومت رسید، توسط سردار احمدشاه پسرعم نادر و

۱- عده ای دست اندر کاران آن وقت معتقدند که نادر در غائله جنوبی سال های ۱۳۰۲-۱۳۰۳ دست داشته است. هر چند سند معتبری گواه بریاور فوق در دست ما نیست ولی بدلیل نفوذ فراوان او در بین قبایل جنوبی و مشرقی و همسویی منافع آنها و روند حوادث احتمال صحت مطلب فوق تا حد نزدیک به یقین میباشد. توجه کنید به تقارن زمان اخراج او (حوت ۱۳۰۴) و شورش جنوبی و سپس منفک کردن نادر از کلیه مقامات دولتی.

۲- سردار داود و محمد ظاهر شاه نیز در همان هنگام در فرانسه محصل بودند.

عبدالعزیز وزیر مختار افغانستان در طهران، پیامی برای نادر فرستاد تا هر چه زودتر با افغانستان آمده و با حکومت او همکاری نماید. حتی طیاره ای برای او ارسال داشت. ولی نادر قبل از رسیدن پیک بقصد جنوبی حرکت نموده بود. مذاکرات بین "سقوزاده" و نادر در جنوبی بوسیله شاه محمود برادر نادر که از محرمان و نزدیکان بچه سقا بود ادامه میافت. کوششهای بچه سقا برای جذب نادر بحکومت خود نشان میدهد که بین اهداف او و نادر اصولاً اختلافی در بین نبوده و هر دو در خدمت یک هدف و یک منبع بودند.^(۱) درین میانه آنچه مورد اختلاف بود، مسئله پادشاهی بود. طبعاً مردی چون نادر با سوابق مبارزاتی و مقامات بلند حکومتی (وزارت حرب) و موقعیت اجتماعی برتر^(۲) دون شأن خود میدانست تحت فرمان یک قطاع الطریق عامی باشد. و همچنین "بچه سقا" کسی که سالها محرومیت کشیده و برای سیر کردن شکم خود به هر کار شاقی از دزدی و راهزنی گرفته تا نوکری و شاگرد سماوات بودن دست یازیده و نسل اندر نسل جز فرمان بردن و رنج کشیدن نصیبی نداشته، حال که بقدرت رسیده و فرصتی یافته تا انتقام گذشته نکبت بار و سیاه خود و قوم محرومیت کشیده خود را بگیرد، چگونه حاضر خواهد شد این فرصت نیکو را دو دسته به مرد رنج نابرده و تازه از راه رسیده چون نادر تسلیم کند؟ مبارزه آنها مبارزه قدرت طلبی بود، بنا براین مذاکرات آنها نتیجه ای نمیتوانست داشته باشد و تنها جنگ بود که قادر بود بین آنها حکم کند.

نادر به زودی در جنوبی به جمع آوری سپاه پرداخت. وزیری ها، احمدزائی ها، درخیل، جدران و سایر قبایل را که بین یکدیگر اختلافات قبیله ای متعددی داشتند، بر سر امر مهم تر، کسب قدرت سیاسی، متحد نمود. جالب اینکه این "نجات دهندگان

۱- اینکه "بچه سقا" بعنوان ننگ تاریخ مورد لعن و نفرین همگان است و نادر بعنوان ناجی افغانستان هر ساله و به هر بهانه ای "تجلیل" میشود نه به لحاظ تفاوت آنها بل به نسبت حاکمیت خاندان فاسد و وطن فروش محمد زائی است و گر نه هر دو "میدان انگلاند" (Made in England) بودند.

۲- نادر روشنفکری بود از طبقه حاکمه. چند زبان میدانست و دارای تربیه سیاسی و فرهنگی در هند و کشور های اروپایی بود.

وطن "مکرراً بر سر چور و چپاول و تقسیم غنایم قبایل مغلوب همچون سگان گرسنه بر سر استخوان به جان یکدیگر می افتادند و ازین رهگذر مشکلاتی برای نادر که به استخوان پاره اعتنایی نداشت و بسیار بیش از آن میخواست (حکومت افغانستان) فراهم میآوردند. لازم به تذکر است که در همین دوران حکومت امان الله خان در قندهار برقرار بود و یکی از تبلیغات نادر بین قبائل و توده های طرفدار امان الله برقراری مجدد حکومت امانی بر سراسر افغانستان بود. او تا روزهای آخر، هدف اصلی خود، یعنی غضب سلطنت را مخفی میداشت.

علیرغم مشکلات فراوان که عمدتاً ناشی از اختلافات بین القبایل و خصوصاً اختلاف عقیده در مورد حکومت آینده بود،^(۱) وی با مانور های زیرکانه و مکارانه و کارگرفتن از نفوذ معنوی و قدرت بیان خود و همچنین تجاری که در طول جنگ سوم افغان - انگلیس کسب کرده بود و آشنایی زیادی که با روحیات قبایل آن صوب داشت، موفق گردید آنها را موقتاً و تا کسب پیروزی خود حول خود متمرکز گرداند. طرز العمل نادر برخلاف سرداران و رهبران نظامی فتودالی و سرکردگان اردوی "بچه سقو" که صرف جنبه نظامی داشت، شامل تبلیغات و مانورهای سیاسی، چه بوسیله نشر شبنامه ها و جراید و چه تشکیل مجالس سران اقوام و ریش سفیدان و زد و بند های متعدد با متنفذین قبایل نیز میشد. در حقیقت شیوه های او بسیار به روشهای رهبران بورژوازی می مانست. نباید فراموش نمود که او شخصی بود با تحصیلات عالی و سالهای طولانی با مطبوعات همکاری داشت، از جمله "اتحاد مشرقی" و جراید حربی

۱- بسیاری از قبایل موافق امان الله خان بودند و تقاضای بازگشت او را داشتند از جمله عبدالحکیم خان حاکم اعلی گردیز برادر عبدالعزیز خان وزیر حرب امان الله خان که اکثریت مطلق مردم گردیز از او حمایت میکردند. عده ای نیز در جمله مخالفین حکومت امان الله خان بودند مانند اقوام زرمت، سراوضه، سلیمانخیل، کتواز و غیره. از آنجائیکه نادر ناگزیر بود این اقوام را یکجا گرد آورد، کار دشواری در پیش داشت و هر روز با زد و خورد هایی بین آنها روبرو میشد. لذا مجبور بود طوری سیاست بازی کند که طرفداران امان الله او را موافق حکومت امانی بدانند و مخالفین او را مخالف. فرار امان الله در حقیقت کمک مهمی بود به نادر در بیرون آمدن از گرداب این مشکلات.

وی در جریان بلوای جنوبی جریده اصلاح را بعنوان ارگان یا سخنگوی فتنه مزبور پایگذاری و منتشر نمود. (۱۶ اسد ۱۳۰۸) که مجاناً بین مردم پخش می نمود. شعارها و تبلیغات سیاسی او بر محور وحدت ملیتهای کشور، ایثار برای وطن، ترقی و پیشرفت مردم و خصوصاً اسلام قرار داشت. یعنی عمدتاً همان شعارهایی که موفق گردیدند قبایل را در جنگ سوم افغان - انگلیس متحد گردانند.

بدین ترتیب، این بورژوازی روشنفکر که عمیقاً در فئودالیسم و ساخت قبیلوی افغانستان ریشه داشت، بعنوان شخصیت مناسبی برای ایجاد مرکزیت دوباره در افغانستان، بدون در خطر قرار گرفتن منافع فئودالها و سران قبایل تجلی نمود. بویژه که دارای صفاتی از قبیل بی رحمی و سفاکی، اراده و تصمیم زیرکی و تیز هوشی، قدرت بیان و حيله گری فراوان بود. این محاسن (!؟) نمی توانست از چشم امپریالیسم دور بماند. امپریالیسم که از نظائر نادر در ایران و ترکیه (رضا شاه و کمال پاشا) نتیجه های مثبتی گرفته بود، نادر "غازی" را بعنوان شاه افغانستان یا در حقیقت حلقه اتصال دهنده فئودالیسم و بورژوازی کمپرادور برگزید و او را یاری فراوان داد. پیروزی نادر بدون کمک های مادی و معنوی انگلیس امکان ناپذیر بود.^(۱)

اعلان سلطنت نادر بعنوان "نادرشاه غازی" (۲۳ میزان ۱۳۰۸ برابر با ۵ اکتوبر ۱۹۲۹) پایان دوران دموکراسی امانی و آغازگر حاکمیت کمپرادوری فئودال - بورژوا بود. این نقطه عطف تاریخ افغانستان یکبار دیگر مردم وطن پرست میهن را بیاد این غزل تلخ و دردناک تاریخ انداخت که:

ترقی های عالم رو به بالاست ما از بالا به پائین می ترقیم!

نتیجه: از حدود سال ۱۹۰۷ تضاد بین امپریالیستها شدت و حدت خاصی یافته و

۱- نادر منبعی مالی برای برآوردن نیازهای جنگی و بذل و بخششها و مصارف گزاف تبلیغات و غیره نداشت و سران قبایل نه حاضریه تقبل اینگونه مصارف کمرشکن بودند (آنها اساساً بخاطر چورو چپاول در جنگ شرکت میکردند) و نه چنین امکانات مالی کلانی داشتند. همچنین است اتحاد قبایل متضاد المنافع و مشکوک که بدون حرکت چشم و ابروی انگلیس امکان پذیر نبود.

روز به روز اوج بیشتری میگرفت. بطوریکه از روند تکاملی تضادهای مزبور بوی باروت و خون بخوبی استشمام میشد. لهذا نیروهای مختلف امپریالیستی سخت مصروف پر کردن انبارهای ذخیره و کوت کردن سلاحهای قتاله بودند و جنگی را که بزودی واقع خواهد شد، تدارک میدیدند. این تدارکات که شامل تبلیغات سیاسی و زد و بندهای بین دول و جمع آوری " متحد " نیز میشد نمیتوانست بدون تأثیر در کشور های مستعمراتی باشد.

در جنگهای امپریالیستی، مستعمرات و کشورهای وابسته که همچون اقمار حول نیروهای امپریالیستی مختلف گرد آمده اند، نقش عمده ای دارند. اینان اساساً وظیفه تأمین نیروی انسانی، مواد خوراک، امور لوژستیک و مهمتر از همه میدان جنگ را داشته و در خطوط مقدم جبهه قرار دارند.

به طوریکه شکست یا پیروزی آنها تأثیر استراتژیک و تعیین کننده در نتیجه جنگ دارد. لهذا در سالهای تدارک جنگ جهانی اول، رقابت گسترده و وسیعی برای جلب حمایت مستعمرات و تحت الحمایه ها و نیمه مستعمرات جریان داشت. هیأت های گوناگون از طرفین اساسی جنگ با دستها و انبانی پر از هدایای خر رنگ کن و نطقهای آتشین مبنی بر استقلال و آزادی کشور های مذکور، به آن نواحی سرا زیر شدند. از جمله مهمترین آنها که به افغانستان آمدند هیأت های ترکی و جرمنی از " محور " بودند. هدایای تبلیغات و رقابت های هیأت های مزبور موجب هیجان و شگفتی و بعضاً سردرگمی بین اراکین حکومت گردید. و ازجانبی دیگر، توده ها وبخصوص افشار روشنفکر هرچه بیشتر در جریان امور جهانی قرار گرفته حالتی ملتهب و تحریک کننده بر جامعه مستولی شد که خواهی نه خواهی موجب بی اثر شدن نسبی خفقان و سکوت و سکون فلج کننده پیشین گردید. شرایط جدید فرصتی میداد به روشنفکران در ابراز عقیده و سوال و جواب از یکدیگر و تبلیغات. بخصوص که یکطرف جنگ (نیروهای محور) خود را متحد اسلام نشان میداد و آنرا عملاً در پیوند با ترکیه عثمانی یعنی مرکز پان اسلامیزم بورژوائی بمنصه ظهور میرساند و با زدن رنگ ضد استعماری

به تبلیغات پان اسلامستی "داعیه" دفاع از حقوق خلقهای مستعمرات را داشت.

در همین آوان جنبشهای رهائی بخش و اصلاح طلبانه متعددی در حول و حوش افغانستان جریان داشت از جمله جنبش ناسیونالیستهای ترکیه به رهبری کمال پاشا، جنبش انقلابی حیدر عمو قلو (با انگیزه های بلشویکی) و کوچک خان و ایجاد جمهوری شوروی گیلان در ایران، حرکت های ضد انگلیسی انقلابیون هندی بخصوص مسلمانان در هند و مهمتر از همه وسعت و اوج مداوم مبارزات بلشویکی و بالاخره پیروزی آنها در روسیه تزاری. برخورد دیالکتیکی امور مزبور باهم از طرفی و با جامعه افغانی از طرف دیگر، به همراه نیروی روشنفکری ایکه از خارج بدخل سرازیر شد، همگی دست بهم داده موجب شکل گرفتن قشر روشنفکر بورژوازی افغانستان گردید که در ایجاد و ادامه دموکراسی امانی تأثیری تعیین کننده داشت.

ولی از آنجائیکه دموکراسی امانی و اصلاحات بورژواآبانه آن اساساً انگیزه روشنفکری داشت و فاقد پایگاه مادی نیرومندی بود، قادر نبود رفرمهای اجتماعی و روبنایی را به عمق برده به اصلاحات یا تغییرات انقلابی در ماهیت ساخت اقتصادی - اجتماعی تبدیل نماید. لهذا اصلاحات فرهنگی امان الله خان که تقلیدی از فرهنگ بورژوازی اروپا بود، به عنوان عناصر بیگانه با جامعه و فرهنگ افغانی تبارز نمود و تحمیل آن بر مردم، مقاومت و ضدیت آنها را پی آمد خود داشت. واین فرصت مناسب و ذیقیمتی بود که در اختیار ارتجاع و عوامل امپریالیستی قرار داده میشد تا با دامن زدن هرچه بیشتر به نا رضایتی های مردم و با اتکا بر پایه مادی وسیعی که فرهنگ ارتجاعی (آنچه که در ضدیت با دموکراسی امانی قرار داشت) فئودالی - قبیله‌ای از آن برخوردار بود، موجبات سرنگونی دموکراسی امانی یا حکومت بورژوا - روشنفکر را فراهم آورند. انتشار جراید مختلف، گشودن مکاتب و لیسه ها، گذشتادن نظامنامه ها برای اصلاح روابط اجتماعی، آزادی دادن به نسوان، حمایت از تجار و پیشه وران، اصلاح نسبی ساخت سیاسی کشور وسایر اصلاحات مترقیانه امان الله خان، همه و همه اگر چه تأثیرات مثبت و مفیدی از خود بجای گذاشت، ولی معهذا نمیتوانست در

ایجاد رژیم سرمایه داری مستقل نقش تعیین کننده داشته باشد.

مهمترین انتقاد بر فرمایشون امانی عدم رعایت تناسب منطقی بین اصلاحات روبنایی با اصلاحات زیربنایی بود. امان الله خان اگر چه فابریکات و موسسات تجارتي چندی ایجاد نمود، ولی آنها برای رشد و قدرت گرفتن قابل قبول بورژوازی که لازمه سلطه و برقراری فرهنگ و روابط بورژوازی است، کافی نبود.

با اندک دقت و غور در اوضاع و شرایط آنموقع متوجه می شویم که صرفنظر از نا آگاهی ها و خصلت ها ی احساساتی و روشنفکر مابانه و نزد یک بینی های امان الله خان و یارانش، اوشان در شرایط فوق العاده نا مساعدی که همچون بند های گرانی بر دست و پای آنها پیچیده شده بود، مجبور بودند افکار ترقی خواهانه خود را به مرحله اجرا بگذارند. افغانستان اگر چه روی کره ارض و بین ملل نسبتاً پیشرفته ای (کلیه کشور های منطقه از افغانستان پیش تر بودند) قرار داشت، ولی آنچنان حصار محکمی بدور آن کشیده شده بودند که "هما" ی بورژوازی و صنعت را در آن راهی نبود. تو گوئی افغانستان لکه سیاه فراموش شده است بر نقشه جغرافیائی جهان. تنها راه های ارتباطی قابل ذکر با خارج تورخم و چمن بود که آنها نیز عمدتاً مورد استفاده کوچیها و افراد قبایل قراردادش و بوسیله ایشان قرق می شد. راه های مواصلاتی در داخل جز کوره راه ها و مال رو ها نبود (خط آهن، تلگراف، تلفون ... اصولاً برای مردم افغانستان ناشناخته بود) که همین باصطلاح طرق مواصلاتی نیز از امنیت نشانی نداشتند و هر چه بود راهزنی و قتل مسافران (اگر اساساً کسی بفکر مسافرت می افتاد) بود. اقتصاد و فرهنگ فئودالی قبیلوی تسلط تام و تمام داشتند و همچون دو وزنه فلج کننده بر پای پیشرفت و تکامل افغانستان سنگینی میکردند و قدرت هر نوع حرکت را سلب کرده بودند. جزئی تجارت خارجی که آنها به شکل سنتی و اولیه بود در قید اسارت کامل انگلیس قرار داشت. (انگلیس حتی داد و ستد ماست و قوروت بین قبایل سرحدی داخل با خارج افغانستان را کنترل می نمود). روستا ها و شهر های جدا افتاده مملکت زندگی در خود فرو بسته داشتند. آنها نمیتوانستند سالیان

سال همچون جوگیان هندی با دانهٔ بادامی سیر کنند بدون اینکه از احوال همسایه های خود خبری گیرند. خود تولید میکردند و خود مصرف. شاید تنها ارتباط آنها با دنیای خارج مأمورین منحوس مالیاتی بودند که هر از چند گاهی همچون صاعقه بر سر مردم بینوای باصطلاح شهرها و روستاها فرود میامدند. . . در چنین اوضاع و احوالی بود که دموکراسی امانی از بطن اقلیت روشنفکر زاده شد. ولی آیا بلند پروازی های خیرخواهانهٔ این اقلیت میتواندست جوابگوی کلیه ضرورت های جامعه به تغییر و تکامل باشد؟ بخصوص که افغانستان پس از سالها خمودی و در خود بودن^(۱) که نوعی رخوت و بیحالی مزمن را بدنبال داشت، ناگهان در مسیر حاد ترین حوادث و دگرگونیهای جهانی و زد و بند های امپریالیستی قرار گرفت. از طرفی ارتقاء سوئیه فرهنگی و درک علمی توده ها از دوست و دشمن، از تنگنا و امکانات، از ضرورت ها و فریب ها، از باید ها و نباید ها بعنوان وظیفه مبرم در دستورالعمل انقلاب قرار داشت و در واقع بدون آن حتی نیم قدمی هم نمیشد در جهت کسب استقلال و رهایی از قید و بند امپریالیسم برداشت. و از جانب دیگر انجام وظیفهٔ مزبور بدون پایه ای مستحکم و طبقاتی امکان نداشت. چگونه در آنچنان باتلاقی که پیشتر گفته آمد، میتوان دفعتهاً چنان پایه ای را، چنان جای پائی را ایجاد نمود؟ ایجاد پایهٔ طبقاتی یا فی الواقع ایجاد طبقهٔ بورژوازی که حامل فرهنگ نوین و مترقی مورد نیاز آن عصر بود، تحت سلطهٔ کامل و بی خدشهٔ فتودالیسم و روابط قبیله‌ای و در مدت کوتاهی که در اختیار "دموکراسی امانی" بود عملاً ناممکن می نمود.

بورژوازی کلاسیک غرب طی سالیان دراز و همراه با رشد گرفتن انگیزه نیاز به تغییر و تکامل (طبعاً برای کسب حد اکثر منافع نیروی نوین) که خود متأثر از روابط

۱- پس از جنگ دوم افغان - انگلیس دروازه های افغانستان بر روی خارج بطور کامل بسته شد و دیکتاتوری سیاه عبدالرحمن فضای کشور را اشغال نمود این موقعیت تا اواخر امارت حبیب الله دوام داشت که در طی آن افغانستان به مرداب راکد و زنگار بسته ای تبدیل شد.

باز و آزادانه اقتصادی - اجتماعی بین المللی بود،^(۱) تدریجاً رشد یافت. در این مسیر، بورژوازی غرب بمرور بدون اینکه با دشمنی صد چند قویتر از خود (امپریالیسم) روبرو باشد، مبارزه کرد، شکست خورد، تجربه آموخت، آموخته ها را بکاربرد، قوی شد. جای پاها را مستحکم کرد، استوار شد، بالنده شد و بالاخره پیروز گردید. خلاصه گوئیم، سرو تن بورژوازی غرب منطقی و بموازات یکدیگر رشد کردند. بمثابه یک کل. چنان بود که سر نه تنها هیچگاه بارگرانی بر تن نبود، بلکه راهگشای آن و راهبر آن بود.

اما در افغانستان (و اکثر قریب باتفاق کشورهای نیمه مستعمره - نیمه فئودال) دقیقاً عکس رابطه فوق برقرار بود. در اینجا صنعت و تجارت نمی توانست در آن مدت کوتاه عمر "دموکراسی امانی" و تحت سیاستهای پندارگرایانه "دموکراسی امانی" رشد کند. چون نیروی کار لازم وجود نداشت (مردم وابسته بزمین یا قبیله و در حد نهایت پائین کارایی صنعتی بودند). چون بازار کالائی وجود نداشت، چون پول کافی وجود نداشت (اقتصاد کاملاً بسته و خود مصرفی بود) چون راه های مواصلاتی و طرق ارتباطی لازم وجود نداشت، چون مواد اولیه آماده وجود نداشت (حتی معادن سروی نشده بود) چون به علت رخوت و بیماری مزمن سکون، انگیزه حرکت و تغییر وجود نداشت، چون... چون... فی الحقیقه آنچه وجود داشت، مخالف سرمایه داری و روابط بورژوایی بود. در دریای تاریکی و ارتجاع فقط یک نقطه روشن نهایت خرد وجود داشت، قشر روشنفکر، یک سر سری که بر تنی استوار نبود. یا اگر بود، تن آنقدر نحیف

۱- این مطلب هیچگونه تبیینی با تأثیر قاطع و تعین کننده نیروهای مولده یا زیربنا "نیاز به تغییر و تکامل" یا ایجاد نهاد های جدید اجتماعی سیاسی ندارد. این تأثیرات یا به بیان دیگر پویائی مزبور همه محموله ایست سوار بر روند روابط بین انسانها با جوامع انسانی از طرفی و روابط "انسان" و طبیعت از طرف دیگر. بدیهی است که شدت و ضعف دینامیسم و سکون روابط مزبور تأثیر قاطعی در ارتقاء کل جامعه به مراحل بالاتر دارد. از همین جا است که فئودالیسم شرق همراه با اشراق "آرامش بخش" و سکون نسبی آن چند هزار سال دوام آورد ولی سرمایه داری همین شرق همراه با هیجان و التهاب فرهنگی آن بیش از چند صد سال نخواهد پائید.

و نا چیز بود که سر همه چیز، یعنی کل شده بود. حساب چنین موجود عجیب و ناقص الخلقه ای (در تقریباً کلیه کشورهای نیمه مستعمره - نیمه فئودالی همین " موجود " ناقص الخلقه زاده شده و سرنوشت تقریباً همه آنها نیز مشابه بوده است.^(۱) با کرام الکاتبین است. مگر معجزه ای میشد تا از آن " چیز " قدرتی حاصل میامد. اما دیدیم که معجزه نشد. از آن " چیز " جز " چیزکی " نمیتوانست حاصل آید. از آن هیکل نا متوازن، موجود نا متوازن تر " بورژوازی کمپرادور " پدید آمد.

از آنچه که در فوق آمد نتیجه میشود که، از آن جائیکه " رفرماسیون امانی " و " دموکراسی امانی " بدون اتکا بر زمینه مادی گسترده و مطمئن اعمال میشد (بعبارت دیگر خصلت فرهنگی طبقه^(۲) بورژوازی بر خصلت مادی آن برتری و پیشی داشت) نمیتوانست مانا و دوام دار باشد. یعنی آنچنان نیرویی که حافظ و پشتیبان و تکامل دهنده عناصر فرهنگی فوق یا بعبارت دیگر " دموکراسی و رفرماسیون امانی " باشد وجود نداشت. لهذا اصلاحات مزبور حکم نهال کوچکی را داشت که در شوره زار روئیده باشد. این نهال علیرغم فعالیت های شبانه روزی باغبان، به دلیل املاح مضر که در خاک وجود دارد و ضعف نسبی خود نهال محکوم به مرگ است. مگر اینکه باغبان دلسوز ما اساساً و عمدتاً و در ضمن آبیاری و مواظبت مداوم نهالچه خود، کوشش نماید ترکیب قلیائی و مضر خاک را تبدیل کرده شرایط مساعدی را برای رشد و تکامل نهالچه مهیا گرداند. این کاری بود که دولت روشنفکری امان الله خان نتوانست انجام دهند. تاجائیکه طوفان شن ارتجاع نهالچه سست بنیان او را بکلی از بیخ

۱- تنها آن دسته از کشور های نیمه مستعمره - نیمه فئودال توانستند خود را از شر این نطفه بورژوازی کمپرادور خلاص کنند که مارکسیسم - لنینیسم را فراه راه خود قرار دادند. مانند چین، البانی . . . اگر بعضی از اینگونه کشور ها از راه مارکسیسم - لنینیسم انحراف کردند این بمعنی عدم کارایی مارکسیسم - لنینیسم در پیش گیری از ایجاد رژیم سرمایه داری وابسته نیست. چون این کشور ها هیچگاه تبدیل به سرمایه داری وابسته نشدند. نقص را باید در ساخت رهبری این کشور ها جستجو کرد نه در مارکسیسم - لنینیسم. این مقوله بحث مفصلی به کار دارد که جایش اینجا نیست.

۲- شاید چنین چیزی را بتوان طبقه نامید. ما هم خود نیز بر همین باور هستیم، ولی از جانب دیگر وسعت کمی و قدرت آن آنقدر شده بود که از چوکات قشر فراتر رفته بود.

و بن کند و نابود کرد.

با این وجود دموکراسی امنی فرصتی بود برای رشد عناصر اولیه بورژوازی. عناصر مزبور که از نیروی فعال و قدرت سیاسی بالنسبه خوبی (بسیاری از بورژوا - روشنفکران دموکراسی امنی از طبقه حاکمه و حتی خاندان حاکم بودند). برخوردار بودند توانستند تا حدودی شکل بگیرند. اگرچه اینچنین شکل گرفتن و آن قدرت سیاسی تأثیر لازم را بر ساخت اقتصادی - اجتماعی جامعه نداشت ولی به هر حال بعنوان نیروی رشد یابنده و بالنده مطرح بود و ارتجاع قادر نبود وجود آنرا نادیده انگارد. بویژه که شرایط تکامل اجتماعی بطور استراتژیک رشد آنرا ایجاب میکرد. همچنین شرایط جهانی (ایجاد حکومت بلشویکی شوروی، اوج مداوم پیکار های ملی در سراسر جهان نیاز روز افزون اقتصاد امپریالیستی بازارهای فروش کالا و منابع جدید معدنی و انسانی) شیوه های کهن استثمار امپریالیستی را کند و بی اثر کرده بود. بطوریکه نیروهای امپریالیستی نه قادر بودند و نه به نفع شان بود که از ایجاد و رشد اقتصادی و روابط تولیدی بورژوایی جلوگیری کنند. آنچه آنها میخواستند یا در حقیقت استراتژی نوین آنها در فرمول "بورژوازی بله، استقلال نه" خلاصه میشد و می شود.

بدین ترتیب چهره ای همچون نادر، یعنی پدیده ای که علیرغم نو بودن^(۱) قربات های آشکار و نهان با اسلاف کهنه خود داشت، مطبوع طبع امپریالیسم قرار میگیرد. نادر ضمن حفظ عناصر ارتجاعی فئودالی و قبیله‌ای، بخصوص در زمینه فرهنگی، و رشد و تکامل تولید و روابط بورژوایی نیز خیلی کوشید. البته تا آنجائیکه موجب تعارض و مورد سؤال قرار گرفتن حاکمیت امپریالیسم نشود. در واقع سگ را آنقدر می پروراند که مطیع باشد نه اینکه دست پادارش را دندان بگیرد. بدین گونه طبقه بورژوازی نوپای افغانستان ناگزیر شد از همان آغاز، عوض حرکت استوار و متکی به نفس، شیوه حرکت سینه خیز و متکی به "دیگران" را پیشه کند. یعنی زائیده ای شود بی هویت و اراده از سرمایه داری امپریالیستی.

افغانستان نیمه مستعمره - نیمه فئودال

(بورژوازی کمپرادور)

آغاز : آغاز گر این مرحله از تاریخ افغانستان نادر افغان یا نادرشاه بود. فامیل سردارمحمد نادراین سردار محمدیوسف (ازخانواده سردار یحیی خان) پس از برکناری امیرمحمد یعقوب از امارت کابل به هند تبعید و در " دیره دون " مسکون شد. ولی دیری نگذشت که بنا به دعوت عبدالرحمن بکابل، واپس عودت نمود. (۱۲۷۸-۱۸۹۹) و خدمات خود را مجدداً به فامیل شاهی پیشکش کرد. با نکاح خواهرنادر برای حبیب الله وابستگی طبقاتی و قومی آنها هرچه بیشتر مستحکم گردید و بدین ترتیب نادر درجمله خانواده حکومتگرافغانستان شامل شد. نادرکه دوران کودکی و جوانی خود را در هند و تحت حکومت انگلیسی هند سپری نمود تربیتی بورژواآبانه یافت.

سردارمحمد نادر نیز همچون همگنانش در سایر کشورها، مانند چیانکایشک (چین) رضا شاه (ایران)، حبیب بورقبیه (تونس)، ملک حسن (مراکش)، موبوتو (زئیر)، نهرو (هند)... ابتدا با لباس انقلابی و در اردوی بورژوازی انقلابی فعالیت سیاسی خود را شروع نمود. او با موافقه و حتی کوشش و جدیت وسیع در زمینه اجرای اصلاحات ترقیخواهانه، به عنوان مرد وطنخواه و مترقی معرفی شد. ولی بزودی و در اثربیشرفت سریع نهضت انقلابی توده، که خطر نابودی ارتجاع و ساخت قبیله‌ای - فئودالی (پایگاه های نفوذ و سلطه امپریالیسم و هیأت حاکمه) را پی آمد خود داشت، با دستگاه سیاه ارتجاع ساخته و از دشمنان قسم خورده انقلاب و یاران وفادار ضد انقلاب گشت. او نیز همچون دیگر اسلافش، به خاطر خدمات گذشته و چهره انقلابی ایکه بطور مؤقتی از

خود بروز داده بود (این گذشته باصطلاح "خوب" نادر تا هنوز نیز موجبات گمراهی بعضی از مردم را فراهم آورده است) موفق گردید توده های مردم را حول شعار آزادی دین و کشور بدور خود جمع نماید. ولی معهذاً، در خفاء با ستمکاران و بادران انگلیس و ایادی داخلی آن، خونخواری که چندی پیش توسط همین توده ها بیز کشیده شده بود، عقد و پیمان بست که مجدداً قدرت را به آنها تفویض کند و خود در رأس قدرت سیاسی مزبور قرار گیرد.

روند سیاسی فوق، که در کشور های نیمه مستعمره- نیمه فئودالی جنبه عمده انقلاب بورژوازی را تشکیل میدهد، حاصل دوران پیدایش و قدرت گرفتن امپریالیسم است و پدیده نو ظهوری را در تاریخ انقلاب خلقها بدنال دارد، که همانا اتحاد دوطبقه متضاد میباشد در چپاول خلقها. یعنی فئودالها با قشر فوقانی بورژوازی ملی از طرفی و این هردو با امپریالیسم از جانب دیگر، متحد میگردند. اتحاد دو گانه مزبور در بهترین حالت رشد و ترقی خود عبور مسالمت آمیز و غیرانقلابی فئودالیسم به سرمایه داری (سرمایه داری کمپرادور) را بدنال دارد. سرمایه داری ای که ضمن دارا بودن خصوصیات کلی استثماری سرمایهداری اروپایی دارای ویژگیهایی نیز هست که آنرا از سرمایه داری کلاسیک اروپایی فرق می نهد. عمده ترین این ویژگیها، وابسته بودن سرمایه داری مزبور است به سرمایه داری امپریالیستی. بطوریکه سرمایه داری کمپرادور شکل زائیده ای یا در واقع شکل پشت جبهه ای و تدارکاتی سرمایه داری جهانی را بخود میگیرد که اساساً و عمدتاً در خدمت سرمایه داری امپریالیستی میباشد. این چنین وابستگی با همبستگی سرمایه داری کشور های امپریالیستی اساساً فرق می نماید. همبستگی سرمایهداری های امپریالیستی امریکا، آلمان، ژاپن و غیره بصورت وابستگی و کمک متقابل چند همکار میباشد در چور و چپاول خلقهای سراسر جهان. اینان مناطق بهره ده جهان را بین خود تقسیم می نمایند و در صورت ضرورت و هنگام خیزش خلقهای مستعمرات و نیمه مستعمرات برای رهائی از جنگال بهره وران پلید، یکدیگر را یاری می رسانند.

همکاری فوق رقابت هایی را نیز در بطن خود می پروراند که گاه تا حدی جنگهای بین این خواهران یک ریشه و بطن بارور میگردد. و جنگهای جهانی را برسر تقسیم مجدد مناطق بهره ده و مورد چپاول ایجاد می نماید.

ولی وابستگی بورژوازیهای و سرمایه داریهای کشور های مستعمره - نیمه مستعمره بطور کلی خارج از این چوکات قرارداد دارد . این نوع وابستگی در چوکات روابط بادار و مباشرین یا ارباب و ناظر قرار دارد. مباشرین بدون باداران خود دمی هم قادر به ایستادگی بر روی پاهای خود نیستند. پایه های سست آنها در طوفان خشم خلقها، همچون پاهای غول گلین در سیلاب خانمان برانداز، به چشم بهمزدنی از هم خواهد پاشید. سرمایه داری وابسته (کمپرادور) در کشور های نیمه مستعمره - مستعمره هیچگاه قادر نیست و چنان استقلالی ندارد که از چهار چوکات برنامه جهانی امپریالیسم و امپریالست های مشخص پا فراتر بگذارد. برنامه چپاول منابع اقتصادی و انسانی مستعمرات و شیوه های آن از طرف باداران آمریکا و اروپا نشین و اخیراً مسکو نشین طرح میشود و برای دولتهای محلی یا در حقیقت عوامل بومی امپریالیسم، فرستاده میشود. و ایشان ملزم باجرای آن هستند.

البته بین عوامل بومی مذکور و بادارانشان نیز اختلافاتی بروز می نماید. ولی این اختلافات نه از زمره تناقضات بین همکاران امپریالیست (که گاهی به جنگ منجر میشود) بلکه از جمله اختلافات آقا و نوکر فدائی میباشد. در واقع گپ برسر چند رویه بیشتر یا کمتر کارمزد خوش خدمتی است یا بحث بر سر سلامت و صحت بیشتر " آقا " میباشد. همانطور که نوکر صدیق آقای خود را از افراط در شراب نوشی و اعمال جنسی بر حذر میدارد. تاریخ به کرات نشان داده که اینگونه دولتهای خود فروخته در هنگام جنگ بین امپریالیستها، علیرغم اختلافات خود با ارباب، چگونه مانند ابوالجمعی خانهای فتودال، در اردوی بادار خود به ضد دیگر امپریالیستها می جنگند و بحساب خلقهای کشور خود فداکاری میکنند.

فریب و چال دیگری که بعضی از کشور های نیمه مستعمره - نیمه فئودال بکار میبردند و بدین وسیله میکوشند ذهنیت توده ها را مغشوش کرده شرایط را برای استثمار هرچه بیشتر آنها فراهم آورند، مقوله باصطلاح بیطرفی یا غیر انسلاک است. ایندسته کشورها به دروغ ادعا میکنند در هیچ اردوی امپریالیستی قرار ندارند و در قبال امپریالیسم به هر شکل و عنوانی که باشد مستقل میباشند. تاریخ چندین ساله دروغ وقیحانه مزبور ماهیت ضد خلقی و وابستگی آنرا به ارتجاع داخلی و جهانی بوضوح برملا کرده است.

بیطرفی مزبور در حقیقت همه طرفی است. سردمداران و پیروان نظریه غیرانسلاک، برای حفظ خود و حاکمیت خود چالاکي کرده به همه امپریالیستها باج میدهند. اینان همانقدر که تیزهوش هستند، ترسو و جیون نیز میباشند، نمیخواهند کسی (امپریالیستها) را از خود برنجانند و ازین که مبادا در گیر و دارمر که بین امپریالیستها زیر پا کوبیده شوند، ترجیح میدهند با جواب مثبت دادن به طرفین دعوا، یخن خود را خلاص کنند. اینان اپورتونیست ترین بخش طبقه حاکمه کشور های نیمه مستعمره - نیمه فئودال را تشکیل میدهند. اینان کسانی هستند که هم در مسجد نماز میخوانند و هم در کلیسا. چند قبله دارند و برابر هر قبله با اخلاص و وفاداری یکسان!! سرفرو د می آورند.

اینگونه دولتها با درک توازن نسبی قدرتهای مختلف امپریالیستی، ترجیح میدهند که عوض بگردن انداختن حلقه نوکری یک امپریالیست یا یک جناح از امپریالیستها مجموعه ای از حلقه های نوکری را به گردن بیاویزند.^(۱)

۱- لازم به تذکر است که در بین کشور های غیر متعهد یا بی طرف هستند کشور هایی که در آنها خرده بورژوازی انقلابی حاکم است و واقعا برای ایجاد سیستمی مستقل از چپ و راست، نه سوسیالیستی و نه سرمایه داری، میکوشند. تاریخ نشان داده است که تصور " خیر خواهانه " خرده بورژوازی اینگونه کشور ها جز نوشته ای بر آب نیست و اگر آنها کاملا و بی تردید به اردوی پرولتاریا و برای ایجاد سوسیالیسم واقعی نه پیوندند، یا به وسیله کودتایی واژگون شده و عناصر امپریالیسم مجددا قدرت را بدست میگیرند و یا در برابر خیزشهای حق طلبانه زحمتکشان و احزاب رادیکال و پرولتری چاره ای جز پناه بردن به دامن آلوده و کثیف امپریالیسم ندارند.

در واقع ایشان هم از توبره میخورند و هم از آخور که متأسفانه این هردو قوت لایموت خلقها است.

اگر در لحظات صلح نسبی بین امپریالیستها، سیاست نهایت اپورتونیستی و رذیلانۀ " غیرانسلاک "، " غیرمتعهد "، " بیطرفی فعال " (!؟) تا حدودی میتواند موفقیت آمیز باشد، ولی در هنگام اوج تضادها بین امپریالیستها و منحرف شدن آنها به جنگ، کشور های باصطلاح غیرمتعهد ولی درواقع متعهد در برابر همه امپریالیستها، مجبور میشوند موضع و طرف خود را صریحاً انتخاب کنند و در سنگر مشخص قرار گیرند و گر نه از همه طرف کوبیده میشوند. مثال اینگونه کشورها مثال مردی است که از او پرسیدند انگور میخوری یا پنیر؟ او گفت " انیر " یعنی هم انگور و هم پنیر و چون " انیر " وجود خارجی نداشت، لذا نه انگور به او دادند و نه پنیر و آن بیچاره در حسرت هر دو بماند که بماند.

کمی از بحث خود دور افتادیم . باز گردیم به سردار محمد نادر یا حلقۀ رابط بین فئودالها و بورژوازی کمپرادور در افغانستان.

سردار محمد نادر پس از رسیدن بقدرت، بزودی، جمعیتی بنام جمعیت العلما در کابل تأسیس نمود (۱۴ قوس ۱۳۰۸) تا باصطلاح حکومت را براساسات اسلامی پی ریزی نماید ولی در واقع جمعیت مزبور پوششی بود برای ایجاد خفقان فرهنگی و سیاسی، بطوریکه از آن پس کلیه اقدامات ضد مردمی و خبیثانۀ او بنام و با تصویب جمعیت موصوف انجام میگرفت .

از جمله لایحۀ تبلیغ که اوایل ماه دلو ۱۳۰۸ ازطرف وزارت عدلیه نشر گردید. این لایحه هرگونه تبلیغ و خطابه را در اجتماعات مذهبی بخصوص روزهای جمعه را، از وظایف روحانیون (روحانیونی که اهلیت آنها به تصویب جمعیت العلما رسیده باشد) میدانست و محدود به آنها می نمود. و روحانیون را نیز ملزم میداشت در چارچوکات لایحۀ مزبور سخن برانند که این محدوده نیز جز ارتجاعی ترین و مضحکترین مسائل

پیش پا افتاده مذهبی نبود. از جمله اینکه "اگر کسی در جواب شخصی که او را بگوید مگر تو خدایی که غیب دانی؟ آری گوید. یا بگوید از خدا نمی ترسم، کافر است. و هرگونه تشبیه افراد به نبی و خلفاً، اعم از اینکه سهو باشد یا عمد، کفر محسوب میگردد." در حقیقت مسائلی مانند آیا کشمش پلو حرام است یا چند فرشته میتوانند سر یک سوزن بنشینند.

منظور از لایحه تبلیغ در واقع سانسورسخنرانیها و خطابه های عناصر مترقی - مذهبی بود که در اجتماعات مذهبی به روشن کردن اذهان توده ها و شناساندن اسلام مبارز و مترقی میپرداختند. میدانیم که دین و مذهب نیز مانند هر پدیده دیگر فرهنگی قبل از اینکه یک چیز ثابت و دگم و آسمانی باشد، پیرو خواست ها و گرایشات طبقاتی است و در حقیقت طبقات مختلف خواهش ها، تمایلات و احساسات طبقاتی خود را در کسوت و لباس دین و مذهب بیان میکنند و عناصر مذهبی تجلیگاه گرایشات طبقاتی است. بدین دلیل است که همواره دین و مذهب طبقات فرادست با دین و مذهب طبقات فرودست متفاوت بوده است. البته این هر دو بطور رسمی پیرو دین اسلام بوده اند ولی معهذا و علیرغم یکسان بودن قرآن و احادیث برای طبقات حاکم و محکوم تفاسیر طبقات مزبور قرآن و احادیث نبوی متفاوت بوده است. برای طبقات حاکم، فرمانبرداری، تسلیم به رضای خدا (که در واقع همان رضای طبقات حاکم است) و از پیش تعیین شدن سرنوشت هر کس و گردن نهادن به قضا و قدر، محتوا و هسته اساسی دین را تشکیل میدهد، ولی برای طبقات محکوم دین به معنای مبارزه با ظلم و ظالم، برابری، برادری، احسان و نیکی و دفاع از حقوق انسان و غیره میباشد. این برداشتی است که روشنفکران مذهبی متعلق به طبقات فرو دست از دین دارند و در ترویج آن میکوشند. تاریخ بسیار بسیار نمونه های آنرا به یاد دارد و نه تنها در اسلام، بلکه در کلیه ادیان. معمولاً در هنگام فروکش مبارزات توده ای و آزادیبخش (در وقت رونق اقتصادی)، به دلیل سلطه بی چون و چرا و مستحکم طبقات ارتجاعی حاکم، مفهوم ارتجاعی و تسلیم طلبانه دین رواج مییابد و حتی طبقات فرو دست به

آن گردن می نهند ولی در هنگام شعله ور شدن آتش مبارزات رهاییبخش خلقهای تحت ستم (که اساساً انگیزه و عامل اقتصادی دارد.) مفهوم مبارزه جویانه دین تجلی یافته تکیه گاه فرهنگی و روانی زحمتکشان در مبارزات شان میگردد. از این گونه موارد میتوان صدراسلام (حمله اعراب فقیر و گرسنه برضد فئودالها و برده داران عرب و ممالک غنی اطراف) نهضت های دهقانی دوران فئودالیسم در دنیای اسلام مثل سربداران خراسان (بخصوص طرفداران درویش حسن جوری که حتی برخلاف سنت درویشی و صوفیگری که چشم پوشی از متعلقات دنیایی است، با الهام از منافع پیشه وران و دهقانان خرده پا، نقش بسیار ارزنده و فعالی در انقلاب دهقانی و کسب امتیازات اقتصادی و طبقاتی داشتند).^(۱) صفاریان، اسماعیلیان، خرم دینان، مزدکیان و درین اواخر پان اسلامیزم و سید جمال الدین افغانی و در همین دوران خودمان گروه ها و سازمانهای انقلابی مسلمان درسراسر کشورهای اسلامی را نام برد. اینان چنان تفاسیری که از کتب و رسالات مذهبی بدست می دهند که بکلی با تفاسیر طبقات حاکمه متضاد میباشد. بدین ترتیب ملاحظه میشود که دین نیز مانند سایر پدیده های روبنایی، تابع زیربنا یا به بیان دیگر تابع منافع اقتصادی و طبقاتی میباشد و لا غیر. پدیده نو ظهور و انحرافی مارکسیسم اسلامی دقیقاً بیان گر همین رابطه میباشد. مارکسیسم - لنینیسم عمیقاً و کاملاً از منافع توده های زحمتکش دفاع میکند و از طرف دیگر اسلام پایه چندین صد ساله در ذهن توده ها دارد که قادر نیستند به یکباره خود را از قید و بند آن خلاص کنند. بدین ترتیب است قوانین اسلامی را به کمک اصول مارکسیستی تشریح و تفسیر میکنند. در حقیقت مارکسیست های اسلامی در واقعیت دنیا، به مارکسیسم - لنینسم متوسل میشوند ولی برای اینکه آن دنیا را نیز از دست ندهند؟! حاضر نیستند ایده الیسم دینی را به یک سو بگذارند و آنرا نیز حفظ مینمایند. اینها نمیتوانند تا ابد چنین مسالمت آمیز هردو، واقعیت گرایی (ماتریالیسم) و ایده آلیسم (ذهنی گری)، را حفظ کنند و بالاخره به یکی از دو طرف خواهند رفت.

لوايح تصويبي جمعيت العلماء، ميکوشيد با قيد و بند هايي از توسعه و پاگيري اسلام مترقي يا اسلام مردم غريب پيشگيري کند و اسلام فلج کننده و تسليم طلبانه را که در خدمت فئودالها و روساي قبایل و بطور کلي طبقه حاکمه بود، بر توده مردم تحميل کند.

لايحه تبليغ حدود مسائل شرعي را که روحانيون مجاز به بحث در اطراف آن بودند را در ۴ ماده مفصلاً مشخص کرده، علاوه بر آن پروگرام تبليغاتي هر روز جمعه را، حتي در جزئيات نيز، از جانب جمعيت العلماء تعين و اجراي آنرا دقيقاً کنترل ميکرد، تا هر چه بيشتر مردم را از سياست و مسائل اجتماعي دور کرده به امور غير واقعي و فلج کننده وا دارند.

جمعيت العلماء مشتمل بر ۲۰ نفر از روحانيون وابسته به طبقه حاکمه بود که وظيفه آن " پخش طرق صحيحه از براي اعتلای کلمه الله ... و اطلاع از عقايد صحيحه .. و عدم مداخله نا اهلان در ساخت مقدس شرع انور و اظهار رأي کردن در وحدت ملي، کذا در حفظ حقوق ملت و دولت توصيه نمودن ... " بود (تأکيد بر کلمات از ما است). واضح است که اطلاع از عقايد صحيحه به معنای دستگاه تفتيش عقايد و انگيزيسيون ميباشد تا هر کسي را که کوچکترين مخالفتي با طبقه حاکمه دارد شناخته، تسليم دستگاه هاي سرکوب کنند. معيار نا اهل بودن نير جز مخالفت با طبقه حاکمه نمی بوده، در مورد وحدت ملي و دفاع از حقوق ملت نيز سلطنت چند ساله نادر خود بهترين گواه چگونگي آن است.

جمعيت العلماء در اولين اعلان پنج ماده اي خود با نقل قول از قرآن و احاديث جنين مقرر مي دارد:

- ۱ - " هر که با پادشاه بيعت نکند و بميرد، مرگ او مرگ جاهليت است. ... "
- ۲ - " ... بعد از بيعت، اطاعت و معصيت امر پادشاه را بر اطاعت و معصيت امر خود (خدا) مساوي فرموده ... "

۳- خدا گوید " . . . جمیع اوامر شرعیه پادشاه را خواه محبوب باشد یا مکروه اطاعت کنید. " (!!)

۴- پیغمبر " . . . وجود پادشاه را ظل الله حس کرده، اهانت او را اهانت خدا تعریف می کند. "

۵- " . . . زجر یاغی و طاغی پادشاهی را مساوی به کفار به قتل بالسیف امر میدهد که ایشان را به قتل برسانید . . " (۲۹ برج اسد ۱۳۰۹)

لازم به تذکر است که در تمام دوران سلطنت نادر شورش و طغیان در سراسر افغانستان وجود داشت . مانند شورشهای مکرر شمالی (داود زایی، کلکان، کوهدامن) ابراهیم بیک، عبدالرحمن تره کی و . . . که عمدتاً به وسیله قبایل جنوبی سرکوب شد. کاربرد و ولت وجودی اعلامیه ۵ ماده ای فوق در متن چنین اوضاع مغشوش اجتماعی - سیاسی به خوبی روشن و قابل توجیه است. در ۴ ماده اولیه با استناد به کلام خدا و نبی (براساس همانگونه تفسیر که قبلاً ذکر شد) شاه را حتی اگر محبوب هم نباشد (!!) ظل الله و نماینده خدا دانسته، اطاعت و فرمانبرداری از اوامر او را امری الهی، دینی و شرعی قلمداد می نماید و سرپیچی از فرمان شاه را، حتی اگر مکروه باشد، کفر میداند که البته موجب عذاب الیم و دوزخ آتشین آن دنیایی میشود و در ماده پنجم جزای این دنیایی طاغی و یاغی امر پادشاه را نیز تضمین میکند که همانا مرگ با شمشیر است.

مذهبی کردن مجدد سلطنت تنها از طریق مجمع العلماء نبود، بلکه به طرق مختلف مستقیم و غیرمستقیم، کوشش میشد ارتجاع مذهب را بر کلیه امور مملکتی مسلط نماید. بطوریکه مطابع مهم از جمله مطبعه جدید و تنها مطبعه ایکه ماشین لیتوگرافی داشت را برای چاپ رساله های عوامفریبانه و خر رنگ کردن مذهبی اختصاص داد. عدلیه و معارف را در ید اختیار روحانیون ارتجاعی قرارداد. ستون اخبار مبارزات آزادیبخش و ضد استعماری خلقهای جهان و همچنین مقالات علمی و روشنفکرانه

مطبوعات دوران امانی به بحث های گمراه کننده مذهبی و تبلیغ قضا و قدر و مبارزه با عناصر آگاه و ریاچیز و حوادث طبیعی (زلزله و سیل) و مطالب بی ارزش دیگر داده شد. ملک سعود ستون ارتجاع اسلامی و پایگاه مهم امپریالیسم در منطقه که در دوران امانی خائن به اسلام و ملل تحت ستم نامیده میشد، ناگهان انقلابی و یار و یاور مردم مسلمان قلمداد شد. آقا خان رئیس فرقه اسمعیلیه و جاسوس مشهور انگلیس که برای مقابله با مبارزات ضد انگلیسی امان الله، پیروان خود را به ضد امان الله خان تحریک می نمود، ستوده شد و مورد تجلیل قرار گرفت. سالنامه کابل ۱۳۱۱ ضمن چاپ عکس یک صفحه ای موسولینی جنایتکار معروف و منفور و قاتل هزاران ایتالیایی و غیر ایتالیایی، او را به عنوان قائد کبیر و با کفایت و کاردان فاشیسم ستوده ترقیات و پیشرفتهای ایتالیا را بدو نسبت میدهد، نسوان مجدداً بدنای تاریک و مختنق قبل از دموکراسی امانی رانده شدند. سواد آموزی آنها منع گردید و دخترانی که برای تحصیل قابلیت به ترکیه رفته بودند، تحصیلات خود را پایان نبرده، واپس خوانده شدند.

نادرشاه تا بدانجا در اصطلاح دین داری پیش رفت که هر چهارشنبه یک ساعت قبل از ظهر با هیئت جمعیت العلماء مجلس کرده در امور شرعی و مملکتی با آنها مشوره می نمود. و بکمک همین روحانی - فتووالها تبلیغات ضد امان الله خان و دوران امانی را انتظام میداد.

بنا بر تصویب ۵ ماده ای لویه جرگه (۲۲ سنبله ۱۳۰۹) لزوم " نشان و رتبه و القاب " که در دوران امانی حذف شده بود، مجدداً تصویب گردید.

قوم و قوم بازی مجدداً رواج یافت و شئونیسیم نادری جانشین ناسیونالیسم دوران امانی شد. جریده اصلاح مصرانه تبلیغ می نمود که :

" پیکرم از قوم هم جانم ز قوم ظاهر از قوم، پنهانم ز قوم "

واضح است که قوم گرایی تنها برای قوم حاکم که البته همان طبقه حاکم نیز بود،

مجاز بود و اقوام دیگر از قبیل هزاره، ازبیک، تاجیک، ترکمن . . . حق نداشتند متحداً از منافع قومی خود در برابر قوم پشتون دفاع نمایند. در میان افغان ها نیز، منظور نادر تمام قوم نبوده بلکه قشر حاکم یا همان سران قبایل و فئودال ها بودند که بایستی تمام قوم جان و پیکرش را فدایش نماید و ظاهر و باطنش در برابر آن یکی باشد و از او.

نادر شاه که حتی به سران قوم و سایر فئودال های بزرگ اعتماد نداشت برادران و نزدیکان خود را به مقامات بلند و حساس برگزید از جمله محمد هاشم صدراعظم، سردار شاه محمود وزیر حرب، شاه ولی وزیر مختار در پاریس اختیارات بسیار زیادی داشت. سردار محمد عزیز (پدر محمد داود) سفیر مختار در برلین. گذشته از دادن کلیه اختیارات مملکتی به فامیل خود، برای جلب و پاسیو کردن و سرکوب مخالفین خود از دو شیوه کشت و کشتار و بذل و بخشش کار می گرفت. خاصه بخشی های او شامل پول نقد، زمین، قلعه و جایداد و غیره می شد.

در ۸ عقرب سال ۱۳۱۰ اصول اساسی (قانون اساسی) مملکت در ۱۱۰ ماده تنظیم و تصویب شد. قانون مزبور متکی بر لایحه تبلیغ و اعلان پنج ماده ای جمعیت العلماء بود که پیشتر ذکر آن رفت. در واقع فورموله کردن و عصری کردن خط مشی دکتاتورمآبانه ضد ملی و ضد خلقی و عوام فریبانه نادر بود. بعضی از مواد مهم اصول اساسی مذکور در زیر نقل می شود:

ماده ۷: " . . . تعیین صدراعظم، منظوری وزرا و عزل و تبدیل شان، تصویب اصولات مصوبه شورای ملی، . . . اجرای احکام شرعیه و اصولیه، قوماندانی عمومی قوای عسکری افغانستان و اعلان حرب و عقد مصالحه و علی العموم معاهدات، عفو و تخفیف مجازات تعزیری مطابق شرع شریف (!؟) از حقوق جلیله پادشاهی شمرده می شود. " طبیعی است که شرع شریف همان مسلمانی نادر است. بدین ترتیب هر سه قوه، مقننه، قضائیه و مجریه به عهده یک نفر واگذار گردید.

ماده ۲۲: " عموم مکاتب در زیر نظارت و تفتیش حکومت می باشد تا در امور تربیه

و تعلیمیه آنها بر خلاف عقاید و مصطلحات اسلامی نباشد ... "

ماده ۲۳: " مطبوعات و اخبار داخله که بر خلاف مذهب نباشد مطابق اصولنامه آن آزاد میباشد.... مطبوعات و جراید خارجی که به مذهب و سیاست حکومت افغانستان اخلال نرساند، اذخال آن به افغانستان آزاد است . " بنابراین ماده عوامفریبانه کلیه آثار علمی و روشنگرانه و سیاسی به عنوان ضد مذهبی بودن و اخلال در نظم جامعه حق نشر و ورود نداشتند .

ماده ۶۷: " مجلس اعیان مرکب است از اشخاص تجربه کار و با بصیرت که راساً از طرف قرین اشرف پادشاهی انتخاب و تعیین میشوند... " (تأکید از ما است) .

ماده ۶۸: " تصویب اصولات موضوعه متعلق به مجلس شورای ملی و اعیان است..... " اعضای مجلس اعیان رسماً و قانوناً از جانب شاه انتخاب میشوند و در انتخاب اعضای مجلس شورای ملی نیز شاه اعمال نفوذ می نماید و بر اساس ماده ۷ تصدیق اصولات مصوبه شورای ملی از اختیارات شاه است !! و و کلیه آنها یعنی دموکراسی نادر شاهی و اخلاقی .

ماده ۷۰: درمورد مطالبی که مجلس اعیان تصویب میکند و شورای ملی رد آن مورد به " مجلس دیگری مرکب از یکعده اعضای مجلسین (ارایه می شود).... اگر بر رأی مجلس منتخبه مجلس شورای ملی موافقه نکرد، موضوع به حضور ملوکانه معروض میگردد و به اراده (شاه) فیصله میگردد " (!! یعنی اراده یا تنها شاه بالا تر از کلیه مردم افغانستان حتی اعضای مجلس اعیان که از خود طبقه حاکمه میباشد، قرار دارد .

ماده ۷۶: " هر یک از وزرا در سیاست عمومی دولت مشترک و در امور موظفه وزارت متعلقه مخصوصاً به نزد شورای ملی مسوول اند، بناءً علیه ذات شاهانه غیر مسول میباشد . " پس از آن همه اختیارات و حقوق شاه، بالاخره شخص ذات شاهانه از مسولیت کلیه وطن فروشی ها و جنایات فارغ البال میگردد .

ماده ۸۷: محاکم عدلیه مرجع دعاوی عمومی شرعیه میباشند.

موارد فوق مشتی بود نمونه خروار که بیش از آن واضح و آشکار است که حاجت به تشریح داشته باشد. نادر با تشکیل مجلس اعیان (میزان ۱۳۱۰) و مجلس شورای ملی (۱۴ سرطان ۱۳۱۰) و تصویب قانون اساسی (۸ عقرب ۱۳۱۰) و سایر تصاویر و اصولنامه ها کوشش داشت با ایجاد یک بوروکراسی متمرکز و جمع و جور و بکار گیری شیوه‌های مؤثر تر حکومت، حاکمیت فئودال - کمپرادور را هر چه بیشتر وسعت و عمق بخشد.

در زمینه اقتصادی نادر گرایش مفرطی به دادن امتیازات انحصاری به تجار داشت، اعم از تجار داخلی یا خارجی. به طوری که در اندک مدتی توريد قند و شکر، پترول، موتر و پرزه جات آن، استخراج و صدور سنگ لاجورد^(۱) تجارت تمام گیاهان وحشی مملکت چه گیاهان کوهی یا دشتی و یا باغات^(۲) و بسیاری امور دیگر در انحصار شرکتها قرار گرفت. امتیازات انحصاری مزبور با تضمین ها و حقوق بسیاری به نفع تجار انحصار گر همراه بود. شرکت اسهام افغان در دوران نادر وسعت هر چه بیشتر یافته و بر بسیاری از جنبه های تجارت مسلط گردید. بطوریکه نبض تجارت کشور در دست شرکت مذکور قرار گرفت و تصمیمات آن میتوانست در جهت دادن تجارت افغانستان تأثیر قطعی داشته باشد. طبیعی است که دادن چنین اختیارات وسیعی برای یک شرکت که وابستگی کاملی به طبقه حاکمه و دولتی که ضد خلقی بودن آن همچون روز واضح است، عواقب وخیمی برای آینده کشور دارد.

دادن انحصارات فوق به عده معدودی از تجار که وابستگیهای عمیقی با دولت

۱- با یک شرکت برلنی.

۲- گیاهان مزبور مصرف کیمیایی و طبی داشت. امتیاز انحصاری مزبور برای مدت ۲۰ سال به شرکت اصلاح داده شد و دولت متعهد شد از جان و مال مأمورین شرکت در برابر مردم محافظت نماید (گیاهان باغات اهالی نیز جزو این قرار داد بود و همین باعث بعضی اعتراضات مردم میشد) و از کار سایر تجار و حتی مردم عادی در این زمینه شدیداً جلوگیری نماید و ماشین الات و سامان شرکت از محصول گمرگی معاف باشد.

داشتند و حق و حساب میپرداختند، باعث میشد تا از ایجاد و گسترش طبقه بورژوازی ملی و رقابت آزاد بین تجار ملی، که باعث پیشرفت اصول سرمایه داری می‌شود، جلوگیری گردد. تجار انحصار گر که بدلیل وابستگی‌های خود به طبقه حاکمه موفق شدند انحصارات مزبور را بدست آورند برای حفظ منافع خود ناگزیر از پیروی از پروگرام‌ها و خواسته‌های امپریالیزم بودند و هستند. از جانب دیگر تجار منفرد و بخصوص تولید کنندگان خرده پا قادر نبودند با این غولهای کمپرادور رقابت کنند، ناگزیر به عوامل این انحصارات تبدیل میشدند (دکانهای خرده فروشی انحصارات) همین روند در کار تولید کنندگان نیز مؤثر است. به نسبت امکانات و تسهیلات فراوان تجارت، سرمایه عمدتاً در دست انحصارگران انباشت می‌شود و اینها میتوانند مازاد (اضافه) سرمایه خود را از رشته تجارت به رشته تولید و صنعت انتقال دهند و در آن زمینه نیز طرزالعمل انحصاری را سرایت دهند که این امر بخودی خود موجب پیشگری از رشد و بالندگی تولید کنندگان خرده پا و مستقل و در تحلیل نهایی باعث جلوگیری از بوجود آمدن بورژوازی صنعتی مستقل و ملی می‌شود. بنابراین در زمینه تولید نیز وابستگی به امپریالیزم و فیودال‌ها را تعمیم میدهند. در حقیقت بورژوازی تولیدی و تجاری در هم تلفیق شده (چون در اینگونه کشورها تجارت به مراتب سودآورتر از تولید و صنعت است، لذا بخش تجاری عمده و قویتر میشود). و هر دو صورت کمپرادوری می‌یابند. روند فوق در تمام دوران نادر شاه تا به امروز دوام داشته و پروسه تکاملی خود را طی می‌نماید. باین تفاوت که فعلاً نقش عمده را بورژوازی بوروکرات - کمپرادور بعهدہ دارد و بخش غیر بوروکرات مجبور شده گامی بعقب بر دارد. بعداً مفصلاً در این خصوص بحث خواهیم کرد.

روشنفکرانی که حکومت ملی و مترقی امان الله خان را تجربه کرده بودند، زمینه خوبی برای مقایسه و قضاوت حکومت ضد خلقی و ارتجاعی نادر شاه و برادران او، داشتند. لذا در برابر او مقاومت‌های مبارزه جویانه‌ای ابراز میداشتند که شکل روشنفکرانه و غیر قومی داشت. البته حرکات مزبور شکل غیر متشکل و پراکنده

داشت . از جمله محمد عظیم ولد منشی نظیر به سفارت انگلیس رفته دو افغانی و یک انگلیس از موظفین سفارت را ترور می کند (۱۵ سنبله ۱۳۱۲) موصوف از جمله طالبی بود که برای تحصیل به اروپا فرستاده شده بود . (در دوران امان الله) و شخص لایق و با سواد بود .^(۱)

در ۱۶ جوزای ۱۳۱۱ نیز شخصی بنام سید کمال، سردار محمد عزیز (برادر کلان نادر و پدر محمد داوود و نعیم) سفیر مختار افغانستان در برلین را ترور کرد و بالاخره در روز ۱۷ عقرب ۱۳۱۲ به ساعت ۳ بجه عصر در چمن باغ دلکشا، در محفلی که برای دادن جایزه و انعام به شاگردان لایق مکاتب بر پا شده بود، به دست عبدالخالق یکی از شاگردان ممتاز افغانستان طومار سیاه زندگی نادر شاه برچیده شد .

همانطوریکه شیوه پادشاهان و دولتهای جنایتکار و فاشیست در سراسر دنیا است، دولت افغانستان نیز مبارزین راه آزادی از جمله سه قهرمان فوق را (همراه با محمود - عبدالله و اسحق معاونین عبدالخالق) متهم به دهری بودن و فساد اخلاق و شراب نوشی و داشتن انگیزه های پست شخصی متهم نمود . و کوشید علت اصلی اقدام آنها را در زیر پوشش اینگونه تبلیغات مغرضانه پنهان دارد و ذهن توده ها را مغشوش کند .

از آنجاییکه ترور های مذکور و بخصوص ترور نادر با انقلاب و خیزش متحدانۀ خلقهای افغانستان برای واژگونی قطعی و ابدی هر گونه استثمار و دخالت امپریالیزم همراه نبود، نمیتوانست تأثیر ستراتیژیک در سرنوشت کشور و خلقهای تحت ستم وطن داشته باشد . لذا با مرگ نادر جانی و وطن فروش، پسرش، ظاهر سفله و نوکرمنش بر کرسی او تکیه زد و باز همان خرک بود و همان درک . یعنی خلقهای افغانستان کماکان از جانب فیودالها، سرمایه داران وابسته به امپریالیزم، بروکراتها و

۱- در همین دوران امان الله خان در خارج تبلیغات وسیعی را بر ضد حکومت نادر برپا انداخته بود .

نظامیان بلند رتبه که همچون سگان پاسبان، حافظ منافع اربابان طمعکار خود بودند، استثمار میشدند. سرنوشت کشور هنوز در ید اختیار و در گرو هوا و هوس کسانی بود که به آسانی و برای ارضای خواستهای پست و حیوانی خود، منافع ملی وطن عزیز را به معرض فروش و لیلام میگذاشتند. مشابهت و یکسانی خط مشی ضد خلقی و ضد ملی نادر و ظاهر به عیان و آشکار به چشم می خورد. پس از قتل نادر، بلافاصله بنابر فرمان ۳۵۷۲ بر ۱۱۴۸۴ (۲۷ عقرب ۱۳۱۲) ظاهر شاه، محمد هاشم مجدداً بصدارت عظمی بر گزیده شد و شاه محمود برادر دیگر نادر به وزارت حریبه مقرر گردید. ظاهر شاه در خطابه ده ماده ای (به صدراعظم) ضمن تأکید بر مذهبی بودن (برای عوام فریبی) کشور و لزوم شعبه احتساب و تعمیق نفوذ روحانیون در باری بر مؤسسات قانون گذاری خط مشی ضد خلقی پدرش را تأیید و پایبندی خدشه ناپذیر خود را به آن اعلام میدارد. ظاهر شاه برای تحکیم هر چه بیشتر حاکمیت فیودالی - امپریالیستی توجه ویژه ای به نیروهای سرکوب کننده داشت. ماده سوم خط مشی ده ماده ای او سخن از تشکیل قشون پلیس، ژاندارمری و تعلیمات عصری به آنها و بسط امکانات و اختیارات آنها دارد.

الیگارش فامیلی کماکان وجود داشت. بطوریکه اکثر مقامات حساس و پُر مسولیت بین افراد فامیل شاه که معمولاً اشخاص لا ابالی، غیر صالح و سخت پای بند هوا و هوسهای بیمارگونه خود بودند تقسیم میشد. در ۱۳۱۵ محمد هاشم، شاه محمود و سردار ولی کاکای شاه به ترتیب صدراعظم وزیر حرب و وزیر مختار و نماینده فوق العاده شاه در پاریس، برن و بروکسل بودند. سردار نعیم و سردار محمد داوود بچه های کاکای شاه، وزیر معارف و قوماندان عسکری قندهار و فراه و سردار احمد شاه وزیر دربار بودند. این شیوه بذل و بخشش و تقسیم چوکیها که سرنوشت ملیونها مردم زحمتکش و رنج دیده کشور ما وابسته به آنها بود یکی از شیوه های عادی و رایج دوران سلطنت پدر و پسر سیه زندگی بود. نهایتاً گاهی بر اثر مخالفتها و ضدیت ها یا رفاقت ها چوکیها دست بدست میگشت ولی تا دوران سیاه داودی (صدارت داود)

و بعد از آنکه حکومت و بوروکراسی بیشتر شکل طبقاتی یافت تا فامیلی، هیچ‌گاه از محدودهٔ فامیل و خویشان نزدیک شاه بیرون نرفت .

۲ - چگونگی حاکمیت قوم پشتون

و مسئله پشتونستان

نژاد ساکنین افغانستان نژاد آریایی و به احتمال غالب، افغانها نیز تیره ای از همین نژاد میباشند که از همان آوان مهاجرت آریایی ها به افغانستان، در این سرزمین سکونت اختیار کرده اند .

افغانها به این سبب که در کوهستانهای صعب العبور و جنگلات کوهستانی مسکن گزیده اند، خصایل جنگجویی و آزادگی را تا هنوز حفظ کرده اند و کمتر مورد هجوم و سیطره اقوام دیگر قرار گرفته اند . به همین لحاظ نژاد آنها نسبت به نژاد سایر اقوام و تیره های آریایی مانند، تاجیکها، هزاره ها، پارسها (ایرانیان)، هندیها، ... کمتر با نژاد های دیگر مانند مغولها، سامی ها (اعراب)مخروج شده است و خون آنها نسبت به سایر اقوام آریایی خالص تر میباشد . (این اصالت نژادی افغانها به هیچ وجه و به هیچ دلیلی نمیتواند دال برتری نژادی یا تفوق سیاسی آنها باشد) .

عدم ارتباط یا کمی ارتباط اقوام افغان با سایر اقوام و سایرتمدنها، اگر از جانبی موجب عدم ترکیب نژاد آنها با سایر نژاد ها شد، از جانب دیگر موجب پسمانی و محدودیت فرهنگ و ایستایی نسبی اقتصادی - اجتماعی آنها نیز گردید . تا جایی که در مناطق افغان نشین کوهستانی، میتوان انواعی از جوامع اولیه و حتی بنابر مشاهدات بعضی اشخاص، مواردی از زندگی حیوانی و دوران جمع آوری میوه (دوران قبل از تولید) را مشاهده نمود . (در مناطق صعب العبور و جنگلی نورستان، افرادی مشاهده شده اند که علیرغم ظاهر انسانی آنها، به کلی بدور از فرهنگ و غرایز انسانی بوده اند .

آنها نه با نان آشنایی داشته اند و نه چیزی بعنوان پوشاک می شناخته اند . زبان آنها نیز چیزی در حدود آوای حیوانات بوده است و بیشتر جنبه صوتی داشته تا کلمات و مفاهیم قرار دادی و گرامری .)

علیرغم قدمت احتمالی سکونت اقوام افغان در افغانستان و انتساب آنها به نژاد آریایی، انسائیکلوپدیای اسلام استعمال و رواج لفظ " افغان " را به قرن پنجم تا دهم هجری (یازدهم تا پانزدهم میلادی) می‌رساند و مینویسد "... اولین دفعه در تاریخ " القبی " (اصطلاح افغان) به نظر میرسد . اما اشخاص همین مهد یعنی البیرونی و الادریسی در تشریح احوال کابل و قندهار ... ذکر می‌کنند از آنها نکرده اند . القبی بیان میکند که : سببگتگین افغانها را در فوج خود داخل نمود و محمود به وقت حمله به تخارستان فوجی داشت که عبارت بود از هند یها، خلج ها (یعنی غلجایی ها) افغانها و غزنویها . تاریخ بیهقی که زمان چندی متأخر است، واقعه مذکور را تصدیق می نماید و حمله مزبور به سال ۴۱۱ هجری (۱۰۵۲ - ۱۰۲۱ م) به وقوع پیوست .

البیرونی صرف یکمرتبه ذکر می‌کند از افغانها نموده است یعنی در کوه های مغربی هندوستان چندی قبایل افغان تا به وادی سند سکونت دارند . بعد از این ادوار اصطلاح " افغان " را وقتاً فوقتاً تا به ترفیع و فوز افغانها به پادشاهی هندوستان و غور رسیدن شان می شنویم - بالاخره میرویس و بعد احمد شاه ابدالی نام افغانیان جنگجو و دلاور را در دنیا روشن و بلند ساختند .^(۱)

" بنا به نظر شمس الدین سامی بی مصنف " قاموس الاعلام " قوم افغان یکی از اقوام آریایی است و زبان آنها (پشتو) با لسانهای فارسی و سنسکریت (از السنه آریایی) بسیار مناسب و مشابهت دارد و نام افغان از طرف ایرانیها به این قوم داده شده است . پشتونها همان افغانهای کوه نشین میباشد . استعمال و شیوع کلمه پشتون ابتدا در هندوستان شروع شد و اغلب هندیها لفظ پشتانه یا پختانه (جمع پشتون قرار قاعده

زبان پشتو) را منحرف نموده پتهان می خواندند.

"قوم پشتون در کوه ها و جبال افغانستان سکونت داشته و با آزادی و استقلال وطن خود یک شغف و محبت فوق العاده دارند و گاهی مغلوب نشده اند . بنابراین ایرانیها این مردم کوهسار و آزاد را به نام "افغان" موسوم کرده اند." ^(۱)

"بالاخره پشتون در اصل نام قبیله شجاع و جنگجوی آریائی افغانستان و کلمه "افغان" یک اصطلاح ادبی میباشد." ^(۲)

میرمحمد غبار در تاریخ خود در اینباره می نویسد: "... اینان از وقتی که تاریخ بیاد میدهد در شرق افغانستان و جبال سلیمان اقامت داشتند و به تدریج در چهارجانب منتشر گردیده و بالاخره سرزمین "پشتونخوا" کنونی را تشکیل دادند... اینکه پشتو زبانان خود را من حیث المجموع پشتون و پشتهان یا پختون و پختانه میخوانند دلیلی است بر قدامت این نام نسبت به نام افغان ...

اما نام "افغان" که قرن چهاردهم از طرف نویسندگانی چون الغی و فرشته و ابن بطوطه در مورد قبیله یا قبایلی از پشتو زبانان ذکر میگردید. بعد ها بیشتر و وسیع تر و ادبی تر شده میرفت. . یعنی تا قرن هژدهم "افغان" نام عمومی پشتو زبانان مملکت قرار گرفته بود و تا قرن نوزدهم وسعت آن به جایی رسید که نام عمومی افغانستان اعم از دری زبانان و ترکی زبانان و غیره شناخته شد." ^(۳)

افغانها به نسبت شجاعت و جنگ آوری خود که همانطور که پیشتر تذکر دادیم، عمدتاً حاصل موقعیت اجتماعی و کوه نشینی آنها بود، به سپاه شاهان خراسان و ایران و هند استخدام می شدند و تا مقام قوماندانی و فرماندهی نیز ارتقا می یافتند. اینگونه

۱- سالنامه کابل سال ۱۳۱۲ ص ۳۰ برای مطالعه بیشتر به سالنامه مزبور و سایر سالنامه ها مراجعه شود.

۲- سالنامه کابل سال ۱۳۱۲ ص ۳۰ برای مطالعه بیشتر به سالنامه مزبور و سایر سالنامه ها مراجعه شود.

۳- افغانستان در مسیر تاریخ - میر محمد غبار ص ۳۰۸- ۳۰۹

فرماندهان که به سبب عملکرد مؤثر آنها در سرکوبی قیامها و خیزشهای دهقانان و ملل تحت ستم فوق العاده مورد توجه و حمایت پادشاهان قرار داشتند، اقطاع ها و سرزمینهایی را نیز بدست میآوردند و بنوبه خود اقوام و خویشان خود را حمایت کرده آنها را به درجات بالای عسکری ارتقا میدادند. این امر (بدست آوردن مقامات بالای عسکری و در پی آن کسب اقطاعات متعدد) باعث گردید تا افغانها به شهر نشینی نیز خو کنند و با آداب و رسوم حکومت و دولت داری نیز آشنا گردند. درواقع آنها از زندگی کوهستانی بریدند و مجذوب ساخت اجتماعی - اقتصادی فئودالی گشتند.

از قرن دهم به بعد پشتون ها دوش بدوش سایر مردم افغانستان در مقابل خارجیا جنگیده اند. در قرن یازدهم و دوازدهم، مهاجرت قبایل پشتون در اطراف و جوانب کوه های سلیمان آغاز میشود. در قرن چهاردهم و پانزدهم مهاجرت ها شدت بیشتری بخود گرفت. مهاجرین مزبور " در استیلا بر اراضی جدید قسماً اهالی سابق مناطق را اخراج و قسماً تحت تابعیت خود به امور زراعت وا میداشتند " (۱) از قرن هفدهم و هژدهم قبایل بزرگ غلجائی و ابدالی در مناطق زابلستان و قندهار کسب قوت نمودند. پشتون ها حتی به ماورای دریای سند، به ملتان و پنجاب و هند متوسط هم رسیدند و لودیانه و روهلکند به شکل مسکن دائمی پشتونها در آمد. بطوریکه قسمتی از آنها را در ولایت " کترا " ی هند بنام " روهیله " یعنی مردم کوهسارمی نامند و ولایت آنها هم " روهل کند " نام گرفت.

دوران اشغال افغانستان (از قرن شانزده تا هژده میلادی) توسط دولتهای صفوی (ایران)، بابری (هند)، شیبانی (از احفاد چنگیز مغول و رهبر ازبکها که مناطق شمال و شمال شرقی را اشغال کردند) موقعیت مناسبی بود برای کسب قدرت و مقام بزرگان و سران افغان. در واقع این دوران که سایر ملیتهای افغانستان شدیداً دچار ضعف و خانه خرابی گردیدند، زمینه مساعدی شد برای ارتقا موقعیت افغانها. بطوریکه

در همین دوران، برغم اینکه ادبیات و هنر دری مسیری قهقهرائی می پیمود و ادبا و علمای دری زبان به دربار هند و ایران می کوچیدند، ادب و فرهنگ پشتو یکی از درخشان ترین دوران حیات خود را طی میکرد و مکاتب بایزید روشن، ملا درویزه و خوشحال خان به میان آمد و شعرایی چون رحمن بابا، عبدالقادر ختک و کاظم شیدا ظهور نمودند و بایزید روشن برای زبان پشتو رسم الخطی وضع نمود.

در همین دوران بود که گرگین خان گرجستانی از جانب دولت صفویه (ایران) با ۲۰ هزار عسکر به حکومت قندهار منصوب شده بود. موصوف که طبعی بسیار شورو و آدمکش داشت برای حکومت کردن خود سیاست نفاق افگنی بین اقوام منطقه را پیشه کرد. گرگین بر قبیلۀ غلجائیها بر ضد ابدالیها تکیه کرد و بسیاری از ابدالیها را بکشت و زمین و اموال آنها را به غلجائیها داد. بطوریکه ابدالیها مجبوراً به حدود بین گرشک و فراه کوچیده و در دشتهای شورابک و فراه به مالداري پرداختند و قسمأ در ولایت هرات تا حدود اسفزار پراکنده شدند.

میرویس از قبیلۀ هوتکی غلجائی که در شهر قندهار ساکن بود و به امور تجارت و خرید و فروش اشتغال داشت، مورد حمایت گرگین قرار گرفت و تحت همین حمایت به مقام "کلانتری شهر" رسید. میرویس تا آن حدود مورد اعتماد گرگین واقع شد که نه تنها در امور مالیات گیری به او مشوره ها میداد، بلکه گرگین هیچ کاری را بدون مشوره او انجام نمیداد.

میرویس علیرغم اعتماد فراوان گرگین نسبت به او، به عشق آزادی وطن و برای جلوگیری از ظلم و ستم گرگین به دربار صفویه در اصفهان متوسل شده شکایت ها می نمود تا اینکه بالاخره گرگین به فعالیت های او واقف شد و او را طور تبعید به اصفهان فرستاد. میرویس هوتکی به سبب هوش و ذکاوت و موقع شناسی ایکه داشت موفق شد اعتماد شاه ایران و صدراعظم او را جلب کرده آنها را نسبت به گرگین بدگمان سازد و مجدداً کلانتری شهر را بدست آورد. او با سفری که به مکه

نمود فتوایی مبنی بر حق بودن مبارزات مردم بر ضد سلطه ایران و بخصوص گرگین دریافت نمود.

میرویس که مورد اعتماد مردم منطقه، اعم از غلجائی ها و ابدالی ها (او داماد ابدالی ها بود) بود و بیش از هر کس دیگر به ضعف و فساد حاکم بر دربار ایران واقف بود، با گرفتن فتوا از علمای مکه موفق گردید سایر اقوام کشور از جمله هزاره ها، تاجیک ها، ازبکها و بلوچها را به دور خود جمع نماید و بکمک جبهه متحدی که از اقوام مزبور تشکیل داد موفق گردید گرگین و تعداد کثیری از عساکر او را کشته و کشور را از یوغ اجنبی رهایی بخشند.

بدین ترتیب بود که برای اولین بار میرویس هوتکی موفق گردید با ایجاد جبهه متحدی از اقوام و ملتهای مختلف، حکومت قوم افغان را پایه گذاری کند. (۱۷۰۹ - ۱۷۳۸).^(۱) اگرچه میرویس در مدت حکومت خود میکوشید بطورنسی بین ملتهای مختلف برابری را محفوظ دارد، ولی جانشینان او چندان به این خواست او وقعی نه نهادند.

احمدشاه ابدالی دومین پایه گذار حاکمیت پشتون نیز همچون سلف خود میرویس، در دربار ایران و بخصوص در سپاه نادرشاه افشار به مقامهای بالای عسکری رسید و بدین ترتیب موفق گردید زمینه ای را برای تصاحب قدرت و حاکمیت سیاسی مهیا نماید. او در سال ۱۷۴۷ حکومت ابدالیها را تشکیل نمود و حاکمیت پشتون را تا بسیاری از مناطق غیرپشتون نیز توسعه داد.

به موجب آنچه در فوق آمد، مع الوصف اینکه پشتونها از قدیم در این کشور سکونت داشته اند ولی حاکمیت سیاسی و شوینیسیم عظمت طلبانه آنها از دوران

۱- قبلا روستائیان به رهبری ملا درویشه و در زیر نقاب مذهب جنبش عظیمی را بر ضد فتودالهای بالا دست و حکومت بابری هند که بر مناطق مشرقی کشور مسلط بودند برانگیختند. ولی جنبش مزبور علیرغم توسعه و عمق آن و طرفداری توده ها از آن با شکست مواجه شد. بنابر این اولین حاکمیت قوم پشتون را باید آغاز حکومت میرویس و بخصوص احمد شاه دانست.

میرویس و احمدشاه تبارز یافت و تا امروز مرتباً نظم و ترتیب و عمق بیشتری یافته است. حکومت خلیقهای ضد خلق علیرغم اینکه با مشکلات متعددی روبرو است، ولی هیچگاه از دامن زدن به اختلافات ملیتی و اعمال سلطه و حاکمیت پشتون بر سایر اقوام، فروگذار نخواهد نمود.

بنابر آنچه فوقاً آمد، واضح میگردد که اصطلاح "افغانستان"^(۱) که بر روی این خطه باستانی نهاده شده است، هم از نگاه تاریخی و هم از نگاه مجموع نفوس و ترکیب ملیت های مسکون در آن، بسیار بی مسمی، ناروا و غیرمنطقی است. (تنها با منطق سوسیال شوینیست های "خلق" و مرتجعین افغان قابل توجیه است.) این امر تنها و تنها مبین شوینیسم پیش گفته هیأت حاکمه این محدوده سیاسی - جغرافیائی است و بس.

میر محمد غبار در تأیید مطالب فوق (غیرمنطقی بودن تعمیم "افغانستان" بر این کل کشور) چنین می نویسد: "... چنانکه نام "افغان" درطول هشتصد سال وسعت نهایی حاصل کرد، همچنان مسکن اصلی پشتو زبانان که کوه های سلیمان و نواحی اطراف آن بود از قرن سیزدهم تا قرن نهم در طی ششصد سال از یک "افغانستان" کوچک و محدود به نواحی جبال سلیمان به یک افغانستان وسیع تری که شامل تمام ولایات شرقی کشور بود توسیع حدود نمود."^(۲)

همچنین از نوشته سیفی هروی مؤلف تاریخ هرات که برای اولین بار نام افغانستان را در قرن سیزدهم گرفته است چنین برمیآید که حتی قندهار نیز جزو افغانستان نبوده و فقط تخت سلیمان و نواحی نزدیک به آن افغانستان نامیده میشده است. در

۱ - "ستان" پساوند مکان است که به آخر کلمه افغان افزوده شده است و به آن معنی جایگاه یا محل سکونت افغانها داده است. مانند گلستان (جایگاه گل) هندوستان (جایگاه هندوان) پاکستان (محل پاک ها)، مسلمین هندوستان خود را در برابر هندوان "پاک" میدانستند. باین لحاظ پس از جدائی از هندوستان، مکان یا کشور خود را "پاکستان" نامیدند.

۲ - افغانستان در مسیر تاریخ - میر محمد غبار - ص ۳۰۹ - تأکید روی کلمات از ما است.

قرن شانزدهم نیز امین احمد رازی در جغرافیای هفت اقلیم خود حدود کابل را چنین تعریف میکند: " شرقی کابل، پشاور و لغمانات و بعضی ولایات هند است، و غربی او کوهستان است و قوم تکودری و هزاره آنجا سکونت دارند، شمالی آن قندوز و اندراب و هندوکش فاصل، جنوبش فرمل و بغرد افغانستان است."

در قرن نهم برای اولین بار درنامهٔ جوابیهٔ " لارد اکلند " ویسرای هند به عنوان شاه شجاع الملک (۱۶ اگست ۱۸۳۸) پادشاه غیرقانونی، نام " افغانستان " عوض " خراسان " ذکر شد. درحالیکه شاه شجاع درمقدمهٔ کتاب " واقعات " خود درعوض افغانستان همان نام تاریخی و عمومی " خراسان " را ذکر کرده است. غبار ادامه میدهد: "... متعاقباً انگلیس که در زیرنقاب شاه شجاع به قندهار مسلط شدند، معاهدهٔ دیگری در ۷ می ۱۸۳۹ به شاه شجاع تحمیل کردند که در دو مادهٔ آن اسم " افغانستان " به جای نام " خراسان " مذکور گردیده است. مادهٔ سوم چنین میگوید: "... شاه محتشم الله (شاه شجاع!) گاهی احدی را از قوم و اهل فرنگ، در زمرهٔ نوکران منتظم و منسلک نخواهد کرد، و کسی را از اهل فرنگ اجازت استقامت به " ملک افغانستان " بدون اطلاع و استرضای سرکار انگلیس (!؟) اعطا نخواهد فرمود. " هکذا درمادهٔ چهارم. ازین تاریخ به بعد نام رسمی کشور " افغانستان " قرار گرفت."^(۱)

بدین ترتیب روشن میشود که " افغانستان " حتی نام خود را هم از انگلیسها دارد. و این بدیهی است که به دلیل دامن زدن هرچه بیشتر به انگیزهٔ قوم پرستی و شوینیسیم سران افغان و در پی آن افکندن آتش نفاق و برادر کشی بین ملتهای ساکن این آب و خاک بوده است. از قدیم استراتژی تجاوز گرانهٔ انگلیس بر اصل " نفاق افکن و حکومت کن " مبتنی بوده است.

فوقاً دیدیم که به موجب اسناد مؤثق و غیرقابل تردید تاریخی^(۲) و همچنین با

۱- افغانستان در مسیر تاریخ - ص ۳۱۰

۲- برای معلومات بیشتر به کتاب " نظام اقتصادی افغانستان " نوشته پولیاک، عضو اکادمی علوم شوروی مراجعه شود

واقعیت امروز که هر کسی میتواند به چشم سر آنرا مشاهده نماید، افغانستان مسکن تاریخی اقوام و ملیتهای مختلف مانند ازبک، هزاره، بلوچ، تاجیک، ترکمن، پشتون میباشد و به هیچ رو نمی توان این منطقه یا محدودهٔ سیاسی تاریخی را منسوب به یکی ازین اقوام نمود. اغلب اقوام مزبور از نژاد آریائی و برادران و خواهران همخون میباشند و هیچگونه برتری و فوقیت یکی بر دیگری، با هیچ توجیهی و هیچ وصله و پینه ای قابل قبول و معقول نیست. اینگونه برتری های غیر علمی و ساختگی حتی در مورد نژادهای متفاوت نیز بی تردید، مردود و پوچ است. حاجت به تأکید نیست که برتری فارسی زبانان به سایر ملیت ها نیز بر ملت پشتون به هیچ روی قابل قبول نخواهد بود، حتی با این عنوان یا توجیه که چون افغانها قرنها بر سایر ملیت ها ستم روا داشته اند، حال نوبت آنها است که زیر ستم سایر ملیت ها در آیند. !!

این دلیل که متأسفانه بعضی "انقلابیون" نیز آنرا دامن میزنند، دلیلی میان تهی، پوچ و ارتجاعی است. ما (سرخا) برابری و خود مختاری کلیه اقوام و ملیت های کشور را قبول داریم و بر آن تأکید می ورزیم .

با مقدمه گونهٔ فوق مشخص شد که از حدود ۷۰۰ یا ۸۰۰ سال پیش ملیت پشتون که در کوه های صعب العبور شرق و جنوب شرقی افغانستان فعلی ساکن بودند، به سبب ازدیاد جمعیت و کمبود زمین قابل کشت، که سختی معیشت و مضیقۀ زندگی را پی آمد خود داشت، به اراضی هموار و قابل گشت مجاور خود هجوم آوردند.

افغانها مردم کوه نشین بودند. در مبارزه با سختی ها و دشواریهای زندگی کوه نشینی آبدیده و محکم شده و عموماً افرادی دلیر و بی باک پرورش یافته بودند. گذشته ازین، وجود سنتها و عادات جامعهٔ اشتراکی اولیه و زندگی قومی از یکطرف و نیاز عمومی و مفرط به کسب منابع جدید تغذیه از جانب دیگر، موجب همبستگی و پیوند عالی آنان شده بود. در حالیکه در اراضی هموار مجاور کوهستانهای محل سکونت افغانها، فئودالیسم دیرمانده و کهنه شده بود و عیش و عشرت و راحت طلبی افراطی فئودالها که ناشی از

دوران انحطاط فتودالیسم بود، موجب تحلیل و اضمحلال نیرو و توان حکومت فتودالی اراضی مزبور شده بود.

استثمار شدید و وضع ناهنجار معیشتی دهقانان که زیرستم وجور فتودال های خود کامه جان به لب شده و نفرت عظیمی از آنها بدل داشتند، مزید بر علت شده و باعث تشدید هر چه بیشتر نا توانی و عدم مقاومت حکومت فتودالی در برابر هجوم افغانها می شد. اهمیت نا رضایتی دهقانان هنگامی بدرستی معلوم میگردد که توجه نمائیم سپاه و لشکر فتودالها اساساً از همین دهقانان ناراضی گرسنه و بی رمق تشکیل میگردد. و طبعاً اینگونه افراد، که شدیداً دچار یأس و نا امیدی و فساد نیز هستند، به هیچ وجه قادر نبودند آنچنان که باید و شاید وظایف سپاهیگری خود را به انجام برسانند.

امور فوق موجب پیروزی پشتونها بر اقوام غیر پشتون مجاور و در نتیجه سلطه آنها بر اراضی هموار و قابل کشت مناطق مجاور گردید. ایشان با امکان در اراضی مزبور و کسب خصلتهای فتودالی، از طرفی اقوام غیر افغان را شدیداً مورد استثمار قرار دادند، و از جانب دیگر با تحکیم موقعیت بر تر خود در اراضی اشغالی، بنای دست اندازی به مناطق و اراضی دور تر را نیز گذاشتند، تا جائیکه بر بسیاری از نقاط غیر افغان نشین تسلط یافته و اقوام دیگر را به انقیاد خود در آوردند.^(۱)

پیروزی افغانها بر سایر اقوام موجب قدرت گرفتن هر چه بیشتر آنها شد، تا اینکه بالاخره به حاکمیت پشتون بر سایر اقوام و تأسیس افغانستان منجر گردید (۱۷۰۹ و ۱۷۴۷).

در قرن ۱۸ و اوایل قرن ۱۹ قبایل پشتون متجاوز وارد مرحله فتودالی شدند و از این پس طبقه حاکمه خصلت فتودالی - پشتون یافت. درون طبقه فتودال، فتودالهای

۱- افغانها در جنگ با اقوام مناطق هموار و دشت (زراعتی) پیروز شدند (به دلایلی که در متن اشاره شد) ولی در پیکار با اقوام غیر افغان کوهستان نشین مناطق مرکزی (هزاره جات) شمال شرقی و غیره موفقیتی بدست نیاوردند. برتری فعلی آنها بر اهالی مناطق مذکور عمدتاً بدلیل امکانات حکومتی است نه قدرت و توان قومی بالقوه آنها.

افغان از برتری آشکار نسبت به فئودالهای سایر اقوام برخوردار بودند و عملاً حکومت از آنان بود. فئودالها غیرافغان، کارگزاران یا قدرتمندان درجه دوم طبقه حاکمه بودند. برهمین اساس، استثمار قومی، یعنی ستم قوم افغان بر سایر اقوام از همان آوان تسلط قوم پشتون پایه گذاری شد و به یکی از تضاد های مهم میهن ما تبدیل گردید که تا هنوز ادامه دارد و به کرات مورد استفاده امپریالیسم جهانی و نیروهای ارتجاعی و ضد خلقی داخلی به غرض سرکوب خیزش اقوام غیرافغان قرار گرفته است.

سران و رهبران تیره های مختلف پشتون پس از گذار به فئودالیسم و تجزیه اردوگاه واحد "افغان" به دو طبقه متخاصم (فئودالها و دهقانان) خصلت فئودالی یافته و پس از تحکیم موقعیت برتر خود، دهقانان و زحمتکشان افغان، همانهایی را که با ریختن خون و باختن جان خود حکومت را به آنها تفویض کرده بودند، را بکار کشیده شدیداً مورد استثمار و بهره کشی قرار دادند. دهقانان فقیر و مزدوران پای لوج افغان هرگاه منافع یا هوا و هوس فئودالهای مغرور و پوک مغز و وحشی افغان^(۱) ایجاب می نمود، شمشیر بدست برای سرکوبی شورشیهای آزادیخواهانه اقوام غیرافغان یا فتح سرزمینهای دیگر بسیج میشدند و بدون اینکه خود بدانند، موجبات بقا و دوام دشمنان خونخوار و وحشی و مفتخوار خود را فراهم میآوردند. ولی بالاخره، سالها استثمارشدید و وحشیانه فئودالهای افغان بر دهقانان فقیر افغان موجب شد که دهقانان و مزدور کاران پشتون مشابهت های زیادی بین خود و افراد هم طبقه خود از اقوام دیگر بیابند. ایشان به مرور در می یافتند که قوم و وابستگیهای قومی نمیتواند بیان گر منافع آنها بوده و نقشی در مبارزات آزادیبخش خلقها، در پیکار عظیم آزادی فکر و کار بر علیه استثمار و انقیاد اندیشه و کار داشته باشد آنها به مرور درک میکردند که ایشان بیش ازینکه به فئودالهای افغان نزدیک باشند، به دهقانان و زحمتکشان هزاره، ازبک، تاجیک، ترکمن و... نزدیک اند. آنها آهسته آهسته می فهمیدند که ایشان در اردوی زحمتکشان و بدون هیچگونه تفکیک قومی، در برابر اردوی فئودالها و ستم گران، از هر قومی که

۱- خصوصیات فوق در مورد فئودالهای سایر ملیتها اعم از شرق و غرب عمومیت دارد.

باشند، قراردادارند. زحمتکشان و دهقانان فقیرافغان به مرور می فهمیدند که شعار نادرجلاد مبنی بر:

"پیکرم از قوم هم جانم ز قوم ظاهرم از قوم پنهانم ز قوم"

جز برای فریب استثمارشوندگان افغان و تفرقه در اردوی متحد زحمتکشان نیست . و اینها همه برای تحکیم پایه های قدرت فتودال ها و ستم پیشگان میباشد و بس.

رشد آگاهی سیاسی و طبقاتی زحمتکشان پشتون و امکان وحدت و یکی شدن رنجبران و ستمدیدگان کشور و زدودن مرزهای قومی بین دهقانان فقیر وطن، که مستقیماً تباهی و نابودی حکومت و طبقات استثمارگر یعنی فتودالها و ایادی امپریالیسم را بدنبال داشت، موجب می شد تا طبقات مزبور با تبلیغ تفاوت های قومی، برتری قوم افغان بر سایر اقوام و دامن زدن به دشمنی های قومی لبه تیز نیروی پرقدرت و خشم آگین توده ها را از خود دور کرده برسر خود توده ها فقیر و زحمتکش فرود آوردند تا بدین وسیله چند صباحی دیگر به باده نوشی و هوسرانی و جنایات خود دوام دهند.

استثمارگران و ستم پیشگان و در رأس آنان امپریالیسم، برای ایجاد تفرقه و نفاق نه تنها اختلافات قومی را اختراع و دامن میزنند، بلکه ازهر موضوع و انگیزه ای که موجب اختلال و اغتشاش در وحدت زحمتکشان و نیروهای ضد امپریالیستی شود استفاده میکنند. همچون اختلافات مذهبی، عقیدتی، اختلافات ملی، اختلافات نژادی و حتی اختلافات سلیقه ای.

در قرن بیستم و بخصوص پس از جنگهای جهانی، با اوج مبارزات خلق های مستعمرات و خواست آنها برای آزادی و استقلال میهن شان، امپریالیسم جهانی و بخصوص امپریالیسم انگلیس، ناچار شد از بسیاری از مستعمرات خارج شده یا لا اقل شیوه های استعمار علنی و آشکار خود را با ایجاد حکومتات ظاهراً مستقل و بومی ولی در حقیقت وابسته و خدمتگذار بخود، بطریق جدید و مؤثر تر و پنهانی بهره برداری تحول دهد. معهدا امپریالیسم علیرغم ایجاد حکومتات دست نشاند و

ضد خلقی در مستعمرات، به این نیز اکتفا نکرده برای تضمین منافع درازمدت خود (بخصوص برای وقتی که احیاناً نیروهای ملی و وطن پرست بر کشور حاکم میشوند.) کوشش میکند راه هایی را برای دخالت مجدد در اینگونه کشور ها و منحرف کردن نیروهای ضد امپریالیستی از مبارزه اساسی و اصولی با امپریالیسم بازنگهدارد. از جمله این راه ها یا چل ها یکی ایجاد اختلافات ملی و سرحدی بین کشورهای رسته از استعمار است. امپریالیسم انگلیس هنگامیکه مجبور شد از ایران و عراق خارج گردد اختلافات سرحدی متعددی را از خود به ارث گذارد و با خروج از خلیج فارس، در نوار باریکی در ساحل جنوبی خلیج بیش از شش کشور و امارت ایجاد نمود و در رأس هر کدام یکی از شیوخ فاسد و جنایتکار و حلقه به گوش خود را قرارداد و بطور خیثانه و مضحکی آنچنان مرزهای مغشوش، نا روشن و درهمی برای آنان تعیین کرد که تا هنگامیکه بر همه ویا بعضی از این کشورها شیوخ احمق و خود خواه و سفله ای مانند شیخ شارجه یا امیر دویی حکومت میکنند شعله جنگ و برادر کشی بین ملل این قسمت کوچک خلیج مشتعل خواهد بود. جنگ صحرای اوگادین بین شمالی و ایتوبی و ارتیره و بسیاری دیگر از نقاط جنگ زده آفریقا و آسیا بیانگر همین سیاست امپریالیستی نفاق افکن و حکومت کن می باشد. خط دیورند و مسئله پشتون و بلوچ و اختلافات سرحدی مربوط به آب هیرمند که "شکر رنجی" هایی را بین حکومت ارتجاعی ایران و پاکستان و افغانستان ببار آورده است نیز از همین زمره "اختلافات" میباشد. همچنانکه دزد برای توفیق خود در دزدی، بازار آشفته میخواد و ماهیگیر آب گل آلود، امپریالیسم نیز برای بهره برداری هرچه آسانتر و بیشتر از کلیه منابع کشورهای دیگر، خواهان پراگندگی و تشتت نیروهای ملی و ضد امپریالیستی است. اختلافات مذهبی، قومی، زبانی، فرهنگی، نژادی و ملی که بطور مصنوعی از جانب امپریالیسم و سگان زنجیری آنها و نیروهای ارتجاعی و ضد خلقی اختراع و دامن زده میشود دقیقاً در خدمت هدف فوق است.

براساسات فوق بود که حکومت نادر و ظاهر و بخصوص داود مصمم شدند

هرچه بیشتر اختلافات قومی و ملی را دامن زده آتش آنرا بر خرمن خلقهای افغانستان و پاکستان که تازه خود را از یوغ انگلیس رهانیده بودند، بیفکنند. لذا با به اصطلاح پشتیبانی و دفاع از حقوق " خلق " ^(۱) افغان در حقیقت ستم افغان را بر سایر خلقهای افغانستان غسل تعمید داد. آنرا بر بیشتر وجوه زندگی اجتماعی بسط و تعمیم دادند.

حکومات ضد خلقی افغانستان بخصوص در دوران ده سالهٔ صدارت داؤد خانی، میکوشیدند از افغانها به عنوان چماق سرکوب برای کوبیدن اقوام غیرافغان استفاده کنند. بعنوان مثال در سال ۱۳۲۴ (۱۹۴۵) امریکا مبلغ ۲۰ میلیون دلار ظاهراً برای اصلاح امور آبیاری و سرکسازی با افغانستان داد که قسمت عمدهٔ آن و قروض بعدی امریکا به مصرف اعمار پروژهٔ وادی هلمند رسید. در اطراف مفید بودن و انقلابی بودن پروژهٔ مزبور بسیار گفته و نوشته اند، ولی مع هذا حقیقت امر یا در واقع علت اصلی انتخاب هلمند و ارغنداب برای با اصطلاح اصلاح سیستم آبیاری و زراعت، امکان دادن مردم جنوبی و کوچیها در نواحی مزبور بود. تا هم از آنها بعنوان عامل سرکوب کنندهٔ خیزشهای احتمالی مردم مناطق غرب و جنوب غرب و مرکزی استفاده کنند و هم کوچیها و مردم جنوبی را که به علت حرکت مداوم و سکونت در کوهستانهای صعب العبور غیرقابل کنترل هستند، تحت کنترل خود درآورند. پس از شکست پروژهٔ وادی هلمند و ارغنداب (در صفحات آتی نشان خواهیم داد که علت شکست پروژهٔ مزبور استفاده ها و فریبکاریهای امپریالیسم آمریکا و ایادی داخلی آن بود). که شکست امکان کوچیها و افغانها را در نواحی متذکره بدنبال داشت. تصمیم گرفته شد آنها را در نواحی شمالی کشور و در بین اقوام ازبک، ترکمن، تاجیک و غیره سکونت دهند. جریدهٔ انیس در سال ۱۳۳۰ (۲۵ و ۲۱ جنوری ۱۹۵۱) از تدوین قانون ناقلین (افغانهای نقل داده شده از سرزمین اصلی شان را ناقلین می گفتند) برای شروع سال ۱۳۳۱ تذکر داده است که تحت نظر و با حمایت ادارهٔ ناقلین و وزارت داخله اجرا میشده است. بی جهت نیست که امروز مردم پشتون در سراسر افغانستان حتی

۱- حکومت ارتجاعی پشتونها را بدون تفکیک طبقاتی خلق افغان یا قوم افغان مینامند.

در مناطق شمال غربی و غرب کشور، که هیچ رابطه تاریخی با قوم پشتون ندارند، پراکنده اند و همچون کسانی که در ملک پدری خود بسر میبرند، نبض اقتصادی محل را در دست دارند. در سراسر افغانستان میتوان مناطق افغان نشین را یافت که همچون مناطق یا شهرک های یهودی نشین اسرائیل ما بین جمعیت اعراب، بین اقوام غیر پشتون واقع شده اند و هیچ توجیه تاریخی مبنی بر سکونت دائمی آنها در آن مناطق وجود ندارد.^(۱) اینها همه به غرض دامن زدن به اختلافات قبیله‌ای و به پیروی از سیاست نفاق افکن و حکومت کن میباشد که از دوران سیاه نادری شدت فوق العاده ای یافت. انتقال ها و جابجایی های اجباری مزبور به قیمت خانه خرابی مردم محلی و گرفتن بهترین زمینها برای تازه واردین انجام یافت و خونهای بسیاری از طرفین بر سر این سیاست فاشیستی حکومتات ضد خلقی افغانستان ریخته میشد. حکومتات مزبور از پشتونها خاری ساختند و در بغل اقوام غیر پشتون وطن جای دادند. بد بینی ها و شک و تردید ها و دشمنی های سیاست مزبور تا هنوز و تا بسیاریا سالهای بعد ادامه خواهد داشت و این یکی از موانع مهم راه انقلاب رهاییبخش و متحدانه کلیه خلقهای افغانستان میباشد. لعنت بر استعمارگران و نوکران بومی آنان باد که این چنین خون مقدس ملیونها مردم زحمتکش و بی گناه را در بهای باده گساری و عیش و نوش و مفسده جوئیهای خود میپردازند. مرگ بر آنان باد!

حاکمیت قوم پشتون نمیتوانست در زمینه فرهنگی تبارز داشته باشد. در عقرب ۱۳۱۵ برای اولین بار تکلم و کتابت زبان پشتو برای مأمورین اجباری میشود. (در حالیکه زبان سایر اقوام از جمله ازبکی و ترکمنی از نگاه تاریخی و گرامری به مراتب بر زبان پشتو ارجحیت داشتند.) و آنها موظف میگردند تا در مدت سه سال به پشتو بگویند و بنویسند. انجمن ادبی که در سال ۱۳۰۹ تأسیس شده بود روز اول ثور ۱۳۱۶ به پشتو تولنه تبدیل گردید. تحول مزبور توسط سردار محمد نعیم وزیر معارف وقت و

۱- بنا بر مقدمه همین مبحث محل اصلی و تاریخی ملیت پشتون کوه های سلیمان واقع در شرق کشور بوده است.

چهرهٔ روباه صفت و مزور حکومت انجام شد. موصوف در سال ۱۳۱۷ رئیس پشتوتولنه شد و نقش فعال و عمده ای در توسعه و تعمیق ستم فرهنگی افغان بر سایر خلیقه‌های افغانستان داشت. وزارت معارف تقویت و توسعهٔ زبان پشتو را هدف اول خود قرار داد و آنرا زبان ملی گردانید. شوینیسیم پشتون تا بدان حدی رسید که درجراید و بخصوص سالنامه کابل اسامی و نامهای پشتو انتخاب و برای نامگذاری اطفال و غیره به مردم پیشنهاد میگردد. نام اصلی بسیاری از قرأ و محلات به نامهای پشتو تبدیل شد مانند، گشتاندن نام شاملان هرات به زرغون، کافر دره به پشتون وات، افشار نانک چی به اسپین کلی و غیره. ۹۰ انتشارات انجمن ادبی (پشتو تولنه) که قبلاً گفتیم بریاست محمد نعیم اداره میشد به زبان پشتو و درباره تاریخ ادبیات، قومیت و برتری نژادی قوم افغان بر سایر اقوام و نژادها بود. درین مقالات مطالب بسیاری برای به کرسی نشاندن نظریهٔ برتری قوم افغان جعل میشد و حقایق متعددی وارونه جلوه داده میشد. پس از تأسیس رادیو کابل (۱۳۲۰) تبلیغ شوینیسیم افغان ذریعهٔ رادیو تا حد بسیار زیادی تشدید گردید. مادهٔ ۳۵ قانون اساسی ۱۳۴۳ (۱۹۶۴) شعار میداد که "از وظایف دولت است که پروگرام مؤثر برای رشد و توسعهٔ لسان پشتو تهیه کند." روند فوق علیرغم یاهو گوئیهای باند ترکی - ببرک مبنی بر تساوی خلیقه‌ها تا هنوز ادامه دارد. تساوی حقوق خلیقه‌ها برای این نوکران سوسیال امپریالیسم جز به معنی پخش چند آهنگ و خواندن به لسان ملل غیرافغان نیست. آنهم خواندن هایی که همه در تمجید و تعریف از کودتای روسی باند خلق و پرچم است. در فرصتی دیگر به یاهو گوئیهای این سفله‌ها نیز خواهیم پرداخت.

ستم افغان تنها در زمینهٔ فرهنگی تشدید نشد، بلکه با رویکارشدن نادر خونخوار در حیطهٔ اقتصادی نیز به درجات فوق العاده تشدید گردید. شرکت های متعددی از فتودالها و تجار کمپرادوران پشتون تشکیل گردید و حکومت تسهیلات بسیاری را برای آنها قائل شد. بطور نمونه شرکت پشتون قندهار را مثال میاوریم. سرمایهٔ شرکت پشتون دو میلیون افغانی بود و اساساً برای فروش و صدور میوهٔ

قندهار تشکیل شد ولی بزودی در شقوق تورید پطروں، شکر، یخ سازی، صدور پنبه، ترانسپورت، نجاری ؛ خرید و فروش میوه کابل و غیره نیز فعالیت خود را تعمیم داد. این شرکت تنها در سال ۱۳۱۶ بالغ بر ۱۱۶۸۲۰۳۵۴ افغانی محصول گمرکی پرداخته است. (اصل سرمایه آن دو میلیون افغانی بوده است!) وقتی شرکتی تنها در یک سال بیش از نیم کل سرمایه خود محصول گمرکی میپردازد، طبیعی است که چند برابر سرمایه خود در یک سال مفاد خالص خواهد داشت. این چنین فعالیت وسیع و سود آوری جزبه کمک و لطف بی شائبه آنهائی که نبض و کنترل اقتصاد و زندگی کشور را بدست دارند، امکان ندارد.^(۱)



تبارز خارجی شونیسیم افغان، مسئله باصطلاح پشتون و بلوچ است. قرارداد دیورند یا خط دیورند یکی از بند های اسارت آور و مرگباری است که عبدالرحمن این وقاحت و دنائت مجسم، با پشتیبانی امپریالیسم انگلیس، ارتجاع داخلی و تأیید تزار روس بر خلقهای افغانستان تحمیل نمود.

در تمامی دوران عبدالرحمن، حبیب الله و نادر و ۱۲ سال حکومت ظاهرشاه هیچگونه سخن و مخالفتی با خط دیورند یا به بیان دیگر دلسوزی برای سرنوشت خلقهای پشتون و بلوچ وجود نداشت. ولی دفعته از سال ۱۳۲۴ مسئله ای بنام معضله خلقهای پشتون و بلوچ تولد یافت و دولتهای ارتجاعی افغانستان از همین سال تا به امروز برای آزادی تعیین سرنوشت خلقهای مزبور اشک تمساح ریخته و می ریزند. تو گوئی ظاهرشاه دفعته متوجه شد که خلقهایی به نام پشتون و بلوچ در آنطرف مرز شرقی اش زندگی دارند. (ولی او کور بود و افغانها و بلوچ های در بند افغانستان را که بغل گوشش بودند نمی دید؟!) لذا مصمم شد از آزادی تعیین سرنوشت آنها؟!

۱- نورمحمد تره کی منشی عمومی و صدراعظم حکومت به اصطلاح دیموکراتیک افغانستان دست پرورده و دست آموز شرکت مزبور است.

دفاع کند. همه میدانند که حقیقت جز این است. کجا دیده شده کسانی که با انواع وسایل و حیل نظامی - اقتصادی - سیاسی می کوشند توده های رنجبر و زحمتکش وطن خود را در تار و پود های مرگبار و فلج کننده ای اسیر گردانند. برای آزادی دیگران بکوشند؟ این نغمه سرائی های خبیثانه و رذیلانه انسان را به یاد افسانه پیر زال جادو گری می اندازد که با پذیرایی از اطفال خردسال و بی گناهی که می ربود، آنها را خوب می پروراند و چاق میکرد تا در روز موعود چاشت پرمرج و مصالحی از گوشت آنها برای خود تدارک ببیند. اگر داستان زال جادوگر افسانه ای بیش نیست، آرزوی طمع سیری ناپذیر امپریالیسم و سگ های زنجیری آن از جمله نادر و ظاهر و داود و تره کی واقعیت و حقیقت است. حقیقتی که تاریخ خلقهای مختلف جهان صدها نمونه و مثال آنرا در سینه دارد. قال مقال وقیحانه و دایه های مهربانتر از مادر شدن دولتها و حکومت افغانستان برای خلقهای تحت ستم پشتون و بلوچ نیز خارج از چوکات فوق نمیتواند باشد.

جنگ جهانی دوم و مشغولیت و درگیری نیروهای امپریالیستی در جنگ با یکدیگر از جانبی موجب برباد شدن و فتنای جان و مال صدها هزار نفر از توده های کارگر و زحمتکش جهان گردید و از جانب دیگر به دلیل کمتر شدن فشار و اختناق امپریالیسم بر مستعمرات (چون آنها در میدان های عمده جنگ درگیر بودند) خلق های مستعمرات فرصت یافتند تا متشکل شده و مبارزات آزادیبخش و ملی خود را اوج داده غالباً به پیروزی برسانند.

براساس همین روند مبارزاتی است که در طی و پس از جنگ جهانی دوم بسیاری از کشورها به استقلال رسیدند.^(۱) از جمله آنها هندوستان مستعمره انگلیس بود. توده های هندوستان تحت رهبری دو حزب کنگرس و مسلم لیگ (به رهبری

۱- چون اکثریت مبارزات آزادیبخش خلقهای مستعمرات در طی جنگ جهانی دوم و بعد از آن به رهبری بورژوازی و خرده بورژوازی انجام گرفت، اینگونه کشورها پس از دوران کوتاهی استقلال ملی، مجدداً و با شیوه های نو در تاروپود روابط مستعمراتی - نیمه مستعمراتی گیر آمدند

مهاتما گاندی و محمد علی جناح) که احزاب بورژوازی - خرده بورژوازی بودند موفق گردیدند در ۲۹ اسد ۱۳۲۴ " استقلال " خود را به دست آوردند.^(۱) دقیقاً از همین هنگام مسئله پشتون و بلوچ یا به اصطلاح این " تنها اختلاف سیاسی افغانستان و پاکستان " اختراع گردید. قبلاً گفتیم امپریالیسم با خروج اجباری خود از مستعمرات و مناطق تحت نفوذ، برای ایجاد نفاق و تفرقه بین ملل و خلقهای مستعمرات یا به بیان دیگر باز گذاشتن راه های بازگشت و مداخله خود، اسباب خانه جنگی ها را مصنوعاً ایجاد می کند و با تحریک عوامل و ایادی مزدور حلقه به گوش خود، خلقهای منطقه را به جان یکدیگر می اندازد تا از گرد باد و پریشانی و خانه خرابی حاصل از آن، خود به نوایی رسیده تا آنجا که میتوانند کیسه های گشاد خود را به انبارند. مسئله پشتون و بلوچ نیز از همین قماش اختراعات امپریالستی است. خلقهای پشتون و بلوچ، همچون خلقهای مختلف پاکستان و افغانستان، مانند برادران و خواهران هزاره، ازبک، پنجابی، سندی، بلوچ و افغان... خود در بند اسارت ظلم و ستم حکومت پاکستان و افغانستان هستند. تنها راه رهایی این خلقها، اعم از اینکه در افغانستان باشند یا در پاکستان، اتحاد و یک پارچگی و مبارزه تا پای جان با هرگونه ظلم و ستم و استثمار میباشد. و این جز از طریق پذیرفتن مارکسیسم - لنینسم که بحق تنها و تنها ایدئولوژی نجات بخش خلقها و توده های تحت ستم است امکان پذیر نیست.

آنهائیکه توده های خود را با هزاران نیرنگ و فریب در بند جاهلیت و پلیدی و استثمار نگه میدارند، چگونه میتوانند یا میخواهند خلقهای دیگر را آزاد کنند؟ دولتهای افغانستان و پاکستان و تمام آن ارتجاعیون و مفسدینی که کوشش دارند چهره های کریه و دندانهای خون آشام خود را زیر نقاب الفاظ و اکت های دروغین و باصطلاح مترقیانه و بشردوستانه مخفی دارند، بی کم و کاست از جمله همان پیرزال جادوگر

۱- در این سال هندوستان به دو کشور (دومینیون) هند و پاکستان تقسیم شد. این دو کشور اگر چه ظاهراً ازبند امپریالیسم انگلیس رستند ولی مجدداً و بلافاصله با عضویت در کامنولت پیوند های آنها با امپریالیسم حفظ گردید.

آدمی خوار هستند.

پس از ایجاد پاکستان، هر ساله مسئله پشتون و بلوچ به عنوان دست آویزی برای گرم نگهداشتن تنور اختلافات در منطقه از طرفی و منحرف کردن اذهان خلقهای در بند افغانستان و پاکستان از مبارزه برضد حکومت جابر وضد خلقی کشورهای مذکور از جانب دیگر، مورد استفاده قرار گرفته است. قال مقال های مصروعانه حکومت ظاهر و دولت سردار شاه محمود (در سال ۱۳۲۴ یعنی همان سال تشکیل پاکستان سردار شاه محمود عوض برادر خونخوار خود سردار محمد هاشم به صدارت رسید) و سردار داود سیه دل و غیره دولتهای افغانستان تا بدانجا رسید که بصورت یکی از اصول خدشه ناپذیر سیاست خارجی و داخلی افغانستان در آمد و بصورت دیوانه وار و حتی مضحکی بر آن تأکید میورزند. هر ساله مقالات و کتب تبلیغاتی متعدد و مزخرف و پوچی در این رابطه انتشار می یابد.

در سال ۱۳۲۹ کلاً در افغانستان ۳۸ کتاب چاپ و منتشر شد که ۱۱ عدد آن بطور اختصاصی به مسئله فوق می پرداخت و اکثریت بقیه هم از آن خالی نبود. در همین فضای با اصطلاح پشتون پروری بود که ظاهر شاه فرزند ششم خود محمد داود را بنام "پشتون یار" !! ملقب ساخت و درست به همین سبب بود که علیرغم سن بسیار کم او این طفل در اکثر مجامع و مجالس رسمی شرکت داده می شد. میزان صداقت و پیگری ظاهر شاه، این جلاد خلقهای افغانستان، هنگامی آشکار می شود که بیاد بیاوریم درست زمانی که مردم باجور ذریعه طیاره پاکستانی بمباردمان می شدند و اقوام کوکی خیل و افریدی برای رسیدگی به "فجایع استعمار چیان پاکستان" جرگه تشکیل داده بودند و جنایات "حکومت ظالم کراچی" را مورد اعتراض شدید قرار میدادند، ظاهر شاه درست در همان روز تشکیل جرگه و قتل پشتونهای باجور و سرحدی تلگرام تبریکه بمناسبت "روز پاکستان" عنوانی رئیس جمهور پاکستان به کراچی مخابره کرد (۳ حمل ۱۳۴۰ انیس). این است معنی دفاع از حقوق خلقها. جالب اینکه در همین آوان و در حالیکه حکومت افغانستان نسبت به اوضاع سرحدی

بی تفاوت بود، کاسیگین این روباه رویزونیست موقع را مغتنم شمرده به غرض دامن زدن هر چه بیشتر به آشوب، پاکستان را تهدید می کند که: "به دلیل نزدیکی سرحد اش (شوروی) به منطقه " نمیتواند نسبت به رویداد های مزبور بی تفاوت باشد!

در دوران صدارت داود یکبار دیگر و هر چه شدید تر بر آتش به اصطلاح پشتون پروری و دفاع از حقوق پشتون و بلوچ " دمیده شد. داود چهره ای بود که با تأیید و نظر موافق رویزونیست های روسی قدرت را به دست گرفت و در ضمن کسی بود که پس از سالها آموزش در جلاخانه نادری و هاشمی لیاقت خود را در سرکوبی جنبش های آزادی بخش توده ها به اثبات رسانیده بود. لذا موصوف از " مسئله " پشتونستان بمثابه یک حربه دو دم استفاده نمود که یک لبه آن متوجه حفظ منافع شوروی رویزونیست بود و لبه دیگرش جنبش توده های شهری (خرده بورژوازی) را که در آن سالها (سالهای ۱۳۳۰) بسیار اوج یافته بود منکوب میکرد. در اوایل حکومت داود بود که پاکستان میکوشید با پشتیبانی امپریالیزم آمریکا خط دیورند را جنبه رسمی و ابدی داده، پشتونستان را جزء جدایی ناپذیر خاک خود قلمداد نماید و در ضمن افغانستان تحت فشار های زیادی قرار داشت تا به اردوگاه " غرب " بپیوندد و این خود خطری بود برای شوروی. به این لحاظ بود که داود با دست آویز قرار دادن " مسئله پشتونستان " در سال ۳۴ (۲۹ مارس ۱۹۵۵) از رادیو نطقی بر ضد پاکستان ایراد نموده و آنکشور را تهدید نمود. روز بعد حدود ۱۵ هزار نفر سفارت پاکستان در کابل را چور کرده بیرق آنرا لگد کوب نمودند و صحنه های مشابهی در قندهار و جلال آباد در برابر کنسولگری های پاکستان خلق نمودند و بدنبال مظاهرات مزبور قوای افغانستان نیز تجهیز گردید و روابط دو کشور بسیار تیره شد. دعوا جلائی طرفین ادامه داشت تا اینکه بالاخره در اواخر پاییز همان سال با میانجیگری امیر مسعود ابن

عبدالرحمن شاهزاده سعودی و یکنفر نماینده مصر که به کابل آمدند افغانستان عذر خواهی کرده محمد نعیم شخصاً پرچم پاکستان را بر فراز سفارت آنکشور بر

افراشت . چون عوامل اصلی معضله (منحرف کردن اذهان توده ها از وضع مغشوش داخلی و گرم نگهداشتن آتش اختلاف در منطقه) کماکان وجود داشت، با وصف آشتی طرفین، داود از اخلاص و دخالت در پختونستان و اوضاع داخلی پاکستان خود داری نمی کرد . در ۱۵ نوامبر ۱۹۵۵ لوی جرگه را فرا خواند که سیاست خرابکارانه او را تأیید نمود . دلیل ظاهری و محکمه پسند داود برای اقداماتش این بود که، پاکستان با گرفتن کمک از امریکا توازن قوا بین پاکستان و افغانستان را به هم زده است و باید این وضع جبران گردد . براین اساس لویه جرگه فرمایشی اجازه " جبران " مزبور را به او تفویض نمود . همین بود که یک ماه بعد از لویه جرگه، یعنی در ۱۵ دسامبر بولگانین و خروشف زعمای شوروی ضمن گردش در آسیا به ملاقات رسمی وارد افغانستان شدند . رهبران جدید شوروی (پس از مرگ رفیق استالین) که خواستار تشدید اختلافات دول آسیا بودند تا آب به آسیاب خود بریزد، صریحاً پشتیبانی خود را از داود اعلام داشتند و کمکهای زیادی را به او وعده دادند . از جمله کمک صد میلیون دلاری که برای اولین بار در تاریخ، افغانستان موفق شد چنین مبلغ کلانی از یک کشور خارجی بدست آورد . (قبل از ملاقات مذکور کل کمک کشور های کمونیست به افغانستان حدود ۱۴ میلیون دلار بود !! تا این هنگام کمکهای امریکا بر شوروی فزونی قابل ملاحظه ای داشت .) گرفتن وام فوق الذکر و سایر کمکهای شوروی به افغانستان و قبول اقتصاد پلان گذاری شده و غیره که همه نشان از گرایش دولت داود بطرف شوروی داشت، طبعاً نمیتوانست مطبوع طبع زعمای امریکا واقع گردد . لذا به اشکال مختلف مورد تهدید امریکا قرار گرفت و روابط به مرور سرد شده میرفت تا جاییکه ایزنهاور رئیس جمهور وقت امریکا نامه ظاهر شاه را که در مورد امور پاکستان بود بکلی بی جواب گذاشت (اواخر سال ۱۹۵۵) و ژرژلیخافسکی وزیر امور خارجه امریکا در کتاب تاریخ خاورمیانه چنین تهدید کرد " ... این بازی دو دوزه و ایجاد رقابتی که در قبول کمکهای مالی و فنی شوروی صورت میگیرد از لحاظ روانشناسی عمل خطرناکی است و در مبارزه خاور و باختر گستاخی بعضی ملل را بیشتر خواهد نمود

(؟!)" و "دولت افغانستان با قبول کمک شوروی و مبارزه با پاکستان در اموری که در نظر هر شخص دور اندیش از مسایل درجه دوم محسوب است با استقلال و حیات خویش بازی میکند ." (لازم بیاد آوری است که امریکا و پاکستان در پیمان بغداد هم پیمان بودند و میکوشیدند افغانستان را نیز به آن بکشند .) داود که در سیاست " گدایی گری " خود موفق شده بود بلافاصله پس از خروج رهبران شوروی در مصاحبه مطبوعاتی بر " بیطرفی " خود تأکید نمود و از حمله به پیمان بغداد خود داری کرد . بله، تهدیدات مؤثر واقع شد و افغانستان دسترخوانی شد که دولت و حکومت فامیل وطن فروش نادری " بیطرفانه " ناظر چور و چپاول آن از طرف امپریالیزم و سوسیال امپریالیزم بودند . در تمام دوران اشتعال " مسئله پشتونستان " شوروی رویز یونیستی استوار ترین پشتیبان دولت های افغانی یا در واقع پیگیر ترین و مصر ترین آتش بیارِ معر که بوده است . همچنان که قبلاً انگیزه شوروی امپریالیستی در دامن زدن اختلاف مزبور به هیچ وجه ملهم از اندیشه والای مارکس و لنین مبنی بر حق تعیین سر نوشت خلقتها توسط خود خلقتها و بدون هیچ قید و شرط نبود، بلکه رهبران خاین شوروی قصد داشتند و دارند که با تجزیه پاکستان و ایجاد پشتونستان دست نشانده خود شان از طرفی موقعیت امریکا، امپریالیست رقیب خود را، تضعیف کرده و از جانب دیگر رؤیای خود را مبنی بر محاصره چین به حقیقت پیوند دهند. البته رؤیای دیرینه پطر کبیر، تزار قهار روسی را نیز نباید از نظر دور داشت و آن دسترسی به آب های اقیانوس هند است که امروز اهمیت صد چند نسبت به دوران تزار یافته است . ناوگانهای نظامی و اقتصادی سوسیال امپریالیست های روسی سراسر اقیانوس های دنیا را می پیمایند و در شمال بحر هند از خلیج فارس تا سواحل هند پایگاه مطمئن ندارند (جز بصره بندر عراقی در منتهی علیه خلیج) که این البته برای آنها بسیار توهین آمیز است بخصوص که توجه کنیم بنادر کراچی، عباس، شاهپور، آبادان، چاه بهار، بحرین، شیخ نشین های خلیج، دیوگارسیا بطور کامل در اختیار امریکا یا متحدین آن میباشد . خلاصه گوئیم، حقوق و جان و مال و ناموس و همه چیز مردم زحمتکش و رنج دیده پشتون و

بلوچ وجه معامله رقابت و کشمکش و زد و بند بین امپریالیست های روسی و غربی است. و اجرا کنندگان و واسطه های این معامله نیز دولت های فاشیستی و ضد خلقی پاکستان و افغانستان میباشند. بی جهت نیست که زعمای شوروی در هر صورت (از جمله در سفر ۸ جوزای سال ۱۳۴۶ نیکولای پادگورنی به کابل) از موقع خرابکارانه افغانستان در مسئله دفاع می کنند و امپریالیست های غربی نیز با انواع و اقسام حیل مانند وعده و وعید ها و فشارهای اقتصادی و سیاسی چه مستقیماً و چه توسط عمال خود مانند شاه ایران و امرا و شیوخ عرب میکوشند افغانستان را به جرگه خود بکشند و او را وا دارند به بهای مورد قبول، خلقهای پشتون و بلوچ را بفروشند. تا کنون شوروی بهای بیشتری پرداخته و تا کنون برنده او بوده تا آینده چه پیش آید...^(۱)

در ادامه همین مداری گری و چشم بندی است که میدان پشتونستان، روز ملی پشتونستان، مجمع پشتونهای مقیم کابل، تراوشات بیمارگونه و مهملات شعر گونه "آزاد مردان و آزاد زنان" ریش و بروت دار پشتون و پشتون دوست تولد می یابند. در حالیکه مردان غیور و دلیر و فرزندان راستین پشتون و بلوچ در کوهستان های صعب العبور و مناطق بد آب و هوای افغانستان، محروم از کوچکترین وسایل ضروری زندگی به اصطلاح "زندگی" می کنند. دولتهای افغانستان وقیحانه و ردیلانه نعره پشتون دوستی و پشتون خواهی سر میدهند، در حالیکه مرگ و میر ناشی از عدم تغذیه صحیح و نبودن وسایل درمانی و صحتی، یکی از عادی ترین و عامترین مسایل روزمره پشتونها و افغانهای زحمتکش است. شاعران و ادیبان جیره خوار پشتون در

۱- حزب عوامی ملی به رهبری خان عبدالولیخان نیز نه به نیت آزاد کردن خلق پشتون، بلکه بمنظور کمایی اعتبار و نفوذ و در نتیجه کسب امکانات اقتصادی برای طبقه فیودال پشتون عمل میکند. برای رسیدن به این هدف او میخواهد بر دریایی از خون و کوهی از اجساد زحمتکشان پشتون تخت مرمین و کاخ عاج خود را بنا نهد. در این رابطه، او ناگزیر است در میدان مبارزه بین امپریالیستها با گرو گذاشتن جان و مال و ناموس و وطن پشتونها از این یا آن امپریالیست در برابر دیگران کمک بگیرد. فعلاً که کفه خائنین کرملین نشین می چربد. البته این اولین بار نیست که رژیم به اصطلاح سوسیالیستی شوروی با سیاه ترین، سفاک ترین و کهنه ترین نظام، نظام فیودالی از در سازش در آمده است.

ازاء نان و شرابی که میگیرند، قطعه ها و شعر های غرا و طویل در مجالس فرمایشی و عوامفریب می سرایند، در حالیکه بیش از ۹۵ فیصد خلق پشتون و بلوچ مقیم افغانستان از کوچکترین امکانات سواد آموزی و پرورش علمی محروم هستند . آنها از نگاه مرحله تاریخی در مراحل اولیه رشد جوامع انسانی قرار دارند و نه تنها هیچگونه کوششی برای رهانیدن آنها از این اوضاع اسفناک نمیشود، بلکه این مدعیان جنایت پیشه و خونخوار دفاع از حقوق خلقهای پشتون و بلوچ، هر گونه حرکت مترقیانه این خلقها را به وحشیانه ترین و فاشیستی ترین طریق منکوب می کنند . جای دارد خلقهای قهرمان و دلیر پشتون و بلوچ با اتحاد رزمنده با سایر خلقهای زیر ستم افغانستان، متحد و مشترکاً آنچنان آتشی بپا کنند که نسل این جانیان پر مدعا، داود ها، ظاهر شاه ها، و اعوان و انصار آنان باند خلقیهای ضد خلق را برای ابد از صحنه گیتی براندازند . آنچنان آتشی که روح پلید عبدالرحمن، حبیب الله، نادر و داود این دانه های تسبیح وقاحت و بیشرمی را برای همیشه از ذهن و فکر خلقهای افغانستان بزدايد . جای دارد که خلقهای افغانستان، بر ویرانه ها و خاکسترهای کاخ ها و قصرهای خونخواران متحداً و دست در دست یکدیگر با سروش پُرطنین آزادی، دنیای برادری و برابری، دنیای شگوفایی و استقلال کار و اندیشه را بنا نهند . دور نباشد آن روز!

۳- روند اقتصادی تبدیل افغانستان

به کشوری نیمه مستعمره - نیمه فیودال

سیستم یا نظام یا اقتصاد فیودالی در سیر طبیعی و کلاسیک تبدیل خود به اقتصاد سرمایه داری یا اقتصاد کالایی ناگزیر از کانال ایجاد بازار کالا (مبادله اجناس و محصولات) که عمدتاً حاصلات فئودالی هستند در برابر پول، ایجاد کارگاه ها و مانوفاکتور ها تحکیم و توسعه بیشتر بازار کالا، تغییر و تحولات در شیوه های تولید، ایجاد مؤسسات زراعتی - صنعتی و فابریکات صنعتی و باز تحکیم و توسعه هر چه بیشتر اقتصاد کالایی و بازار پولی (و راهیابی و توسعه معاملات تجاری از طرف اسناد و اوراق بها دار از قبیل چک، حواله ها و غیره در عوض پول) تغییر ماهوی در شیوه ها و روابط تولیدی مجبور کند که بالاخره به تحکیم و جانشینی انقلابی اقتصاد سرمایه داری عوض اقتصاد فیودالی منجر می شود.

مراحل فوق چهار چوکات و خصوصیات عمده مسیر حرکت فئودالیزم به سوی سرمایه داری به طور کلی و بسیار خلص، میباشد.

شکی نیست که این مسیر دارای تپه و کتل ها، دریا ها و کوه های بسیاری است که هر کدام موجب کند شدن یا سرعت بخشیدن و گاهی انحرافها، توقف ها و تداومهای رهروان راه سرمایه داری میشوند. ولی مع الوصف منزلگاه ها خارج از منازل فوق نیست، حتی اگر در ظاهر و ابعاد آن ها تفاوت هایی به چشم آید که البته ماهوی بوده نمیتواند.

همان طور که در آغاز مقال اشارت رفت، راه مزبور، طرق طبیعی و پایان کلاسیک درام فیودالیزم بود، آنطور که مارکس و انگلس پیش بینی کرده بودند. این همان

راهی است که کشور های اروپایی و تا حدودی امریکا و بعد تر و با اندکی تفاوت ژاپن، پیمودند .

امروز دیگر راه فوق مدتهاست متروک شده است . راهروان قبلی راه مزبور، یعنی کشور های سرمایه داری - امپریالیستی اروپا، امریکا و ژاپن در عقب سر خود چاله ها، راه بندانها و موانع بسیاری را ایجاد کرده اند تا عبور از آن راه را برای " دیگران " عملاً غیر ممکن نمایند . در این خواست موفق نیز شده اند . هدف امپریالیست ها از تخریب مسیر کلاسیک تکامل فیودالیزم به سرمایه داری این است که حور و پری و جویهای شیر و میوه های طلایی " بهشت سرمایه داری " (اشتها آورترین آنها ایجاد حداکثر ارزش اضافی و انباشت مداوم و بیشترین حد سرمایه است) را در انحصار خود داشته باشند.^(۱)

امپریالیست ها نهایتاً آنقدر بر برادر زاده های خرد و بیچاره خود و حرامزاده (سرمایه داران کمپرادور) خود لطف دارند که آنها را از راه های غیر مشروع (نسبت به راه کلاسیک و عادی) کوره راه های مورد تردد راهزنان و جانیان شب رو، به دروازه های بهشت موصوف برسانند تا شاید پس مانده ای از خان گسترده خدایگان سرمایه نصیب شان گردد .

امروز تنها راه رسیدن به سرمایه داری، همین کوره دزدان شبگرد می باشد . راهی که اجباراً از چاله کلان و عفن " نیمه مستعمره - نیمه فیودال " میگذرد . پویندگان این راه نیز، همچنان که در خور این مسیر آلوده و مریضناک است، جز خدمتگذاران و سگان نگهبان قافله سالاران سرمایه داری، این امپریالیست های خونین دندان نخواهند بود .

۱- به بیان دیگر امپریالیست ها با منحرف کردن جوامع فیودالی و مستعمرات از ارتقاء کلاسیک به سرمایه داری میکوشند سلطه استثمار و استعمار گرانه خود را بر آنها جنبه دایمی داده آنها را بصورت حوزه های تدارکاتی و بازارهای فروش ابدی برای دوران سرمایه های رو به از دیاد خود در آورند.

مرحله نیمه مستعمره - نیمه فیودالی، یک مرحله عبوری و گذرا است به مرحله سرمایه داری وابسته و خدمتگذار به امپریالیسم. میگوییم مرحله عبوری و گذرا. این به هیچ وجه در بر گیرنده مدت زمان معین و مشخصی نیست. مرحله مزبور بنا به ضرورتها و ایجابات سرمایه داری امپریالیستی و شرایط و امکانات اجتماعی - اقتصادی محلی میتواند کوتاه یا بلند مدت باشد.

سرمایه داری برای آب کردن کالا های خود از طرفی و استفاده از امکانات محلی، اعم از مواد خام، نیروی کار، انرژی، الویتهای صحنی و زیستی و خواستههای سیاسی از جانب دیگر، نیاز به یک سری امکانات و شبکه های تسهیلاتی دارد. این امکانات و تسهیلات عمدتاً عبارت اند از سرکها، وسایل مخابراتی، سروی و استخراج معادن، تعلیم و تربیه نیروهای کار، ایجاد انگیزه های مصرفی بین خلقهای مستعمرات، ایجاد دولت بوروکراتیک (در نهایت دولت بوروکرات - تکنوکرات) وابسته و بالاخره تبلیغ و تلقین آنچنان فرهنگ یا زمینه فرهنگی ای که دست اندازی های امپریالیستی را توجیه کند و یا حداقل بی تفاوتی خلقها در برابر جور و چپاول امپریالیسم و ایادی داخلی آنها را در بر داشته باشد.

سرمایه داری امپریالیستی هیچگاه نخواهد توانست با حفظ فیودالیسم، به عنوان یک ساخت منسجم و بی خدشه به امکانات فوق دست یابد. بنابراین امپریالیسم ناگزیر از مبارزه با فیودالیسم است. نابودی فیودالیسم به وسیله امپریالیسم^(۱) ماهیتاً با نابودی فئودالیسم توسط نیروی انقلابی خلق و بورژوازی انقلابی تفاوت دارد. خلقهای انقلابی فئودالیسم را به طور تام و تمام و همه جانبه، به عنوان یک سیستم، به عنوان یک ساخت اجتماعی - اقتصادی - فرهنگی - سیاسی، یکدم، قاطعانه و برای همیشه ریشه کن میکند. همچون دهقانی که درخت مریض، بیحاصل و مضر خود را با

۱- هر کجا صحبت از امپریالیسم است، در بر گیرنده سوسیال امپریالیسم نیز میشود. چون این هر دو اساساً و ماهیتاً شیوه های همگونی را در چپاول خلقها بکار میبرند. سوسیال امپریالیسم دشمنی علنی تر با فیودالیسم دارد که این به هیچ وجه نمیتواند نشانه انقلابی بودن آن باشد.

تمام زوایدش نابود میکند تا بجای آن نهال، درخت یا دانه مفیدی را رزق کند. ولی بالعکس امپریالیسم ضمن مبارزه مرحله به مرحله ای با جنبه های دست و پا گیر فیودالیزم (دست و پا گیر برای رشد سرمایه داری وابسته) مثل شیوه های تولیدی، بازار و اقتصاد خود کفایتی، آن جنبه های فیودالیزم را که به حال خود مفید یابد، بخصوص جنبه های استثمار گرانه و فرهنگی آنرا، حفظ میکند.

در حقیقت، سرمایه داری امپریالیستی در رابطه با فیودالیزم همچون طبیبی است که " پدرکلان " مریض، محتضر و بی هوش و مردنی فامیل را به زور انتی بیوتیک ها و مُسکِن ها حفظ میکند تا سایه مهیب و هیبت " پدرکلان " همچنان بر سر فامیل گسترده باشد. علیرغم اینکه وجود پدرکلان موجب آزار و تکلیف و خانه خرابی فامیل شود. در مورد حفظ فیودالیزم (پدرکلان سرمایه داری) البته انگیزه حفظ آن نه وابستگی های عاطفی و فامیلی بل سود و چپاول اقتصادی میباشد.

بنابر این امپریالیسم می کوشد تا ابتدا با ایجاد بازار های پولی به تخریب تدریجی اقتصاد خود کفایتی فیودالی پردازد و زمینه را برای فروش کالا های خود مهیا نماید^(۱) پس از آن به ایجاد و توسعه رشته های تجارتی و ربایی (سود خواری) از قبیل شرکت های صادراتی - وارداتی، بانکها، شرکت های بیمه، ترانسپورت های حمل و نقل زمینی و هوایی و غیره می پردازد و سپس به ایجاد صنایع واسطه ای، تعمیراتی، مونتاژ و صنایع تکمیلی مبادرت میکند^(۲) رشته های تجارتی - صنعتی فوق همگی ضمن تسهیل بهره برداری های امپریالیستی و مزورانه سرمایه داری جهانی و عوامل وطن فروش و بومی آنها، استثمار و روابط فیودالی را برای مدتی نه کوتاه (مدتی که لازم است تا سرمایه

۱- در رشد کلاسیک سرمایه داری تخریب بازار خود کفایتی به طبع و پا بپای ایجاد مونوفاکتور ها و فابریکه ها انجام می یابد نه مانند کشورهای وابسته بطبع رشد کمپرادور و تجار وارد کننده اموال مصرفی امپریالیستی.

۲- مراحل فوق با دیوار چین از هم جدا نشده است و نمیتوان برای آنها مرز کاملاً مشخص قایل شد. در یک مقطع زمانی میتوان همه کوشش های فوق را مشاهده نمود. ولی معهذاً در هر زمان یکی از آنها عمده است.

داری کمپرادور بر کشور تسلط یابد) تقویت میکند. تقویت مزبور اساساً به لحاظ جلوگیری از رشد بورژوازی انقلابی و در نتیجه سلطه بورژوازی انقلابی و مستقل میباشند. تخریب اقتصاد خود کفایتی توسط اقتصاد کالایی و در نتیجه توسعه بازار فروش داخلی، صادرات مواد زراعتی - معدنی و تولیدات صنایع دستی سنتی، مستقیماً موجب تشدید فشار فیودالها بر دهقانان، مزدوران، کارگران معادن، تولید کنندگان خانگی و شاگردان کارگاه ها می شود.^(۱) پا به پای طی پروسه فوق، امپریالیسم برای احتراز از ایجاد و رشد یک بورژوازی ملی، شدیداً میکوشد از ایجاد صنایع پایه ای و زیر بنایی لازم و ضروری برای تحکیم و حاکمیت اقتصاد مستقل و قایم بذات سرمایه داری پیشگیری کند. بدیهی است که پیشگیری مزبور عدم رشد و یا سرکوبی بورژوازی ملی را پی آمد خود دارد. یا به بیان دیگر، لازمه پیشگیری مزبور، سرکوبی و محدود نمودن بورژوازی ملی است.

بنابر آنچه در فوق آمد، دو نظریه ساده انگارانه خود به خود مردود و غیر واقعینانه خواهد بود. اول تصور ساده دلانه و محافظه کارانه بورژوازی ملی و خرده بورژوازی که گمان میکنند میتوانند با اتکاء به " قدرت های سرمایه داری خارجی " بهشت سرمایه داری غرب و ژاپن را برای خود به وجود آورند. مثال اینان آن دخترک شیر فروش است که کوزه شیر بر سر در راه ده به شهر با خود فکر میکرد که شیر خود را به قیمت بسیار خوب میفروشم، از پول آن کالای بسیار مقبول می خرم و روز میله عنعنوی آنرا پوشیده از پیش خانه " خان " که پسر بسیار مقبول و خوش هیکی دارد تیر می شوم. او از کلکین مرا می بیند و من برای اینکه در نظر او بهتر جلوه کنم، " اینطور " چرخ میخورم!! چرخیدن همان و چپه شدن کوزه همان و لت و کوب پدر و گرسنگی خوردن فامیل همان!!

بورژوازی ملی و خرده بورژوازی افغانستان باید بدانند و از کشور های دیگر نظیر

۱- برای مطالعه بیشتر به کتاب انحطاط فیودالیسم نوشته موريس داب.

ایران، مصر، سوریه، کوریای جنوبی، هونگ کونگ، ... درس بگیرند که آنها هیچگاه نمیتوانند ژاپن یا امریکا یا کشور های اروپایی شوند. آنها هیچگاه نخواهند توانست با اتکاء به امپریالیسم، سرمایه داری مستقل ایجاد نمایند، هیچگاه....

نظریه ذهنگرانه و واهی دیگر اینست که کشور های نیمه مستعمره - نیمه فیودال هیچگاه و از هیچ راهی نخواهند توانست به "سرمایه داری" برسند. پیروان نظریه فوق تصور میکنند که امپریالیسم هیچگونه تضادی با فئودالیسم ندارد. یا اینکه امپریالیسم میتواند، یا حتی بهتر میتواند در یک جامعه فئودالی به حد اکثر منافع استثمار گرانه خود برسد. نتیجه منطقی و غیر قابل گریز تئوری فوق این است که باور داشته باشیم که سرمایه داری و فئودالیسم هیچ تضاد اساسی با هم ندارند و میتوان در بطن نظام فئودالی، بهره برداری به شیوه سرمایه داری نمود. امروزه همه گان، هر که حتی اندکی با مسایل اقتصادی - اجتماعی آشنا باشد بطلان منطق فوق را باور دارد. همانطور که در فوق مختصراً اشاره شد، امپریالیسم (که بالاترین مرحله سرماییداری است) برای ایجاد امکانات بهره برداری و استثمار به حد اکثر ناگزیر است فئودالیسم را از میان بردارد. این نوع از بین بردن یا نابودی، در حقیقت شکل مسالمت آمیز گذار فیودالیسم به سرمایه داری میباشد. چیزی که بنابر محتوای ضد انقلابی و ارتجاعی آن، غایتی ارتجاعی و ضد خلقی دارد. یعنی سرمایه داری وابسته. این است تفاوت اساسی و بسیار مهم عبور مسالمت آمیز فئودالیسم به سرمایه داری با شکل انقلابی آن، آنچنانکه غرب و ژاپن بپمودند. این شکل عبور، یعنی تحکیم سرمایه داری پس از یک انقلاب، دیگر نمیتواند جایی در سیر تکاملی جوامع معاصر داشته باشد. سالهاست که شیوه رسیدن به سرمایه داری، سرمایه داری مستقل و ملی، مترود و غیر عملی شده است. امروز فقط دو راه وجود دارد: یا تبدیل شدن به زائیده سرماییداری جهانی (اعم از اینکه سرمایه داری غربی بر اساس مالکیت خصوصی باشد یا سرمایه داری دولتی و بوروکراتیک سوسیال امپریالیستی) که معنای دیگرش وطن فروشی و خیانت به خلقهای وطن است. یا ایجاد جبهه متحد از کلیه نیروهای انقلابی خلق با هر ایدئولوژی

ای که هستند و دست یازیدن به یک انقلاب توده‌ای که هست و بود امپریالیسم و نوکران داخلش را بسوزاند و نابود کردن کامل عیار و همه جانبه امپریالیسم و گذار به سوی سوسیالیسم که سر نوشت محتوم کلیه کشور های نیمه مستعمره - نیمه فیودال است . این راه، راه انقلابیون واقعی است . را کمونیست‌ها است. شوروی امپریالیستی و نوکران رنگارنگش پویندگان راه اول هستند . آنها را بشناسیم و قاطعانه با آنها مبارزه کنیم ! پیروز باد راه دوم، راه انقلاب، راه خلقها، راه سوسیالیسم !

برای حسن ختام بحث فوق، جمع بندی رفیق مائوتسه دون را از خصوصیات جوامع نیمه مستعمره - نیمه فیودال در زیر می آوریم . خصوصیات مزبور ویژگیهای عام و کلی جوامع مذکور میباشد نه شرایط مشخص آنها .

۱ - اساس اقتصاد طبیعی خود کفایتی دوران فئودالی ویران شده است، ولی اساس نظام استثمار فئودالی، استثمار دهقانان به وسیله مالکان ارضی، نه تنها دست نخورده باقی است، بلکه با پیوند با استثماری که توسط سرمایه کمپرادور و ربایی صورت میگیرد، بطور روشنی در زندگی اقتصادی ... تسلط دارد.

۲ - سرمایه داری ملی چین تا حدودی تکامل یافته و نقش نسبتاً بزرگی در زندگی سیاسی و فرهنگی ایفا کرده است . ولی سرمایه داری مذکور بشکل اساسی اجتماعی - اقتصادی ... مبدل نشده و هنوز بسیار ضعیف است و قسمت اعظم آن کم و بیش به امپریالیسم خارجی و فئودالیسم داخلی کشور مربوط است .

۳ - حکومت استبدادی امپراطور ها و اشراف واژگون شده است ولی ابتدا سلطه میلیتاریستی و بوروکراتیک طبقه مالکان ارضی و سپس دیکتاتوری بلوک (؟) دیده شود) طبقه مالکان ارضی و بورژوازی بزرگ جایگزین آن گردیده .

۴ - امپریالیسم نه فقط جریان های حیاتی، مالی و اقتصادی ... بلکه قدرت های سیاسی و نظامی کشور را نیز زیر کنترل قرار داده است .

۵ - از آنجا که چین زیر سلطه کامل یا جزئی بسیاری از دول امپریالیستی قرار داشته و از آنجا که چین مدتهاست در واقع تجزیه شده است و بلاخره به علت بزرگی

سرزمین آن (در مورد افغانستان کوهستانی بودن) از نظر تکامل اقتصادی - سیاسی - و فرهنگی وضع فوق‌العاده ناموزونی در آن مشاهده می‌شود .

۶ - توده‌های وسیع خلق چین و قبل از همه دهقانان در اثر یوغ دوگانه امپریالیسم و فیودالیسم و به وسیله و در اثر حمله وسیع امپریالیسم ژاپن، روز به روز فقیرتر می‌شوند و حتی بسیاری از آنان خانه خراب می‌گردند .

آنها در گرسنگی و سرما بسر می‌برند و از هرگونه حقوق سیاسی محرومند . به ندرت ممکن است در جای دیگری از جهان به یک چنین فقر و عدم آزادی که خلق چین (بخوانید افغانستان) بدان دچار است برخورد .^(۱) در زیر میکوشیم روند اقتصادی تبدیل افغانستان به کشوری نیمه مستعمره - نیمه فیودال را در رشته‌های سرمایه‌ریایی - تجارتي - واسطه‌ای نشان دهیم .

الف - سرمایه‌های ریایی و تجارتي :

یکی از مهمترین و در عین حال آسان‌ترین و مطمئن‌ترین و سودآورترین راه‌های مال‌اندوزی و پولدار شدن، ربا خواری و یا سود خواری است . اساس ربا خواری بر موقعیت‌شناسی و بی‌رحمی سود خوار متکی است . یعنی شخص سود خوار بایستی درک کند که مشتریان او تا چه حد محتاج و درمضیقه هستند و بر مبنای نیاز فوری آنها به پول، به ایشان قرض داده و بسته به فوریت و مبرمیت احتیاج آنها سود هنگفتی بر آن ببندد . افراد و اشخاص نیازمند نیز بسیار فراوانند، عده‌ای مریض رو به موت دارند که جان او در گرو پول دوا و داکتر است، بسیاری از دهقانان نیز بر اثر خشکسالی یا سیل یا زلزله و سایر بلیه‌ی خدایی و یا از ظلم و جور بیش از حد بادران خود و یا احجافات متعدد حکومت مرکزی و عمال محلی آنها و غیره و غیره محصول خود را از دست داده‌اند و یا مجبورند برای برآوردن هوسها و مظالم بادران مرکزی و محلی، محصول خود را، یعنی قوت و لاقوت و هست و نیست خود را به ثمن بها

بفروشند و برای تهیه حداقل نیازهای خود صرف آنقدر که نمیرند و امسال را به سال آینده پیوند دهند دست نیاز بسوی سود خواران، که معمولاً در این مواقع حی و حاضر هستند، دراز کنند. بسیاری دیگر نیز به دلایل مختلف اعم از مفلس بودن، دادن رشوت برای رفع گرفتاریهایی که اغلب مصنوعاً برای آنها تولید شده و غیره و غیره نیاز به پول دارند.

در چنین شرایطی که برای سود خواران همچون بهشت برین است، ربا خواری به صورت حرفه مهم و پر مفادی در میآید.

ربا خواری از اعصار پیشین وجود داشته و حتی در دوران برده داری، بودند بازرگانانی که از طریق زد و بند ها با حکومت برده داری و دادن حق و حساب به آنها دست شان در چور و چپاول خلقهای زحمتکش و تهی دست باز گذاشته شده بود و از همین درک مالها اندوختند و برده ها خریدند و قصرها آباد کردند. ولی هیچگاه ربا خواری همچون دوران سرمایه داری بصورت یک سیستم کاملاً منسجم و علمی و با کار برد های وسیع به سویه جهانی تبارز نیافته بود.

امروز بانکداری، که نوع علمی و تکامل یافته ربا خواری دوران برده داری و فئودالی است، به صورت یکی از مهمترین رشته ها و به قولی یکی از رشته های صنعتی سرمایه داری تبدیل شده است. بطوریکه گول های بی شاخ و دم سرمایه داری مالی و ربایی میتوانند با اشاره چشمی حکومت متعددی را ساقط کرده و نوکران زر خرید خود را عوض آنها مقرر دارند.^(۱) آنها که در اثر سالها غارت و چپاول و مکیدن قطره قطره خون خلقهای جهان و از درک رویه رویه پیرزنان، کارگران زحمتکش، مردم محتاج در حال مرگ به چنین قدرتی رسیده اند میتوانند جهت اصلی حرکت بسیاری

۱- یهودان از ازمئه قدیم بی رحمتترین و عمده ترین ربا خواران بودند (در یهودیت ربا خواری جایز است)، امروز نیز ایشان نبض بزرگترین بانکها را در اختیار دارند و فاشیستی ترین شیوه ها را بکار میبرند. پشتیبانان اصلی اسرائیل همین بانکداران یهودی هستند که در سراسر دنیا پراکنده اند. در افغانستان تا چندی پیش سرای شاهزاده مرکز عملیات بانکی سنتی و در دست یهودیان بود.

کشور های جهان را تعیین کنند . بسیاری نمونه اینگونه کشورها و اینها اکثراً کشور هایی هستند که بر آنها خرده بورژوازی یا بورژوازی خوش باور و ساده لوح حکومت می‌راند . اینان عوض اتکاء بر نیروهای خلقهای انقلابی خود، چشم امید به اصطلاح ابر قدرت ها دوخته و به بازیهای دیپلماتیک و شعبده بازیهای سیاسی می پردازند و می پردازند .

سرمایه داری مالی یا ربایی پس از جنگ جهانی اول و بخصوص پس از جنگ جهانی دوم سرطان وار رشد نمود و شاخ و پنجه خود را در سراسر گیتی پهن کرد . در کشور ما نیز این پروسه بدو از دوران نادرشاه آغاز یافت که به مرور تشدید شده می‌رود .

در ۴ دلو ۱۳۰۹ شرکت سهامی انحصار صادرات و واردات با پنج میلیون سرمایه (۵، ۴ متعلق بدولت) تاسیس گردید . در جمله و ظایف این شرکت ضرب سکه و امور بانکی نیز شامل بود . شرکت مزبور در ۲۸ سنبله ۱۳۱۱ تجدید تشکیلات یافته و در سرمایه آن ۷۰ فیصد افزودی بعمل آمد (از ۵ میلیون به ۳۵ میلیون رسید) که سی فیصد آن از حکومت بود و به اسم شرکت سهامی افغان مسمی گشت . افزایش سرمایه خصوصی از ۱۰، به ۳۰، بیانگر نفوذ روز افزون سرمایه داری خصوصی است . طبعاً سرمایه خصوصی مزبور متعلق به خاندان شاهی و کمپرادور ها بود که به سبب داشتن ارتباطات دولتی و خارجی موفق شده بودند از راه های غیر مشروع سرمایه هنگفتی بهم زنند .

شرکت سهامی افغان تنها به امور بانکی و ربایی اکتفا نکرده، بین آزادی های بی حد و حصری که در استثمار و مکیدن اندک خون باقیمانده در رگهای خشکیده خلقهای افغانستان داشت، کوشش مینمود در هر زمینه سود آوری که درک داشت دخالت نماید . بطوریکه بزودی انحصار تورید پترول، قند و شکر، موتر و پرزه جات آن، امور ترانسپورتی و صدور سی فیصد پوست قره قل را بدست آورد . اضافه بر آن در سایر

زمینه‌های تجارتی از قبیل پنبه، سنگهای قیمتی، تریاک و غیره نیز فعالیت میکرد و بدلیل قدرت مالی و امکانات دولتی^(۱) بسیاری داشت در این زمینه ها نیز فعال می‌شاء بود .

شرکت اسهام افغان در ۱۳۱۳ رسماً بعنوان بانک ملی خوانده شد^(۲) بانک ملی با شرکت اسهام سابق که از امکانات مالی و تخنیکی بلندی^(۳) برخوردار بود بصورت یک قطب مالی نقش تعیین کننده در اقتصاد افغانستان داشت . این بانک میتوانست بنا به دلخواه سهامداران خود و از طریق اعمال نفوذ و ایجاد قید و بند های بر دست و پای تجار و بورژازی ملی، جهت رشد اقتصادی کشور را تعیین نماید . واضح است که خواست سهامداران شرکت مزبور که متشکل از فیودالها، سرمایه داران کمپرادور، بوروکرات های کمپرادور بود، نمیتوانست انگیزه ای برای ایجاد زیر بنای لازم برای ساختمان صنایع اساسی و بنیادی و صنعتی نمودن کشاورزی باشد .

این آرزو، یعنی ایجاد صنایع و زراعت (اقتصاد) مستقل و متکی به خود خواست و آرزوی خلقها و زحمتکشان افغانستان است . عوامل و سگان زنجیری امپریالیسم مختلف از جمله رهبری اقتصاد کشور را به امور ربایی و صرفاً تجاری کوشش میکنند ساخت اجتماعی - اقتصادی کشور را در آن حدی که برای بهره برداری خود و بادران خود لازم میدانند نگاه دارند . و از رشد انقلابی و به اصطلاح " خارج کنترل " آن جلوگیری کنند . بر همین اساس است که دولت های ضد خلقی خاندان نادری

۱- همانطور که گفته آمد شرکت سهامی که بعداً بانک ملی خوانده شد با شرکت دولت تشکیل گردید ولی قسمت اعظم سرمایه آن متعلق به سرمایه داران کمپرادور و فیودالها بود . به سبب عدم اطلاعات کافی نمیتوان ترکیب سرمایه را دقیقاً مشخص نمود . ولی بدیهی است که همان مقدار سرمایه دولتی نیز اساساً در جهت خواست و پلان سرمایه داری کمپرادور، فیودالها و بادران امپریالیست آنها خدمت می نمود و در واقع سرمایه مزبور بدون هیچگونه احساس مسئولیت و بطور رایگان، از کیسه خلقهای افغانستان در اختیار دشمنان افغانستان گذاشته می شد.

۲- بانک ملی در اول سرطان ۱۳۱۲ تشکیل شد ولی اساساً از سال ۱۳۱۳ کار آن آغاز گردید .

۳- در سال ۱۳۱۴ مجموعاً ۴۲ شرکت تجارتی وجود داشت که کوچکترین آن شرکت برادران در رشته چرم و بوت دوزی با ۲۵۰۰۰۰۰ افغانی و بزرگترین آن بانک ملی با ۲۱ میلیون افغانی بود.

و باند ترکی تا این حد به اینگونه سرمایه گذاریها و مؤسسات اسارت بار، به اصطلاح دولتی ارج میگذارند و برای آنها اهمیت قایلند .

نمونه ای از نفوذ فوق العاده بانک ملی اینکه بانک مزبور در سال ۱۳۱۴ از طریق اعمال نفوذ بر شش شرکت تجاری (صابر، برادران، دیانت، توکل، قناعت، و کوشش با مجموعه ۱۴ ملیون افغانی سرمایه) و شرکت صادرات پنبه و پشم و قره قل (شرکت اتحادیه سمت شمال این شرکت از اتحاد چند شرکت تشکیل شده بود و مجموعاً ۱۵ ملیون افغانی سرمایه داشت) توانست ۹۳ فیصد صادرات قره قل را بخود اختصاص دهد .

ملاحظه میگردد سرمایه بانک ملی که اساساً از عملیات سود خواری و بانکی (واسطه ای، اسعاری ...) رشد یافته بود، چگونه با استفاده از قدرت نامشروع خود سایر زمینه های اقتصادی را زیر سیطره خود می آورد تا مجدداً برای دست اندازی ها و چپاول های بعدی قویتر و حریص تر گردد.

یکی دیگر از طرق گسترده اتوریتة دولتی و عوامل امپریالیسم بر اقتصاد کشور و درقید کشیدن و در نتیجه وابسته کردن بورژوازی (زدودن ویژگیهای ملی و استقلال طلبانه از بورژوازی) افغانستان شراکت بانک ملی بود در شرکت های مستقل تجاری، بطوریکه در سال ۱۳۱۴ بانک مزبور در مهمترین شرکتهای تجارتی وقت اشتراک نمود از جمله ۳۳ لک از ۱۵ ملیون سرمایه شرکت اتحادیه هرات و ۶ لک از ۵، ۱ ملیون سرمایه شرکت صادرات تریاک هرات و ۳۶ لک از ۱۵ ملیون سرمایه شرکت اتحادیه شمال و ۱۱ لک و ۲۵ هزار از ۱۵ ملیون سرمایه شرکت وطن در قندهار را شریک شد.^(۱) و مبلغ ۲۵ ملیون افغانی به عنوان کرایت به سایر شرکتهای پرداخت

۱ - ظاهرأ سرمایه بانک ملی نسبت به کل سرمایه شرکتهای نام برده کم است. ولی معهذا این کمبود به هیچ وجه موجب این نمیشود که از نفوذ فوق العاده بانک بر شرکتهای مزبور کاسته شود. چون سرمایه این شرکتهای از سرمایه داران و تجار متعددی تشکیل می شد که اغلب نمیتوانستند با هم وحدت دراز مدت داشته باشند. در اینگونه موارد معمولاً بزرگترین سرمایه دار از جمله شرکاء، نبض امورات شرکت را در ید قدرت خود میگیرد. و چون بانک ملی در این شرکتهای کلانترین و معتبرترین سرمایه دار بود

نمود.^(۱)

بدین ترتیب ملاحظه میشود که دولت (طبعاً دولت منظور طبقه حاکمه و درینجا به معنای خاندان شاهی، جواسیس بیگانه و فئودالهای سرمایه دار شده و وابسته میباشد) با شرکت مستقیم خود در امور تجاری و سرمایه داری و با اختصاص دادن مهمترین منابع مالی و تجاری به خود نبض اقتصاد کشور را در دست میگیرد و بورژوازی را از همان آغاز رشد خود مواجه با اشکالات متعدد و درگیر بند های اسارت آور گوناگون می کند.

بحث برسر این نیست که آیا اقتصاد رهبری شده یا اقتصاد دولتی صحیح است یا نه . (از نگاه منافع زحمتکشان و ملی) بخودی خود و بطور مجرد نمی توان جوابی به پرسش فوق داد. باید پرسید کنترل کدام دولت؟ دولت کارگری و ملی، دولتی که از عناصر و طبقات انقلابی خلق تشکیل شده است یا دولتی وابسته به امپریالیسم و حافظ منافع طبقات ارتجاعی داخلی؟

کنترول دولت انقلابی کارگران، دولتی که حافظ منافع زحمتکشان و استثمارشوندگان است نه تنها صحیح است، حتی لازم و ضروری نیز میباشد. این امر بدین لحاظ است که از دست اندازی سرمایه های خارجی و عناصر وابسته به امپریالیسم و ارتجاع داخلی و همچنین قدرتهای مالی داخلی (اعم از ارضی یا پولی) در امور اقتصاد کشور جلوگیری شود و اقتصاد بصورت اقتصاد خلقی و توده ای تجلی یابد تا در نتیجه آن، پایه های اقتصاد و استقلال کشور تحکیم گردد. اینگونه دول (دول کارگری) عوض

(قبلاً گفتیم بزرگترین سرمایه دار کشور بطور غیر قابل قیاسی، بانک ملی بود) امور را در دست خود داشت. همین طور است شرکتهای سهامی که به اشتراک امپریالیستها ایجاد میشود و ظاهراً سرمایه امپریالیستی نسبت به سرمایه ملی یا دولتی کمتر است. رایج ترین اینگونه سرمایه گذاریها، شراکت ۴۹-۵۱ فیصد است

۱- کربدت مزبور را هم بایستی درجمله شراکت محسوب داشت. چون با آنچنان قید و شرط های اسارت باری همراه است که عملاً همان خواست بورژوازی کمپرادور را از شراکت در سرمایه ها برآورده میسازد باضافه سود حاصل از آن

مصرف داشتن و راهبر شدن سرمایه کشور بسوی امور صرفاً ربایی و تجاری (بصورت صادرات و واردات کالا های مصرفی و اغلب غیر ضروری) آنچنان که بانک ملی میکرد، کوشش دارند سرمایه و بورژوازی (آن بخش مستقل و ملی بورژوازی را که در کشورهای نیمه مستعمره- نیمه فئودال تا مدتها بعد از حاکمیت دولت کارگری به زندگی خود ادامه میدهند) کشور را به سوی ایجاد فابریکات و تولیدات صنعتی در رشته های زراعتی، صنعتی مستقل و ملی و عمومی سوق دهند و با مصرف داشتن اکثریت نیرو و توان کشور، اعم از نیروهای مالی و مادی و معنوی در راه ایجاد زیربنای ضروری اقتصاد سوسیالیستی، بورژوازی را هر چه بیشتر تحلیل برده برعکس پرولتاریا را هم از نگاه کمیت و هم از نگاه کیفیت ارتقاء میدهند. پروسه فوق بخش عمده پروسه دموکراتیک نوین را در بر می گیرد.

ولی دول ارتجاعی و ضد خلقی افغانستان نمی خواستند و نمیخواهند به شیوه فوق عمل کنند. چون آنها حامل و حافظ منافع ارتجاع داخلی و امپریالیسم خارجی بودند و هستند. امپریالیسم بورژوازی مستقل و ملی را دشمن و سد راه کسب حد اکثر منافع خود میدانند. از طرف دیگر او میخواهد در مدت هر چه کوتاه تر بیشترین سود را به دست آورد. بنابر این با سوق دادن سرمایه های بورژوازی به راه های تجاری و واسطه ای، اول اینکه به وسیله آنها کالا ها و مواد مصرفی و تجملی و بی ارزش خود را به بهای گزاف میفروشد و مواد خام لازم برای فابریکات و مؤسسات خود را به قیمت بسیار ارزان بدست میآورد و از جانب دیگر، از شکل گیری یک اقتصاد قدرتمند و متکی بخود که ضامن پیروزی و سعادت و استقلال خلقها است، جلوگیری که حاصل آن ثروتمند شدن و رشد سرطان وار قشر فوقانی بورژوازی، یعنی ایجاد قشر بورژوازی کمپرادور میباشد. راه مزبور دقیقاً راهی بود که دولت نادر و فرزندان خلف او پیش گرفتند. در رأس این قشر وابسته و خود فروخته خانواده دربار بود و هست.

برای اینکه قطره ای از دریای سود بیکران این طبقه طفیلی و مزدور بر ما معلوم

شود مفاد خالص^(۱) بانک ملی طی سالهای ۱۳۱۴-۱۳۱۷ در زیر می آوریم.

سال	مبلغ (به افغانی)	ملاحظات
۱۳۱۴	۸۱۷۱۵۳۳، ۱۱	اکثر سود مزبور از درک انحصارات بود فی المثل در سال ۱۳۱۴
۱۳۱۶	۲۴۴۲۷۱۱۸، ۶۳	از انحصارات موثر مبلغ ۰۰، ۱۶۸۱۲۹۰ افغانی و انحصارات
۱۳۱۷	۱۴۳۶۳۸۹۲، ۵۱	شکر مبلغ ۹۱، ۱۸۶۱۴۴ افغانی سود خالص داشته است.

برای نشان دادن تأثیر تعیین کننده بانک ملی یا بورژوازی کمپرادور بر اقتصاد کشور همین بس که بدانیم این بانک در سال ۱۳۱۹ حدود ۶۵ مؤسسه تجارتي را کاملاً یا قسمی در اختیار خود داشت.

دولت نه تنها از طریق مالی شرکتهای تجارتي را تحت انقیاد خود میآورد، بلکه از طریق بوروکراسی نیز آنها را مجبور به تبعیت از پلانیهای خود می نمود. طوریکه رؤساء و گردانندگان اکثر شرکتهای و مؤسسات از طرف دولت انتخاب و منصوب میشدند. دست اندازیهایی و دخالتهای بانک ملی محدود به رشته ربایی و تجارت نمیشد. همانطوریکه گفتیم نه تنها عامل کسب حداکثر سود انگیزه حکومت و بادران امپریالیست آنها بود، بلکه جلوگیری از تشکیل و پا گرفتن یک صنعت ملی و بالنده از هدفهای استراتژیک و مبرم آنها محسوب میشد. بنابراین روند کنترل بورژوازی ملی و اقتصاد کشور، کلیه ساحه های اقتصادی افغانستان را در بر میگرفت.^(۲)

۱- مفاد مزبور شامل امور بانکی - تجارتي بانک ملی است ولی در برگیرنده مفاد اتحادیه شمال نمیباشد. اتحادیه مزبور که بخشی از سرمایه بانک ملی را احتوا میکرد، تنها در سال ۱۳۱۴ به میزان ۶۵ فیصد سرمایه خود سود خالص داشته است. مأخذ ارقام سالنامه های کابل

۲- برای درک بهتر اهمیت کنترل دولت در امور اقتصادی و زندگی بورژوازی ملی، لازم به تذکر است که کل سرمایه افغانستان در ۱۳۱۹ مبلغ ۷۱ کروار افغانی بوده و کلیه مأمورین، کارگران، موترران، باغبانان، تجار و عمده فنی در صنایع دستی، صنعتی و تجاری افغانستان بالغ بر ۱۲۰۰۰

از جمله اینکه در ۲۵ ثور ۱۳۱۵ دولت افغانستان با " سو افغان ترک " شوروی قرار دادی را امضاء نمود مبنی بر اینکه کلیه صادرات و واردات به شوروی (کلیه تجارت با شوروی) در انحصار بانک ملی قرار گیرد. صادرات و واردات در آن سال برابر و مساوی با ۱۰۳۵۴۳۸۰،۰۰ دالر میشد.

سرمایه بانک ملی (به شمول بخش تجارتي آن) از ۳۵ میلیون افغانی در سال ۱۳۱۱ (در آن موقع شرکت اسهام افغان نام داشت) به ۶۰ میلیون در سال ۱۳۱۶ (۵ سال بعد !!) رسید که با ۳۰ میلیون افغانی از آن جمله بنای دخالت در امور صنعتی را نیز گذاشت. در بخش صنایع و معادن به تفصیل به اینگونه دخالت های ارتجاعی نیز خواهیم پرداخت.

جنگ جهانی دوم و تأثیرات سالهای قبل و بعد از آن به صورت بحران اقتصادی در افغانستان تبارز نمود. همین بود که در سال ۱۳۱۷ نظر به مشکلات اقتصادی که از آن درک رونما شده بود، یعنی از بین رفتن قسمت اعظم بازار صادرات و بروز مشکلات در حمل و نقل کالاها و تغییرات مداوم قیمت ارزهای خارجی و تنزل پول افغانی نسبت به ارزهای خارجی و غیره که منجر به نقصان مفاد شرکتهای تجارتي (که در انحصار دولت بودند) شده بود دولت را وا داشت تا از سیاست انحصارگرانه خود تاحدودی چشم پوشیده از تجمع امور در دست بانک ملی بکاهد. لازم به تذکر است که بانک ملی به تنهایی در کلیه شقوق اقتصادی از قبیل صادرات و واردات، امور ربایی و بانکی، امور صنعتی و ترانسپورتي فعالیت عمیقی داشت و در بسیاری موارد بطور انحصاری عمل می نمود.

بحران اقتصادی فوق از طرفی و تمایل دولت، بمثابه نماینده طبقات فئودال و بورژوازی کمپرادور و امپریالیسم، به منطقی تر کردن و نتیجه بخش تر کردن ساخت مؤسسات دولتی و کارکردهای آنها در بهره برداری و حفظ منافع بادران خود از طرف

نفر بوده است. همانطور که در متن آمد قسمت تعیین کننده سرمایه و نفرات مزبور در کنترل مالی و بوروکراتیک دولت (طبقه فئودال و کمپرادور) بودند. مأخذ سالنامه های کابل.

دیگر، موجب شد که تغییراتی در دستگاه‌های دولتی و شیوه بهره‌گیری‌های اقتصادی آنها رونما گردد. همین بود که در سال ۱۳۱۷ انحصار تورید شکر، موتر و پرزه جات آن از بانک ملی جدا و به شرکت‌های جداگانه محول گردید و همچنان انحصارمیوه شرکت پشتون لغوگردید و انحصارصادرات پوست قره قل به سرمایه ۷۰ میلیون افغانی که به بانک ملی متعلق بود که پنجاه شرکت جدید التأسيس زاده شد.

در اواخر سال ۱۳۱۷ و اوایل سال ۱۳۱۸ بانک جدیدی بنام د افغانستان بانک با سرمایه ۱۲۰ میلیون افغانی^(۱) تشکیل شد. وظایف بانکی از قبیل نشر بانکنوت‌ها، خرید و فروش طلا، اجرای کلیه معاملات خزانه داری و بانکی مؤسسات دولتی و بلدی‌ها، نشر اوراق بهادار، تعیین نرخ تبادل پول افغانی و . . . به د افغانستان بانک داده شد. خلاصه اینکه نبض امور مالی و بانکی به دست د افغانستان بانک افتاد.

قبلاً گفتیم که در اثر بحران ناشی از جنگ جهانی و تقلیل زیاد قیّم اجناس صادراتی، دولت ناگزیر شد مؤسسات و فابریکات خود را بفروشد و همچنین برای بهتر شدن شیوه‌های تجارتی و مالی خود، د افغانستان بانک را تأسّیس کرد تا صرفاً به امور بانکی و مالی بپردازد. ولی معهداً، از آنجائیکه پر و بال بستن بورژوازی ملی یکی از برنامه‌های استراتژیک دولت بود، د افغانستان بانک بلا فاصله با مساعد شدن شرایط جهانی و رفع نسبی بحران اقتصادی، مجدداً و به مراتب وسیع‌تر از بانک ملی بنای دخالت و باصلاح "شراکت" در مؤسسات خصوصی را گذاشت. این شراکت عمدتاً در بخش صنایع بود که تازه رشد خود را به عنوان یک رشته مستقل سرمایه داری آغاز کرده بود. نتیجه شراکت‌های مزبور نه تنها وابسته کردن و محدود نمودن بورژوازی مستقل بود، بلکه متضمن سود‌های هنگفتی برای طبقه حاکمه بخصوص فامیل شاهی، نیز بود.

۱- در بحران اقتصادی ای که فوقاً بدان اشاره شد، دولت برای تأمین امور مالی خود از طرقی و جلوگیری از ضرر و زیان فنودالها، بوروکراتها و کمپرادورها از طرف دیگر، ناگزیر شد بسیاری از انحصرات و فابریکات خود را بفروشد. سرمایه دافغانستان بانک قسمّاً از سرمایه بانک ملی و قسمّاً از درک فروش فابریکات و مؤسسات تجارتی تأمین شد.

جدول زیر مبین بخش ناچیزی از پول مزبور میباشد.

مفاد خالص د افغانستان بانک^(۱)

سال	مبلغ به افغانی
۱۳۲۱	۷,۸۱۸,۷۸۴
۱۳۲۳	۱۱,۸۲۲,۲۳۶
۱۳۲۴	۱۱,۴۱۵,۷۳۲,۷۸

لازم به تذکر است که اولاً سالهای مزبور مصادف به اوج بحران اقتصادی بود (سال های جنگ دوم) و دوم اینکه سود خالص بانک را باید با بنیۀ اقتصادی آنروز افغانستان در نظر آورد نه قدرت اقتصادی امروز آن .

بنابر این د افغانستان بانک نیز همچون سلف خود بانک ملی پس از مدتی از طریق دادن کريدت و قرضه به مؤسسات تجارتي و صنعتی در این گونه مؤسسات شریک شد و بدین وسیله از رشد مستقل و رقابت آزادانۀ آنها که از نیازهای اولیه وحیاتی بورژوازی برای رشد و تعالی میباشد، جلوگیری میکرد. گذشته ازین، شراکت بانک در مؤسسات تجارتي و صنعتی همچنانکه در گذشته یاد آور شدیم، موجب نفوذ بوروکراتیسم در امور شرکتهای و فابریکات میگردد و همین امر یکی از عواملی بود که از کارآیی هرگونه پلانی برای تداوم کار و نوسازی ماشین آلات فابریکات جلوگیری می نمود. به همین لحاظ بود که ماشین آلات فابریکات پس از مدتی به کلی مستهلک شده و از آنجائیکه کدام ذخیره یا منبعی برای خریداری ماشین آلات جدید در نظر گرفته نشده بود، پس از مدتی فابریکات مزبور از کار باز میماند. مانند فابریکۀ قند بغلان، فابریکات نساجی و غیره (اصولاً صنایع عمده افغانستان صنایع کهنه و

۱- کلیه آمار از سالنامه های کابل اخذ شده است. بدیهی است که ارقام مزبور حد اقل ارقام هستند و شامل دزدیها و حیف و میل ها نمیشود.

پیرهستند. هم از نگاه سطح تکنیک و کارآیی آنها و هم از نگاه عمر ماشین آلات آنها) بدین ترتیب پس از دوران کوتاه بحران جهانی و سردرگمی دولت که موجب فروش انحصارات و فابریکات کهنه شده آن گردید، مجدداً سیاست انحصارگرانه خود را دنبال نمود. سیاست مزبور در سال ۱۳۳۳ با تأسیس ریاست انحصارات دولتی اوج تازه ای یافت. تا این زمان انحصارات اغلب با شرکت دولت و سرمایه داران خصوصی انجام میگرفت ولی از این پس دولت رأساً و مستقیماً انحصار توريد پترول، شکر، دخانیات، روده، موتر و فروش نصور دهن را به عهده گرفت. رشته های فوق از پُر درآمدترین شقوق تجارت محسوب می شد که عملاً در دست بوروکراسی قرار گرفت که به دلیل عدم کارایی و تفوق انگیزه سود جوئیهای شخصی در بوروکراسی و حیف و میل سرمایه های ملی، ضربه دیگری بود که به انباشت سرمایه و استفاده از سرمایه های ملی در جهت ارتقاء و رشد کشور نهایتاً ضربه دیگری بود به شکل گیری بورژوازی ملی افغانستان.

در انحصار های دولتی - خصوصی معمولاً کلیه یا مهمترین هزینه ها به دولت تعلق میگیرد ولی مفاد آن بین سرمایه داران وابسته و بوروکراتها تقسیم میشود. همچنین، چنین شرکتهایی از تسهیلات مختلف مانند معافیت گمرکی، فروش انحصاری که بالاترین قیمت کالاها و در نتیجه بیشترین سود ممکنه را در بردارد، سفارشها و خرید های دولتی و غیره برخوردار میشوند.

انحصار در شرایط رشد اولیه و محدود بورژوازی جز تأثیر سد کننده و سرکوب کننده برای بورژوازی ملی ندارد. دولت با شرکت چند سرمایه دار کمپرادور که اغلب وابسته به دربار و هیأت حاکمه بودند با پشتوانه مالی و " قانونی "، شرکت های خورد را تحت سیطره خود میگرفت و همین امر موجب جلوگیری از رشد همه جانبه بورژوازی خصوصاً بورژوازی صنعتی می شد. بدین ترتیب که انباشت سرمایه نه در دست تولید کنندگان صنعتی که از تولید خورد و مونوفاکتور شروع میکنند،

بلکه در دست سرمایه داران بزرگ کمپرادور و با سرمایه گذاری در سود آورترین و زود حاصلترین رشته ها انجام میشود. این عمل طبعاً اکثراً بصورت سرمایه گذاری در رشته تجارت کالاهای ساخته شده غرب و صدور مواد خام به کشورهای صنعتی متباز می شود. اینگونه سرمایه گذاری ها نهایتاً در حکم لکه هایی از روابط بورژوازی در حد بسیار محدود آن در زمینه وسیع فتودالی میباشند. اینگونه سرمایه گذاریها و سرمایه دار شدن جامعه چنانچه در پیش گفتیم، نه تنها نمیتواند تأثیری در نابودی فتودالیسم برای مدت نسبتاً درازی داشته باشد، بلکه برعکس موجب رونق بازار فرآورده های فتودالی و در نتیجه تحکیم سیستم فتودالی برای مدت نسبتاً درازی می شود. یکی از وجوه تبارز آن رونق فراوان سود و سلم (پیش خرید کردن حاصلات زراعتی حیوانی و صنایع دستی که سلف خری نیز نامیده میشود) میباشد که مختص بازار فتودالی است. از جانب دیگر سرمایه گذاری های دولتی (منظور دول ضد خلقی است) و عناصر وابسته به دولت و سرمایه داری خارجی و شراکت آنها در سرمایه گذاریهای خصوصی ملی، موجب وابسته شدن هر چه بیشتر اقتصاد کشور به سرمایه داری جهانی میشود. این وابسته شدن نه بعنوان دوهمکار و از موضعی برابر، بلکه به نسبت پس مانی کشور، بعنوان زائده ای از سرمایه داری جهانی میباشد. یعنی کشور فقیر و عقب مانده صرف وظیفه پشت جبهه ای یا در حقیقت وظیفه تأمین مواد مصرفی و اولیه (اعم از نیروی انسانی یا مواد معدنی و حیوانی و زراعتی) فابریکات صنعتی سرمایه داری جهانی را دارا میباشد.

وابستگی مزبور موجب میشود که پیشرفت یا به اصطلاح ترقی اقتصادی کشور وابسته صرفاً بر اساس منافع و خواسته های امپریالیستها یا امپریالیست مشخصی انجام گیرد. در تحلیل نهایی و در بهترین صورت سرنوشت اینگونه کشور ها حتی در حالتی که به اصطلاح صنعتی هم شوند، سر نوشت ایران، ترکیه یا مصر کنونی است.

مارکس گفت: " سد واقعی تولید سرمایه داری، خود سرمایه است. " و پای. م سویزی اقتصاد دان مشهور فرانسوی در تشریح کلام مزبور چنین میگوید: " معتقد

هستم که تحت شرایط امروزی در کشور های توسعه نیافته نیز میتوان نشان داد که سرمایه انحصاری، حتی اگر در تملک افراد داخلی باشد، سدی است در برابر تولید سرمایه داری .^(۱)

استراتژی دولت در زمینه اقتصادی، سیاست تجارت انحصاری یا در حقیقت سرمایه داری انحصاری بوده است . وقتی وضع اسف بار اقتصاد افغانستان بیشتر روشن میشود که توجه کنیم علاوه بر سیاست انحصار طلبی، گرایش عمده و آگاهانه به سوق دادن سرمایه ها به سمت تجارت بوده است . در سال ۱۳۲۳ تنها بانک ملی در برابر ۱۰۹۰۶۰۵۶۷۲ افغانی کريدت به شرکتهای تجارتي فقط مبلغ - ۲۴ ۲۶۰ ۷۷۲ - افغانی به شرکتهای صنعتی قرض داده است . گذشته از این مبلغ ۴۶۵۹۸۱۴۰۲۵ افغانی نیز برای تضمین تجارت قالین و پوست قرض پرداخته است . و در سال ۱۳۳۶ در برابر مبلغ ۱۵۳۰۰۰۰۰ - افغانی سرمایه گذاری داخلی در شق صنایع مبلغ - ۴۱۶۱۰۰۰۰ - افغانی تنها در رشته ترانسپورتي به کار افتاد و در همین سال (۱۳۳۶) از مبلغ ۱۱۳ میلیون افغانی کريدت به تجار و صنعتگران مبلغ ۷۴ میلیون برای صادرات پنبه ۳۰ میلیون برای صادرات قره قل و فقط ۹ میلیون برای امور صنعتی مزار شريف پرداخت شد .

اینهمه نشان دهنده پشتیبانی فعال دولت از تجارت یا در حقیقت ارتجاعی ترین و محافظه کار ترین قشر

بورژوازی میباشد . یعنی کوشش در گسترش آن بخشی از سرمایه داری که بیش از هر چیز مورد توجه و احتیاج سرمایه داری جهانی است و این دقیقاً به قیمت خلع سلاح افغانستان در برابر امپریالیسم جهانی با به بیان دیگر تضمین پس مانی افغانستان می باشد .



بر اساس بحران عمومی جنگ دوم جهانی، دولت سردار محمد هاشم از حدود سال ۱۳۱۸ با بحرانه‌های شدید اقتصادی - مالی روبرو بود. دولت مزبور که بخودی خود و فی نفسه دولت ضعیف و حقیری بود، در برابر مشکلات مزبور ایستادگی کرده نتوانست و بالاخره در سال ۱۳۲۴ جای خود را به سردار شاه محمود که وزیر حرب بود، داد. (در همین زمان سردار محمد داود عوض او وزیر حرب مقرر گردید و به میمنت این انتصاب کله خود را کل کرد !!)

به هر حال، احجافات سیاسی - اقتصادی که بطور مستمر و استراتژیکی بر بورژوازی ملی وارد می شد گویا کافی نبود که انواع و اقسام مالیات و به اصطلاح کمکهای نیکو کارانه و افزودن حق گمرک و غیر و غیره بر شانه نحیف آن بار شد.

گمرکات سال ۱۳۲۴ نسبت به سال ۱۳۲۳ صد فیصد افزون شد^(۱) تجار و صاحبان صنایع ملی مجبور بودند اعانه های مختلفی بپردازند. فی المثل بانک ملی (پس از تشکیل د افغانستان بانک به عنوان بانک دولتی، بانک ملی بانک خصوصی شد که البته دولت نیز طبق معمول در آن شریک بود.) هفت ملیون افغانی برای تعمیر فاکولته ادبیات و دارالمساکین و فاکولته حقوق و شرکتهای قره قل جهت استخدام معلمین خارجی لیلیه ها (صد نفر) و دارالمساکین ۱۷ ملیون و سایر شرکتهای نیز مبالغی پرداختند که جمعا مبلغ ۳۸ ملیون افغانی را احتوا میکرد.

در سال ۱۳۲۴ دولت مقدار معتناهی گندم از امریکا خرید و برای اینکه قیمت آن در داخل زیاد نشده و باعث طغیان و شورش خلق نشود، تجار و مؤسسات را مجبور نمود مبلغ هفت ملیون افغانی به عنوان اعانه بپردازند. (در همین سال ملیونها افغانی از بودجه دولت صرف عیش و نوش دربار می شد)

گذشته از موارد متعدد فوق و بسیاری دیگر که ذکر نشد، ضمن محصول گمرکی

۱- محصول گمرکی عمدتا از درک فعالیت تجار و تجارت خارجی حاصل میشود. کم یا زیاد شدن محصول گمرکی نقش مهمی در توسعه تجارت خارجی و انباشت سرمایه یا به بیان دیگر استحکام بورژوازی دارد.

عوارض متعدد و رنگارنگی نیز در یافت می شد از جمله :

۱ - اعانه مؤسسه خیریه از پوست قره قل فی جلد ۲۵ پول کلاً مبلغ (۶۲۶۱۷۷۹/۷۵) - افغانی .

۲ - مالیات اتاق تجارت

الف : از انواع پوست قره قل اصل و دوبرفی جلد ده الی ۵۰ پول کلاً مبلغ (۸۶۳۱۳۹۱/۳۵) افغانی .

ب : عوارض جواز نامه تجارت از ۱۵۰۰ الی ۴۰ افغانی به هشت درجه کلاً مبلغ : { ۱۸۰۱۰۰۵ / ۹۲ }

{ ۱۰۸۵۲۱۲۵ / ۱۲ } افغانی

ج : تکس کمیشن از قرار فی سیر ۱۰ پول کلاً مبلغ ۴۱۹۷۲۸ / ۵۰ افغانی

۳ - اعانه اطفال فیصد محصول ۲۰ پول کلاً مبلغ ۵۹ / ۳۳۵۶۹۸ افغانی .

۴ - اعانه هایی که علاوه بر قلمات فوق توسط شعبات خیریه و سهم نساجی قبل از محصول از طرف مؤسسات مذکور اخذ و احصائی آن معلوم نمیشود !!

اعانه های فوق شامل مالیات و به اصطلاح اعانات تجار و مؤسسات خرد و کلان که به تجارت داخلی اشتغال دارند نمیشود.^(۱)

یک نمونه دیگر از هزاران قید و بندی که به دست و پای بورژوازی ملی بسته بودند این است که بنابر پیشنهاد نمبر ۸۷۸ اول سرطان ۱۳۳۰ به افغانستان بانک، کلیه صادر کنندگان موظف شدند یا پول حاصل از صادرات خود را کالا خریده به کشور وارد کنند ! و یا اسعار حاصله را بالای بانک مذکور بفروشند .

۱ - آمار فوق مربوط به سال ۱۳۳۰ است . روند فوق همه ساله ادامه داشته و حتی تشدید شده است . توجه کنید به اعانه های رنگارنگی که باند ضد خلقی " دیموکراتیک خلق " تحت عنوان فریبده " کمک به کائور زندگان صنوف ۸ " ، " کمک به معارف " ، " کمک به سره میاشت " ، " کمک به وزارت صحت عامه " و به بورژوازی تحمیل کرده است .

(این خریداران اغلب همان صادر کنندگان و تجار بودند) این امر از یکطرف وادار کردن تجار به خرید کالاهای غیر ضروری و بی حاصل امپریالیستی است و از طرف دیگر انباشتن هر چه بیشتر جیب های هیات حاکمه از پولی است که (ما به تفاوت خرید و فروش اسعار توسط د افغانستان بانک) میبایستی به مصرف ترقی و تعالی کشور برسد. هر دو حالت فوق به معنی محروم کردن خلقهای افغانستان از سرمایه متعلق بایشان است.

با در نظر گرفتن اینکه سرمایه اکثر شرکتها و مؤسسات تجارتی از سه ملیون افغانی تجاوز نمیکرد (بانک ملی و شرکت قره قل سرمایه های بیشتری داشتند که هر کدام از چند شرکت تشکیل میشدند)، مبالغ فوق، مبلغ هنگفتی محسوب میشود که تأثیری فلج کننده بر سرنوشت بورژوازی تازه پای کشور داشت.

اشتراک مساعی مؤسسات تجاری و صنعتی در امور فرهنگی و عامه المنفعه اصولاً عملی پسندیده و نیکو است^(۱) ولی نه برای بورژوازی بی خون و رمق افغانستان که با آنچنان دشمن قهار داخلی و خارجی (امپریالیسم و یادی بومی آن). نیز رو برو بود. گذشته از این، مبالغی که به عنوان کمک و اعانه بر بورژوازی ملی تحمیل میشد، اکثراً به مصارف شخصی هیأت حاکمه، دربار فاسد و رؤساء و مدیران مرتجع میرسید و یا به عنوان معاش و مصارف بود و باش جواسیس امپریالیسم [مانند همان صد نفر به اصطلاح معلم خارجی و اعضای سپاه صلح امریکا (پسیکور)] خرج میشد.

۱- بورژوازی کشور های سرمایه داری سرمایه مهمی را برای به اصطلاح کمک یا تشریک مساعی در امور فرهنگی، صحتی و عام المنفعه تخصیص داده است. هدف از سرمایه گذاری مزبور دلسوزی و علاقمندی به ارتقاء سطح فرهنگ و فهم توده ها، بل مقصود از آن، ایجاد دانشگاه ها و مدارس برای تربیت نیروی انسانی در سطوح مختلف علمی و تخنیکی و ایجاد پارکها و بیمارستانها و استراحت خانه ها بمنظور ایجاد شرایط بهتر برای ارتقا کارایی کارگران و مستخدمین سرمایه داری میباشد. بدیهی است که این شیوه به اصطلاح کمک به امور عام المنفعه جز تحکیم هر چه بیشتر سرمایه داری و ارتجاع حاکمه حاصل دیگری ندارد. برای مطالعه بیشتر به کتاب "چه کسانی بر امریکا حکومت میکنند؟" مراجعه شود.

جالب است توجه کنیم که در همین زمان که یک چنین فشار سنگینی بالای بورژوازی وارد می آمد، د افغانستان بانک، یعنی بانک دولتی که بالا ترین رقم سود را داشت، از اینگونه امور باصطلاح خیر خواهانه به کلی بر کنار بود و مفاد خالص آن هر ساله، پس از کسر مصارف سرسام آور عیاشی ها و شب زنده داری های "خاندان سلطنتی" بر سرمایه آن افزوده میشد تا از قدرت بیشتری در جهت استثمار خلقها و محکمتر کردن بند های دست و پای بورژوازی ملی بر خوردار گردد.

تا دوران صدارت داود، دریافت مالیات و تنظیم در آمد های دولت پیرو کدام نظم و ترتیب مشخصی نبود.^(۱) اساساً در آمد های دولت متکی بر مالیات های زراعتی و دهقانی بود که اکثراً وسیله فیودالها و متنفذان کلان محلی حیف و میل و چپاول می شد و برای حکومت مرکزی چندان چیزی عاید نمی شد. از جانب دیگر دولت با گذار تدریجی از یک دولت کاملاً فئودالی به دولت کمپرادوری با ماهیت نیمه مستعمره - نیمه فئودالی و مؤظف شدن به وظایف جدیدی که قبلاً نداشت، دیگر نمی توانست همچون گذشته به همان مبلغ جزئی مالیاتهای زراعتی و مواشی بسنده کند، آنهم با آن سیستم کهنه. لذا از آن پس (عمدتاً و اساساً از دوران صدارت داود) کوشش می شد تا ساخت دولت و عملکرد ها و نهادهای دولتی را بر دگر گونیهای اجتماعی که به مرور در ساخت اجتماعی - اقتصادی جامعه رونما شده بود، منطبق گردانند. لذا طبقه حاکمه به تأسیس وزرات خانه و مؤسسات و مدیریت های جدید یا تجدید سازمان آنها و تصویب قوانین و نظامنامه های متعددی پرداخت. بدین ترتیب گام جدیدی در راه تقسیم بیشتر کار و ارتقاء بیشتر کار آیی شقوق مختلف دولتی و در نتیجه خدمت گذاری بیشتر برای امپریالیسم جهانی بر داشته شد. این گام دقیقاً به معنی محدود نمودن بیشتر و علمی تر بورژوازی ملی بود.

۱- به قول سالنامه کابل سال ۱۳۳۲ صفحه ۶۶، حتی بطور رسمی هم که شده "لایحه تقسیم و تعیین وظایف دواير و مؤسسات مالی در وزارت مالیه بکلی وجود نداشت و از این رهگذر، مسئولیت و صلاحیت مبهم مانده بود."

به دنبال تجدید سازمان دولت و ایجاد زمینه مناسب برای بهره برداری سرمایه های امپریالیستی تبلیغات دیوانه واری برای جلب سرمایه داران خارجی به سرمایه گذاری در کشور به عمل آمد .

قبلاً متذکر شدیم که سرمایه گذاران خارجی اشتیاقی به سرمایه گذاری در افغانستان نداشتند و می کوشیدند که عمدتاً کشور ما را به بازاری برای آب کردن کالا های خود و بازار خرید مواد اولیه زراعتی - حیوانی و صنایع دستی از قبیل قالین، پوستین و به ندرت مواد اولیه معدنی (چون به دلیل کوهستانی بودن، عدم وجود راه های مواصلاتی و سطح بسیار پایان علمی نیروی انسانی مصارف فوق العاده ای را به کار داشت) تبدیل کنند .

با وجود این، در سال ۱۳۳۰ به دنبال تبلیغات دولت و امتیازات دست و دل و آزادانه ای که برای سرمایه داران خارجی قایل شد، ۶۵ نفر از سرمایه داران خارجی برای مطالعه بازار و امکانات سرمایه گذاری به افغانستان آمدند . از آن جمله ۶۴ آنها اجازه تجارت را دریافت داشتند !!

برنامه جلب سرمایه های خارجی علیرغم تبلیغات وسیع و امتیازات بی حد و حسابی که برای سرمایه داران و مؤسسات خارجی قایل شدند، با شکست مواجه گردید و جز معدودی تجار و شرکتهای خارجی، دیگران عطای این یار زیبا را به لقایش بخشیده گلم خود را از افغانستان برچیدند . به طوری که تا سال ۱۳۳۵ تنها شرکتهای خارجی ذیل در افغانستان فعالیت داشتند .

۱ - فابریکه چینی سازی به اشتراک ژاپن و د پشتهی اتحادیه در کندز .

۲ - شرکت آریانا افغان ایرلین به اشتراک ۵۱ - ۴۹ فیصد با کمپنی اندیمار امریکا با سرمایه هشت لک دالر .

۳ - یک تاجر هندی با ۵۰ هزار کددار هندی در رشته هتلداری .

۴ - یک ایتالوی بنام ماریوتراوسی در رشته سیگرت سازی .

اینان مهمترین سرمایه گذاران خارجی هستند . با توجه به میزان سرمایه و نوع فعالیت آنها به خوبی میتوان به سطح فوق‌العاده نازل سرمایه‌گذاری و صنعت در افغانستان پی برد.^(۱) گذشته از اینها سرمایه داران خورد و ریز دیگری نیز که عمدتاً از اتباع هند و پاکستان بودند، در رشته خرید و فروش (غیر تولیدی) محصولات فئودالی و تکه باب فعالیت داشتند که نقش مهمی در اقتصاد کشور نداشتند .

پروگرام جلب سرمایه های خارجی همچنان ادامه داشت و در دوره صدارت داود حتی تشدید نیز شد . ولی چون تجار و سرمایه داران اروپایی و کشور های صنعتی چندان رغبتی به جاذبه های اقتصادی افغانستان نداشتند، بنابراین دولت میکوشید تجار هندی و پاکستانی را به خرید محصولات فئودالی کشور جلب کند (هند بزرگترین بازار فروش محصولات افغانستان بود که این مقام را تا هنوز نیز حفظ کرده است) و در ضمن احتیاجات خود را بخصوص در زمینه منسوجات ذریعۀ آنها مرتفع سازد . همین بود که در سال ۱۳۳۶ برای ۷۸ تاجر هندی، ۱۷ تاجر پاکستانی و شش (!!) تاجر از سایر ممالک رسماً موقع سرمایه‌گذاری در افغانستان داده شد . تجار هندی در اثر آزادیها و امکانات بسیار وسیع و گوناگونی که برایشان مهیا گردید، به مرور به وزنه بسیار مهم و حتی تعیین کننده ای در اقتصاد کشور تبدیل شدند . تا آنجایی که امروز حتی هر فرد عادی میتواند به چشم سر ببیند که چگونه اقتصاد کشور از طرق گوناگون و با تار هایی نهایت محکم به اقتصاد و تجار هندی بسته شده است . آنها حتی بازار پولی و اسعاری کشور را علیرغم وجود بانکهای متعدد به اصطلاح دولتی در

۱- در سال ۱۳۳۷ نیز چهار پیشنهاد به وزارت تجارت رسید . تاجر ژاپنی برای صنایع روده به سرمایه یک میلیون افغانی، یک آلمانی برای ماشینهای سورت میوه با سرمایه - / ۷۵۰۰ - دالر . زیمنس آلمان برای ورکشاپ تعمیر سامان آلات برقی به سرمایه صد هزار مارک و انتشارات فرانکلین امریکا برای امور طباعتی به سرمایه صد هزار دالر . میزان کم سرمایه و همچنین ماهیت غیر تولیدی آنها قابل توجه است بخصوص که سازمان فرانکلین اساساً بر اثر و بمنظور توسعه نفوذ دستگاه جاسوسی و پراگندن فرهنگ منحنط و سرکوب شده مستعمراتی تاسیس گردید . مؤسسه مذکور در اکثر کشورهای وابسته وجود دارد و نقش پشتوانه فرهنگی را برای چپاول اقتصادی امپریالیسم امریکا به عهده دارد .

اختیار خود دارند (علاوه بر سرای شاهزاده که مرکز این بازار است بسیاری از هندوان به اصطلاح افغانی شده در شهرنو و سایر نواحی به چنج پول اشتغال دارند)

احصائیه زیر نشان دهنده ترکیب واردات کشور و نیز تأثیر تجار هندی و پاکستانی که اکثراً در رشته تجارتِ منسوجات فعالیت داشتند میباشد .

در مدت پنج سال از ۱۳۳۰ تا ۱۳۳۵ واردات موتور لاری به میزان ۶۵ فیصد مواد تعمیراتی ۸ / ۱۶۵ فیصد و منسوجات سندی ۷۸۹ فیصد بلند رفت.^(۱)

ترکیب فوق به وضوح بیانگر روند ارتجاعی و ضد بورژوازی بالنده ملی و خط سیر اقتصاد کشور به سوی وابستگی هر چه بیشتر به اقتصاد و تولیدات خارجی است . موتور های لاری (که عمدتاً از امریکا و انگلیس وارد میشد) و مواد تعمیراتی بر اساس نیاز های سرمایه داری جهانی وارد میشد .موتور های لاری کالاهای خارجی را به بازار های پراکنده کشور می رساندند و بدین ترتیب و در هر کجا حتی در ولایات دور افتاده ضربات سهمگین بر بورژوازی بی رمق و تنهای کشور وارد می ساختند.^(۲)

روند فوق در دوران داؤد عمق و توسعه بیشتری یافت . در سال ۱۳۳۳ دولت داؤد به منظور تقویه سرمایه داری ربایی (سود خواری) و گشودن هر چه بیشتر دروازه روستا بر روی سرمایه داران و سرمایه بوروکرات - کمپرادور، قانون بانکها را تصویب و بانکهای زراعتی، صنایع روستایی (قسمتی از سرمایه این دو بانک از اعانه تحمیلی

۱- در حالیکه یکی از اقلام وارداتی را هر ساله منسوجات سندی تشکیل میداد، تولید این مواد در داخل تنزل میکرد . فی المثل در سال ۳۷ و ۱۳۳۸ تولیدات نخ پنبه ای ۵۷ فیصد، منسوجات پنبه ای ۲۵ فیصد تنزل نمود . (پیشرفت پلان و تحلیل اوضاع اقتصادی - وزارت پلان ۱۳۳۹) .

۲- حتی امروز که کشور به اصطلاح صنعتی شده است مشاهده میگرد که ساده ترین تولیدات بورژوازی حتی ساده ترین اشتهوپ هایی که نظیر آن در داخل کشور تولید میشود، از هند وارد میگردد و به اقصی نقاط کشور میرسد . هر اشتهوپ و هر کالای خارجی مشقت محکمی است بر سر فرو افتاده بورژوازی ملی . حال امروز را مقایسه کنید با سال ۱۳۳۵ که بورژوازی به مراتب ضعیفتر بود . با رویکار آمدن " جمهوریّت دموکراتیک " (۱۹!) و وابستگی به هند و بلوک روسیه و پلانهای رنگارنگ باصطلاح سوسیالیستی " حزب خلق " سرکوبی بورژوازی ملی به نفع بورژوازی کمپرادور - بوروکراتیک هر چه بیشتر شدت یافته است .

تجار قره قل تشکیل می شد) تأسیس کرد که به قرض دادن به روستاییان و فروختن مواد زراعتی اختصاص داشتند.^(۱) و پشتنی تجارتی بانک و بانک رهنی و تعمیراتی نیز در همین سال تأسیس گردید .

یکی از شقوق بسیار مهم و عمده اقتصاد سرمایه ای، تجارت ربایی یا بانکها است . اینها از درک استثمار مردم، سود و سلم، گرو گیری و هزاران چال و فریب دیگر سرمایه های هنگفتی به هم میزنند و سرمایه مزبور را مجدداً در جهت استثمار توده ها به کار میاندازند . با این تفاوت که به مبارکی سرمایه های بدست آمده، ساحة فعالیت خود را تا حد امکان وسیعتر ساخته و اشکال نوینی از استثمار را به شیوه های رایج خود اضافه می نمایند .

جدول زیر بیان گر بخشی از مفاد خالص و سر شار با نکها و شدت افزودی آن میباشد .

۱- بانکهای مزبور علاوه بر اینکه سود زیادی از بابت قروض خود از مشتریان میگرفتند، به طرق مختلف دیگر نیز آنها را به قید می کشیدند. از جمله بانک زراعتی دهقانان را مجبور می نمود تا در برابر هر بیست هزار افغانی زمین که در گرو بانک داشتند، تعداد ده سهم یکصد افغانیگی از سهام بانک را بخرند . این تعداد سهام برای هر یک لک افغانی اضافه بر بیست هزار، ده سهم افزوده شده میروند . همچنین برای تضمین هر چه بیشتر استثمار بانک، اغلب کل افراد یک قشلاق را بعنوان ضامن قرض گیرنده مقید می نمود .

(■) - گفتیم که بانکها شیوه های متنوع و ابتکاری فراوانی برای یغماگری اختراع و بکار میگیرند . از جمله بانک ملی و د افغانستان بانک برای کسب هر چه بیشتر سود، از طریق فشار های مختلف بر تجار ملی آنها را و میداشتند تا اسعار خارجی خود را به قیمت ارزان به بانک بفروشند و بانکها آنها را به قیمت بسیار گرانتر مجدداً بر آنها می فروختند . فی المثل بانک ملی بالغ بر ۲۸ لک پوند از تجار خریداری نمود و با سود خالص فی پوند ۱۳ افغانی (!!) آنها پس فروخت .

اینهم ضربه دیگری است بر بورژوازی ملی که به موجب آن تجمع سرمایه از دست بورژوازی و مترقی بر آمده و در دست بورژوازی کمپرادور و عناصر مرتجع دولتی انجام میگردد .

سال بانک	۱۳۳۶	۱۳۳۷
د پشتنی بانک	۸۶۷۶۰۱۲.۶۳	(۹۳/۱۶۳۱۸۷۴۷)
بانک ملی (*)	۶۶۱/۲۳۹۷۹	(۴۵/۴۴۹۸۷۳۹۱)
د افغانستان بانک	(۸۶/۱۱۳۶۰۹۵۶۴)	(۱۹/۱۱۳۳۰۲۳۹۲)
بانک تعمیراتی	(۲۲/۳۶۹۴۰۰۴)	(۹۰/۳۰۵۵۵۶۶)
بانک زراعتی	(۱۲/۳۰۹۴۷۵۳)	(۷۷/۴۴۲۸۵۱۰)
اعتبارات صنفی		(۷۷/۶۳۵۰۸۷۰)
جمع	میلیون (۳/۱۸۲)	میلیون (۲/۱۸۵)

اکثریت سهام بانک ملی و د پشتنی تجارتی بانک متعلق به سرمایه داران خصوصی (کمپرادوران و اعضای وابسته به خاندان شاهی) بود و بالاترین سود و بیشترین شدت افزودی را دارند. در حالیکه بانکهای دولتی از قبیل بانک تعمیراتی، بانک زراعتی و اعتبارات صنعتی به نسبت بانکهای خصوصی مفاد کمتری را نشان میدهند. این امر نه به معنای به اصطلاح خدمتگذاری این بانکها به مردم یا رحم و انصاف آنها باشد، بلکه اساساً ناشی از حیف و میل پول توسط مدیران و رؤسا و هزینه گزاف بوروکراسی بانکهای مزبور میباشد. و گر نه بانکهای دولتی در چپاول و غارت خلقها چیزی از بانک های خصوصی کم ندارند.

در تحلیل بررسی جدول فوق باید توجه داشت که بانک های فوق (جز بانک ملی و د افغانستان بانک) همگی در سال ۱۳۳۳ تأسیس شدند. بنابراین در سالهای ۳۷ - ۱۳۳۶ بانک های مزبور از تجارب زیادی در زمینه چپاولگری بر خوردار نبودند. در

سالهای بعدی و به موزات اندوختن تجارب بیشتر در زمینه، طبعاً ارقام بیشتری برای نشان دادن سود خالص آنها بکار رفته است .

جالب است ببینیم که این به اصطلاح قرض یا کريدت که بانکها به مردم می پرداختند چگونه مصرف می شد و چه نقشی در ارتقاء و دگرگونی ساخت اجتماعی - اقتصادی کشور بازی مینمودند .

جدول زیر نوع مصرف قروض بانکها را طی سال ۳۷ - ۱۳۳۶ نشان میدهد که خود مشتبی است نمونه خروار ^(۱).

تغییرات	۱۳۳۷	۱۳۳۶	سال نوع قروض
+ ۱۴۸/۹	۱۳۸۲/۳	۱۲۳۳/۴	غیر سرمایه ای
+ ۲۰/۸	۱۲۹۱/۵	۱۲۷۰/۷	سرمایه ای

قروض غیر سرمایه ای قروضی است که به مصارف عادی و معیشتی، مرگ و میر، تولد، ازدواج و غیره میرسد . در جدول ملاحظه می شود که با چه شدت بالایی در یکسال افزایش یافته است . بخصوص که شدت افزونی آنرا با قروض سرمایه او مقایسه نماییم .

قروض سرمایه ای اگر چه قاعدتاً بایستی به مصرف ایجاد کار، فابریکات و مؤسسات برسد ولی بخش زیادی از آن نیز مصارف عادی و غیر سرمایه ای میرسد و آن بخش ناچیز دیگر یا مصرف امور تجاری و خرید و فروش پیداوار محلی می شد و یا به مصرف کارهایی از قبیل خرید حیوانات کاری، کرت بندی و جویه کنی و ساختن یکی دو اطاق برای نشیمن اولاد !!

از طرف دیگر میزان قروض به اصطلاح سرمایه ای آنقدر کم و نا چیز است که بخصوص با در نظر داشت سطح تخنیک و روابط صنعتی فوق العاده پایین نمی توانست

۱ - ارقام به ملیون افغانی است . مأخذ پیشرفت پلان و تحلیل اوضاع اقتصادی - وزارت پلان سال ۱۳۳۹ ص ۳۳۹ .

به مصرف ایجاد فابریکات حتی ورکشاپ نیز برسد .

بنابراین جدول فوق اگر چه بخودی خود نیز به اندازه کافی نشان دهنده وضع وخیم توده ها و حیف و میل سرمایه های ملی است، ولی قادر نیست عمق وخامت مسئله را بیان دارد . این همه نشانه وضع نهایت خراب خلقهای افغانستان می باشد که برای مصارف روزمره و عاجل خود ناگزیر اند از مؤسسات و افراد سود خوار قرض بگیرند^(۱) از آنجاییکه توده های مزبور، درست به دلیل همان فقر و فاقه ای که موجب قرض گرفتن آنها از بانکها می شود، نمی توانند قروض خود را با سود فوق العاده آن در موعد مقرر بپردازند، بناءً همان توته زمین و گلم پاره ای را هم که دارند و در قبال قرض به گرو بانک داده اند، از دست داده و به خاک سیاه می نشینند .

بنابراین واضح است که مفاد سرسام آور بانکها و پندیدن مداوم سرمایه ربایی دقیقاً از درک خانه خرابی اکثریت مردم وطن انجام میگردد . آری سرمایه ربایی که اینقدر دولت (بخصوص سرمایه داری جهانی و امپریالیسم) در رشد آن میکوشند و اساساً متعلق به عناصر کمپرادور و دولتی بود، با تجارت جان و مال و خون و شرافت ملیونها خلقهای وطن به چنین موقعیت و نوایی رسیده اند .

از جانب دیگر تمرکز سرمایه در دست افراد سود خوار و طفیلی (از آنجایی که اینگونه افراد و مؤسسات دلال هیچ قدم مثبتی در تولید و ارتقاء وسایل تولید و سطح تخنیک بر نمی دارند و از حاصل دسترنج دیگران زندگی میکنند، به تمام معنی طفیلی و انگل هستند) که عمدتاً بزرگترین آنها ماهیت کمپرادوری نیز دارند، موجب میشود تا سرمایه از بخشهای تولیدی و بالنده و انقلابی فرار کرده و بنابراین شق صنعت و زیر بنای صنعتی که از مهمترین عوامل ترقی و رشد بورژوازی انقلابی است، همچنان

۱- جدول فوق تنها مبین قروضی است که از بانکها گرفته شده است . قسمت اعظم قروض مردم از سود خواران محلی در یافت میگردد که هیچ نوع آماری برای نشان دادن آنها وجود ندارد و اصولاً قابل کنترل نیستند . با در نظر داشت قروض مزبور میتوان تنها به بخشی از فلاکت فوق العاده عظیم و باورنکردنی خلقهای افغانستان پی برد .

راکد و پسمان باقی بماند . این امر به نوبه خود و مستقیماً در پس مانی کل کشور تأثیر انداخته، اسارت و تحت سلطه بودن یا نیمه مستعمره بودن آنرا تحکیم و دوام می بخشد .

گذشته از قانون بانکها و تأسیس بانکهای متعدد، داود برای اولین بار قانون سرمایه گذاری های خارجی مشتمل بر پانزده ماده را در تاریخ ۱۸ میزان ۱۳۳۳ و قانون تجارت در ۹۴۴ ماده را در قوس ۱۳۳۳ نیز به تصویب رسانید. امور پولیس را سرو صورت داد . مخابرات و مواصلات را بهتر نمود . ارتش را با تجهیزات عصری مجهز کرد (آنچنانکه بتواند صدای اعتراض حق طلبانه را در گلو خفه کند، و گرنه ارتش او آنچنان نبود که بتواند " تجاوز بیگانه " را پس براند) و با تقسیم زمین های دولتی بین مامورین و بوروکراتهای کلان، پیوند بوروکراتها (بورژوازی) را با فئودالیزم محکمتر نمود .

بدین ترتیب دولت داود با تمرکز بخشیدن به بوروکراسی طبقه ضد خلقی حاکمه و نزدیک کردن هر چه بیشتر و عملی تر فئودالهای " واقع بین " و سرمایه داران کمپرادور بهم، به نقطه عطفی در تاریخ سرکوبی خلقهای افغانستان بخصوص بورژوازی ملی، تبدیل شد .

دوران ده ساله صدارت داود و همچنین جمهوریت او، از متمرکزترین، دقیق ترین و در عین حال فاشیستی ترین دولتهای ضد خلقی افغانستان محسوب می شود . (به جز دوران حکومت " دموکراتیک خلق " که از هر نگاه بخصوص در موارد فوق بر دولت فاشیستی داود پیشی گرفته است) داود برای ایجاد چنین دولتی نیاز های مالی فراوان داشت که عمدتاً از طریق مالیاتها و احجافات بر خلقهای کشور تأمین میشد و مقادیر معتناهی نیز از درک قروض خارجی بود که آن نیز در نهایت موجب تداوم اسارت و استثمار خلقها میشد .

اگر در کشور های عقب نگهداشته شده سرمایه های خارجی، به هر رو، یک سری

نهاد ها، تأسیسات و روابط صنعتی - بورژوازی را پی آمد خود داشت، ولی معهذاً، افغانستان به علت پس مانی فوق العاده و موقعیت خاص جغرافیایی و ارضی اش از اینگونه امور محروم بود و سرمایه گذاران خارجی جز خرید و فروش و یا تجارت (به شکل ربایی نیز) حاضر نبودند در آن سرمایه گذاری کنند. ارتباط آنها اکثراً، دلالتان افغانی یا به عبارت بهتر با بورژوازی تجاری کمپرادور افغانستان بود که وابستگی های شدید و عمیقی با دربار و هیات حاکمه داشت.

سرمایه های خارجی نهایتاً در صنایع واسطه ای مانند ترمیم موتر یا سامان آلات ساخته سرمایه داری جهان به کار می افتد و این نیز به منظور ایجاد تسهیلات جهت فروش بهتر کالاهای امپریالیستی یا در حقیقت قدم دیگری در جهت تبدیل نمودن افغانستان به بازار های سرمایه داری جهانی است. با تاسیس اینگونه مؤسسات که آنهم عمدتاً به دست خود خارجی ها اداره می شود مردم بیشتر راغب به خرید کالاهای خارجی میگردند.

به دلیل پایین بودن سطح اشتغال در مؤسسات مزبور و همچنین کنترل خوارج بر آنها، آنها نمیتوانند قدم موثری در ایجاد طبقه کارگر بر دارند. آنها در نهایت خرده بورژوازی صنعتی را مانند شاگردان کارگاه ها (ورکشاپ ها) و دکانین نجاری و آهنگری رشد میدهند. آنهم نه به آن حدی که بتوان برآن تأکید یا تکیه داشت.

در تحلیل نهایی و در نهایت، رشد اینگونه " صنایع " (صنعت واسطه ای اگر بتوان آنرا صنعت نامید) منجر به ایجاد صنایع مونتاژ میشود که امروز یکی از بلایا و یکی از قیود بسیار محکم بر دست و پای صنایع کشور های جهان سوم (نیمه مستعمرات) است. به اصطلاح غولهای صنعتی اینگونه کشور ها (ایران، مصر، پاکستان، تایوان، کوریای جنوبی و ...) از قبیل فابریکات موتر سازی، ذوب آهن، لکوموتیف سازی، طیاره سازی، صنایع فولاد سازی و سامان آلات نظامی همه از همین زمره اند.

اینگونه صنعتی شدن تطبیق نوین سیاست استعماری - استثماری امپریالیسم است که حدوداً از اواسط دهه ۱۳۳۰ آغاز گشت.

همانطور که در آغاز کلام سخن رفت، امپریالیسم بدین ترتیب تولید بازار فروش کالا و خرید مواد خام و نیروی کارگران، همه را یکجا جمع آورده تا از هزینه های هنگفت حمل و نقل فارغ شود. تا از پرداخت معاشهای بالا و اعتصابها و درد سرهای طبقه کارگر کشور خود بی غم شود. تا محیط زیست خود را که بر اثر دود و کثافات و زواید فابریکات صنعتی دیگر غیر قابل زیست شده، بپالاید و در گرداگرد خود هوای مفرحی ایجاد نماید. تا از درد سر گمرکات، مالیات های گمرکی کشور های "رو به رشد" برهد. (لازم به توضیح است که در اینگونه کشور ها قوانینی وجود دارد که به موجب آنها کالاهای نامکمل یا پرزه جات ضروری برای فابریکات مونتاژ از مالیات های گمرکی معاف هستند)

امپریالیسم پس از سالها درنده خویی و فریبکاری، امروزه دیگر به حد کافی سرد و گرم چشیده و هوشیار و دور اندیش شده است، که بداند چگونه کنترل مستعمرات خود را حفظ نماید. به همین دلیل او صنعت را میدهد ولی تنها کاریکاتور آنرا.

در مؤسسات و فابریکات مونتاژ در بهترین حالت ۸۰ فیصد الی ۹۰ فیصد سامان آلات در خود کشور ساخته میشود و بقیه، که قسمت های اساسی و اصلی هستند و بدون آنها تولید بی مصرف خواهد بود، در کشور های امپریالیستی یا باصطلاح مادر (!؟) ساخته میشود. این همان طناب کنترل و بندگی است. طنابی است که اگر بورژوازی ملی خوش باور احیاناً با کود تایی قدرت را از سگان نگهبان منافع امپریالیسم گرفت (این خطر همواره برای امپریالیسم وجود دارد. به همین دلیل است که امپریالیسم و سوسیال امپریالیسم بودجه بسیار هنگفتی را صرف دستگاه های جاسوسی و "چپه کن و بر قرار کن" حکومت های عقب نگه داشته شده تخصیص داده است) او آنرا محکم بکشد و گلوی بورژوازی ملی بیچاره را سخت بفشارد یا او را به دار مکافات

بیاویزد. بدین طریق که پس از رویکار آمدن بورژوازی ملی، پرزه جات مهم و اساسی فابریکات مونتاژ را با اینگونه کشورها نمی فرستد، متخصصین و انجیران خود را خارج میکند، سرمایه خود را راكد میماند و یا خارج میکند و قروض خود را همراه سود کمر شکن آن می طلبد. بنابراین فابریکات پرچو میشوند، کارگران بیکار می مانند، اقتصاد آشفته و بی سر و سامان میشود، اعتراضات و اعتصابات بالا میگیرد و اینها همه زمینه ای میشوند تا ستون پنجم امپریالیسم (تشکیلاتی از مردم بومی آن کشور که مدافع و اجرا کننده سیاست امپریالیسم یا دولت خارجی هستند) فعالیت های تخریبی خود را هر چه بیشتر وسعت و عمق بخشد. لذا بورژوازی بیچاره خود را در تنگنای مهیبی می یابد. از یکطرف فشارهای داخلی و از جانب دیگر انواع و اقسام توطئه ها، خراب کاری ها و فشار های امپریالیسم از خارج، او را به سرحد مرگ میکشاند. او نمیتواند تصمیم قاطعی بگیرد. اصولاً این تصمیم چه میتواند باشد؟ آیا این تصمیم جز متحد شدن، کارگران و دهقانان، جز تکیه کردن عمده و اساسی بر آنها و جز تأمین منافع اکثریت خلق و بالاخره جز از میان برداشتن هر گونه ستم و استثمار چیزی دیگری بوده میتواند؟ خیر. بنابراین تصمیم فوق جز به معنای نابودی بورژوازی چیز دیگری بوده نمیتواند. آیا بورژوازی می تواند آگاهانه و به دلخواه خود، سند نابودی خود را امضا نماید؟

چنین است که بورژوازی مجدداً به دامان امپریالیسم می افتد و امپریالیسم مجدداً به کشور میآید و آقا و سرور کشور میشود و صنایع مجدداً و عمیق تر در تار و پود فلج کننده سرمایه داری امپریالستی به بند کشیده میشود. نهایتاً اینبار ممکن است عوض امپریالیسم سابق، امپریالیسم تازه به دوران رسیده ای بیاید. یا عوض امپریالیسم سنتی، سوسیال امپریالیسم بیاید. فرقی نمیکند. باز همان خرک است و همان درک. باز هم این خلقها، این کارگران و دهقانان هستند که زحمت می کشند، که تولید می کنند، که رنج میبرند، که گرسنگی دارند و از انواع و اقسام امراض می میرند و کسی پرسیان شان نمیکند.

مهم این نیست که تحت نام مردان کبیر و گرامی ای همچون مارکس و انگلس و لنین و استالین و مائو ... به چپاول دسترنج خلقها میپردازند یا با نهایت وقاحت و وضاحت و آشکارا. مهم این است که استثمار کماکان وجود دارد و باید با آن مبارزه کرد و باید آنرا برای همیشه نابود کرد. این امر مهم جز به رهبری کارگران دلیر و مصمم و آگاه که مارکسیسم - لنینسم را فرا سوی خود دارند امکانپذیر نیست. ارقام زیر برای نشان دادن استثمار و شدت رشد فشار بر خلقهای محروم و زحمتکش افغانستان زبان گویایی دارند.

میزان تحصیل مالیات بر عایدات^(۱)

سال ۱۳۳۱	۱۳۳۲	۱۳۳۳
مبلغ ۶۰۴۲۶۷۴۹	۹۸۴۷۲۶۲۸	۶۹/۱۰۱۴۱۷۷۲۴۹

سال ۱۳۳۵	۱۳۳۶
مبلغ ۱۱۱۱۸۰۷۹۵۰	۱۴۵۷۵۰۳۷۶۸

جدول فوق رشد مالیات بر عایدات را که بخشی از در آمد دولت است طی سال های مختلف نشان میدهد و جدول زیر ضمن اینکه بیانگر چگونگی ترکیب عایدات دولت است، نمایانگر میزان فشار وارده بر بورژوازی از جانب دولت نیز میباشد.

مالیات ها و در آمد های دولت^(۲)

۱ - سالنامه های کابل و سایر منابع .

۲ - جدول شامل ارقام مهم است نه کلیه در آمد های دولت .

سال شرح	۱۳۳۴	۱۳۳۵
مالیات مؤسسات	۴۵۰۰۰۰۰	
مالیات های انفرادی	۴۰۳۰۰۰۰ (۱) ۲۵۷۷۹۵۰	۱۴۲۰۰۰۰۰ (۱) ۲۵۷۲۷۵۰
مالیات ارضی	۲۶۸۰۰۰۰	۴۰۰۰۰۰۰
مالیات مواشی	۳۹۰۰۰۰۰	۵۱۵۰۰۰۰۰
گمرکات	۳۰۰۰۰۰۰۰	۸۷۱۵۰۰۰۰(۲)
شکر	۲۷۶۰۰۰۰	۱۶۱۰۹۵۰۰۰
حق الامتيازها و تصديهای دولتی	۹۴۷۴۸۰۰۰	
نمک	۱۵۲۲۹۰۰۰	

(۱) - پاورقی

(۲) - پاورقی

با توجه به اینکه ارقام مربوط به گمرکات، مالیات مؤسسات و بخش عمدهٔ مبلغ حق الامتيازها و تصدی های دولتی و مالیات های انفرادی به شانه های نحیف بورژوازی تحمیل می شود، ملاحظه می گردد که علیرغم فئودالی بودن کشور بخش قابل توجهی از مصارف و هزینه های دولت را بورژوازی مجبور است متحمل گردد. این واقعیت دقیقاً به معنی محروم نمودن بورژوازی ملی از سرمایه ایست که میتوانست و باید در راه توسعه و تکامل کشور به کار اندازد .

با مقایسهٔ ارقام در سال ۳۵ - ۱۳۳۴، بخصوص مقایسهٔ ارقام مربوط به مالیات

۱- مبلغ مزبور پولی است به عنوان "قرضه عامه" از کسبه و سایر اقشار شهری به زور گرفته میشود .

۲- مبلغ فوق شامل مالیات مؤسسات نیز میباشد .

مؤسسات و گمرکات (در سال ۱۳۳۵ مجموع آنها در ردیف گمرکات آمده است) و مالیات های انفرادی ملاحظه میگردد که فشار وارده بر بورژوازی سال به سال با شدت حیرت آوری افزون شده می رود .

جدول زیر مالیات های دولتی را به تفکیک مالیات مستقیم و غیر مستقیم نشان میدهد که در ضمن مبین فشاری است که از طریق مالیات های غیر مستقیم^(۱) بر توده های رنجبر و مصرف کننده کشور وارد میشود .

سال	۱۳۳۳	۳۷ - ۱۳۳۶	۳۸ - ۱۳۳۷
شرح			
مالیات مستقیم	۱۳.۷	۱۴.۷	۱۱.۶
غیر مستقیم	۴۰	۴۲.۵	۴۰.۹
عواید			
غیر مرعی (۱۴)	۱۸.۵	۱۴.۹	۱۲

حال بد نیست بدانیم سرمایه ایکه از بورژوازی ملی یا در حقیقت خونی که از شریان های اقتصادی جامعه به یغما می رود به چه مصرفی میرسد .

جدول زیر بیان گر مصرف سرمایه دزدیده شده از بورژوازی ملی در سالهای ۳۵ - ۱۳۳۴ است .

۱ - مالیات هایی که به رقم اجناس مصرفی افزود میگردد و بدین ترتیب هر خریداری، صرف نظر از قدرت مالی او، خواهی نخواهی مکلف است آن را بپردازد . مالیات های غیر مستقیم بیش از هر چیز بر توده مصرف کننده بخصوص اقشار خرده بورژوازی شهری فشار وارد میکند .

بودجه کل کشور به تفکیک سال و مواد مصرف

سال	۱۳۳۴	۱۳۳۵
شرح		
بودجه کل	۱۳۰۱۱۰۲۱۶۲	۱۸۲۲۴۸۰۱۱۵
وزارت دفاع	۲۶۲۷۲۳۰۸۶	۲۸۴۵۹۰۳۶۶
زراعت	۱۸۴۲۳۷۸۲	۵۸۷۶۶۷۸۸
داخله	۹۲۶۳۵۹۸۳	(%)
ریاست قبایل	۴۴۸۲۵۵۴۶	۴۴۸۲۵۵۴۶
وزارت معادن		
وصنایع	۱۹۷۶۱۴۱۰	۳۶۳۷۹۸۶۴
وزارت معارف		۹۸۸۳۵۴۰۷
صحیه		۴۸۳۱۹۰۵
قروض خارجی	۴۲۲۶۹۲۷۰۹	۵۰۳۳۹۴۷۵۰
سود قروض	۵۷۱۸۸۱۳۸	۵۷۱۸۸۱۳۹

(%) - ارقام خانه خالی را در دست نداریم .

ملاحظه می‌گردد که از بودجه کل کشور در سال ۱۳۳۵ بیش از ۲۷ فیصد آن (وزارت دفاع و داخله در سال ۱۳۳۵)^(۱) مستقیماً به مصرف سرکوب بورژوازی و خورده بورژوازی، (یا استحکام رژیم فئودالی کمپرادوری) طبقه ای که اساساً تأمین کننده بودجه بوده است، می رسیده است . گذشته از ۲۷ فیصد فوق که مستقیماً صرف سرکوب بورژوازی می شده، مبالغ گزاف دیگری نیز بطور غیر مستقیم به این امر اختصاص داشته است . از قبیل قروض خارجی و سود آنها (که موجب وابستگی

۱- فیصدی مزبور در سال ۱۳۳۳ (۸، ۲۷ فیصد) و سال ۱۳۳۶ (۸، ۳۴ فیصد) و سال ۳۸ - ۱۳۳۷ (۲، ۳۵ فیصد) بوده است و در سالهای بعدی نیز با همین روند نسبی رشد کرده است .

هر چه بیشتر کشور به امپریالیسم و در نتیجه محدودیت هر چه بیشتر بورژوازی می‌گردد) مصارف دربار و عیاشی های طبقه حاکمه (این خاصه خرجیها به قیمت محروم شدن کشور و بورژوازی از سرمایه خود یا در حقیقت مکیدن خون آن تمام میشود) و همچنین عدم پیشرفت معارف و سروی و استخراج معادن (در بودجه سال ۱۳۳۵ در برابر ۲۷ فیصد بودجه قوای سرکوب تنها حدود ۵، ۱ برای وزارت معادن و صنایع اختصاص داده شده بود که قسمت اعظم آنها به مصرف معاش باصطلاح متخصصین خارجی و بوروکراسی رایج میرسیده است) ایجاد سرکها و طرق مواصلاتی و غیره، (بودجه اینگونه امور را قوای سرکوب می خورد) اینها همه اموری است که همچون بند های گرانی بر دست و پای بورژوازی ملی بسته شده است و او را به سکون و عدم تحرک وامیدارد .

گذشته از وضعی که در فوق تحلیل شد و البته اختصاص به سال ۱۳۳۵ ندارد (این سال بطور تصادفی انتخاب گردید . سالهای دیگر اگر به مراتب بد تر نبود، بهتر نبوده است) دولت داوود قدم های دیگری نیز در جهت سرکوب بورژوازی ملی و وابسته کردن کشور بر داشت . قدم های مزبور گذشته از ایجاد روبنای لازم (سیاست اقتصادی - اجتماعی با ماهیت نیمه فئودالی - نیمه مستعمره) عبارت بودند از تدوین پلانهای پنج ساله و ایجاد به اصطلاح سکتور دولتی . دولت های بعدی (بخصوص جمهوریت داودی و از آن بیشتر حکومت به اصطلاح دموکراتیک خلق) نیز مصرانه و پیگیرانه سیاست ضد خلقی سالهای ۴۲ - ۱۳۳۲ را به اجرا در آورده اند .

اقتصاد رهبری شده یا پلان گذاری شده برای اولین بار از سال ۱۳۳۵ آغاز گردید . منبع مهم پلانهای پنج ساله پس از قروض خارجی، مالیات های متزایدی بود که از اقشار و طبقات مختلف مردم بخصوص بورژوازی و خرده بورژوازی به زور گرفته میشد . اینگونه مالیات ها بنابر تصویب ۱۹ اسد ۱۳۳۶ اخذ میگردید . در صفحات آینده بیشتر در مورد پلانهای پنج ساله و قروض خارجی و تأثیرات مخرب و ضد ملی آن بحث خواهیم کرد .

واردات و صادرات هر کشور بیانگر چگونگی سیاست اقتصادی یا به بیان دیگر استقلال یا عدم استقلال آن کشور است. چیزی که مستقیماً در رابطه با استقلال یا عدم استقلال بورژوازی ملی و خرده بورژوازی است.

تا اواخر حکومت سردار محمد هاشم و برادرش شاه محمود، صادرات و واردات نسبتاً متوازن بود یا حتی صادرات بر واردات پیشی داشت. (چون بازارهای فیودالی کشور گنجایش کالاها و مصرفی و لوکس خارجی را به پیمانه‌ی زیاد نداشت و اینگونه کالاها اکثراً بین طبقه محدود العده اشراف و سردارها بکار گرفته میشد. ولی در عوض اقتصاد فیودالی کشور امکانات بیشتری برای صدور مواد خام و محصولات زراعتی و حیوانی و صنایع دستی به پیمانه نسبتاً زیاد داشت) موازنه مثبت فوق رفته رفته معکوس شده و به عدم موازنه منفی گرایید. بطوریکه در سال ۱۳۴۲ (آخرین سال صدارت داود) علیرغم افزودی ۱۷ درصد بر صادرات نسبت به سال قبل از آن، باز هم واردات بیش از دو چند صادرات بوده است.

یعنی صادرات در سال ۱۳۴۲:

معادل - ۳۴۵۶۵۱۱۰۰۰ افغانی (۶۸۹۰۰۰۰۰ دالر)

و واردات بالغ بر - ۶۵۸۸۷۶۲۰۰۰ (۱۳۱۴۰۷۳۰۰)

گردید.^(۱)

این بود نتیجه ده سال زمامداری داود جانی. لازم به توضیح است که ۱۳۴۲ بدترین و سیاه‌ترین سال حکومت داودی نبود. داود در مصاحبه‌ای اظهار داشت: "ما سگرت آمریکایی را با گوگرد روسی روشن می‌کنیم."^(۲)

اعتراف مزبور به بهترین شکل بیانگر سیاست اقتصادی ضد خلقی داود است. بنابراین آیا حق نداریم بگوییم که کلیه به اصطلاح "اصلاحات" و رفورمهای

۱- ارقام فوق شامل معامله با شوروی نمیشود. در آن صورت اوضاع فوق هنوز تراژیک‌تر خواهد بود.

۲- مصاحبه با خبرنگار روزنامه ایرانی کیهان.

حکومت داود، آن پلانیهای پنج ساله، نظامنامه ها و قوانین خرد و کلان، ایجاد و انحلال وزرات خانه ها، سرک سازیها و توسعه خطوط ارتباطی، تحکیم قدرت مرکزی، تقویت ارتش و پولیس، همه و همه در جهت تبدیل کشور ما به بازار تولیدات مصرفی سرمایه داری جهانی بوده است؟ آیا حق نداریم بگوییم داود نوکر حلقه بگوش و سگ نگهبان منافع امپریالیسم بوده است؟ آیا حق نداریم بگوییم داود با گرفتن قروض کمر شکن از امپریالیست های رنگارنگ (برای اولین بار داود سنت کشور بر باد ده قرض گرفتن از خارجیها را برقرار کرد) و دعوت عاشقانه و شیداوار آنها برای سرمایه گذاری در رشته های حیاتی وطن مان کوشید تا سالهای دراز کشور را در چنگال سرمایه داری جهانی اسیر نگهدارد^(۱) با این وجود آیا این داود و فامیل کثیف نادر شاهی نبودند که می کوشیدند تسلط امپریالیسم را بر خلقهای زحمتکش و محروم وطن ما جنبه استراتژیک بخشد؟ بله، به جرئت میتوان گفت: آنان و دنباله روان " خلقی " شان بودند و هستند که بزرگترین خیانت و جنایت را در حق مردم محروم ما بعمل آوردند. ننگ و نفرین بر آنان باد .^(۲)

ب - قروض خارجی و سکتور دولتی : " سیسیل رودس " سیاستمدار و قهرمان روز انگلستان در پایان قرن ۱۹، در مورد امپریالیسم چنین ابراز عقیده میکند : " من دیروز

۱- قروض خارجی آنچنان بار سنگینی بر اقتصاد کشور شده بود که حتی میوندوال دمی در سفر خود به امریکا (۹ حمل ۱۳۴۶) ضمن سخنرانی در کلب مطبوعات ملی امریکا گفت " ضروری است تا در افزایش بار سنگین دیون خارجی و شرایط امداد خارجی از احتیاط کار گرفته شود . " لازم به تذکر است که اکثر قروض مزبور توسط داود اخذ شده بود .

۲- کتاب هذا قبل از کودتای هفت ثور نوشته شده است . بنابراین و به منظور فاش سازی هر چه بیشتر " جمهوریت داود " بر دوران سیاه صدارت ده ساله او بیشتر مکث گردیده است . همانطوریکه " سرخا " دو ماه بعد از کودتای شبنامه " در پیرامون کودتای هفت ثور " توضیح داد، سوسیال امپریالیسم برای اولین بار بطور منظم سیاست ضد خلقی، شوینیستی و امپریالیستی خود را در افغانستان توسط داود به اجرا در آورد . پس از واژگونی او حزب " دموکراتیک خلق " را ایجاد نمود تا راه شروع شده داود را بطور منظم تر، مؤثر تر و عمیق تر به پیش براند . امروز دیگر فعالیت های چند ماهه حکومت " خلقیها " حتی ساده ترین مردم را قناعت داده است که حزب " دموکراتیک خلق " ستون پنجم و عامل اجرایی سیاست امپریالیستی شوروی در افغانستان است .

در ایست - اند (کوی کارگری) لندن بودم و در یکی از جلسات بیکاران حضور یافته‌ام . در آنجا یک سلسله فریاد های دهشتناکی شنیدم که تماماً در باره نان، نان بود . ! هنگام باز گشت به خانه در باره آنچه شنیده بودم می اندیشدم و در نتیجه بیش از پیش به اهمیت امپریالیسم معتقد میشدم اندیشه ایکه از دیر باز است مرا بخود مشغول داشته عبارت است از حل یک مسئله اجتماعی یعنی : نجات چهل میلیون سکنه پادشاهی متحده (منظور برتانيا است - نویسنده) از جنگ خانمان سوز داخلی . ما سیاستمداران استعماری باید اراضی جدیدی در اختیار داشته باشیم تا بتوانیم سکنه اضافی را در آن جای دهیم و مناطق جدیدی برای فروش کالاهایی که در فابریکه ها و معادن تولید میشود بدست آوریم . من همیشه گفته ام امپراطوری مسئله شکم است . اگر شما خواهان جنگ داخلی نیستید، باید امپریالیست شوید " (۱) (تأکید روی کلمات از ما است).^(۱)

بله ! آقای سیسیل رودس میلیونر و سلطان مالی انگلستان و مسبب اصلی جنگ انگلیس و بوتر و امپریالیست صادق ! ارتباط امپریالیسم را با مسئله شکم به بهترین وجه نشان داده اند و به خاطر این حقیقت گویی باید از ایشان تشکر نمود . فقط آن جناب فراموش کرده اند و یا نخواسته اند توضیح دهند که منظور از شکم، شکم بسیار بسیار فراخ و پُر ناشدنی سرمایه داران امپریالیست است، نه کارگران و زحمتکشان . رودس واضح میسازد که امپریالیسم یک ضرورت تاریخی و اجتناب ناپذیر در رشد سرمایه داری است و سرمایه داری در این مرحله ناگزیر است (این ناگزیری به هیچ وجه به معنای توجیه امپریالیسم نیست، بلکه به معنای ناگزیری مبارزه علیه انواع مختلف سرخ و سیاه آن است) به اشکال و طرق متعدد و در حال تغییر و تکامل در سایر کشورها مداخله کرده، بازارها و منابع گوناگون سایر ملل را متصرف شده، در سرزمین دیگران خانه جنگی و کشت و کشتار براه اندازد تا شکم سیری ناپذیر فابریکات

۱- Die Neue zeit به نقل از امپریالیسم بمثابه بالاترین مرحله سرمایه داری - لنین - چاپ چین ص

وعطش فرو نه نشستنی سود جویی خود را جواب گوید . یکی از طرق مداخله جوییهای مزبور وابسته کردن کشور های عقب نگهداشته شده یا در واقع مدیون کردن آنها میباشد . این امر عمدتاً از طریق دادن قروض و وامهایی که با شرایط کمر شکن و اسارت بار سیاسی و اقتصادی متعددی همراه است، اعمال میشود . شرایط مزبور کشورِ وام گیرنده را اعم از اینکه از همان ابتدا متکی و وابسته به امپریالیسم باشد یا نباشد، بصورت یکی از اقمار یا یکی از مهره های ماشین امپریالیسم در میآورد. چنانچه دولتی در کشور عقب نگاه داشته شده توسط و یا با پشتیبانی امپریالیسم مشخصی رویکار شده باشد . (مانند دولت خلقیها که توسط سوسیال امپریالیسم روس به قدرت رسید) همان امپریالیسم و متحدین آن دولت مزبور را بوسیله قروض متعدد خود نه تنها تقویت میکنند، بلکه رشته های حیاتی اقتصاد و سیاست کشور را به خود وابسته کرده تا پایه های نفوذ خود را مستحکم نمایند و برای دولت انقلابی که در آینده احتمالاً بر سر کار خواهد آمد مشکلات متعدد و فراوانی را خلق نموده باشند و از درک همین مشکلات، امکاناتی برای نابودی دولت انقلابی و بازگشت مجدد خود فراهم آورده باشند .

به همین گونه است دولتهای بورژوازی یا خرده بورژوازی انقلابی که بعضاً در کشور های پس مانده و غالباً توسط کودتایی به حکومت میرسند و در اوایل دولتمداری خود خصلت مستقل و ملی دارند . امپریالیسم با روی گشاده و ظاهر فریبنده و باصطلاح به غرض جلب بیطرفی (غیر منسلک بودن !!) دولت مزبور بین امپریالیست های گوناگون (عمدتاً سرخ و سیاه) قروض خود را به آنها پیشنهاد می نماید . قروضی که در ابتدا با شرایط چندان دشواری همراه نیست ولی رفته رفته و با ازدیاد قروض مزبور عدم امکان باز پرداخت آنها، شرایط سخت تر و سیاسی تر شده می رود تا جائیکه دولت ملی سابق به کلی و کاملاً وابسته به امپریالیسم مشخصی شده و ناگزیر از فرمان برداری آن میگردد .

طبیعی و واضح است که روند فوق که ظاهراً حرکتی صرفاً سیاسی به نظر میآید،

انگیزه اقتصادی و سود جویانه دارد. در حقیقت، حرکت فوق دقیقاً متکی بر نصیحت پدرانه سیسیل رودس امپریالیست و مسئله کذائی شکم میباشد. امپریالیسم هنگامی در نقشه و پلان پیش گفته کامیاب میشود که دولت ملی متشکل از اقشار بورژوازی و خرده بورژوازی باشد. اقشاری که عوض اتکاء به توده های میلیونی و یکی شدن با آنها چشم به خواهر زاده های کلانتر از خود دارند و خواب روزی را می بینند که خود امپریالیست شده دیگران را به همین شیوه استثمار کنند و گرنه دولت واقعاً کاری و انقلابی با تکیه بر ملیونها زحمتکش وطن، بی مهابا بند های وابستگی به امپریالیسم را پاره کرده، قروض آنها ملی کرده و منابع مالی خود را عمدتاً از داخل و از درک کار انقلابی ملیونها وطن پرست و انقلابی داخلی تأمین خواهد کرد.

لنین کبیر در مورد وامها و قروض امپریالیسم می نویسد: "... هنگام دادن وام شرط می کنند قسمت معینی از آن به مصرف خرید محصولات برسد که در کشور اعتبار دهنده تولید میشود، بویژه خرید تسلیحات و کشتی و غیره. فرانسه طی ۲۰ سال اخیر (۱۸۹۰ - ۱۹۱۰) به کرات به این وسیله دست زده است. صدور سرمایه به خارجه وسیله تشویق صدور کالا به خارجه میگردد." و "فرانسه هنگام دادن وام به روسیه ضمن قرار داد بازرگانی مورخه ۱۶ سپتامبر ۱۹۰۵، این کشور را تحت فشار قرار داد و تا سال ۱۹۱۷ گذشتهای معینی برای خود تحصیل نمود." (۱)

امروز با تکامل شیوه های سرمایه داری و امپریالیستی نسبت به دوران لنین، شرایط و زیرکی های امپریالیسم نیز رشد بیشتری یافته و موارد جدیدی به شرایط آنها برای پرداخت قرض افزوده شده است. از جمله اینکه کشور اعتبار دهنده علاوه بر اینکه ارائه وام را منوط به اختصاص بخشی از آن برای خریداری کالاهای تولیدی خود می کند، نحوه و چگونگی مصرف بخش دیگر آنها نیز تعیین می نماید. یعنی امپریالیسم صرفاً برای اهداف و پروژه هایی وام میپردازد که سود اقتصادی - سیاسی

آنها در بر داشته باشد و شرایط را هر چه بیشتر برای توسعه بازار و کسب حد اکثر منافع اقتصادی و استحکام نفوذ سیاسی آن تسهیل کند . مانند توسعه راه ها، امور ترانسپورتی، ایجاد شبکه تبلیغاتی وسیع مانند رادیو و تلویزیون، توسعه و تجهیز اردو و پلیس و سایر قوای سرکوب کننده، ایجاد فارمها و مؤسسات زراعتی و تولید مواد خام و اولیه صنعتی برای صدور به آن کشور و غیره . همچنین امپریالیسم جاسوسان متعدد و رنگارنگ خود را در لباس متخصص و مشاور و غیره به همراه وام و طرح دقیق و اجرائی و چگونگی مصرف آن، به کشور وام گیرنده گسیل میدارد و معاشهای هنگفتی را از محل همان وام به کشور وام گیرنده تحمیل میدارد .^(۱) اینهمه علاوه بر سود بسیار بالای قروض و انواع تکتانه و کار مزد بانکهای کشور اعتبار دهنده و سایر حیف و میل ها است . در حقیقت امپریالیسم هم از توبره می خورد هم از کاهدان . " کشوری که وام میگیرد معمولاً از کل مبلغ وام ۹۰ فیصد بیشتر عایدش نمی شود. ده درصد آن عاید بانکها و سایر میانجی ها میگردد . " ^(۲) این ده فیصد کار مزد معمول اواخر قرن ۱۹ و اوایل قرن ۲۰ بوده، امروز به مراتب بیشتر شده است .

گذشته از انگیزه اقتصادی وام ها و قروض، امپریالیسم و ایادی آن خواهان امتیازها، حرکتها و گذشتههای سیاسی نیز میباشند . گسیختن از یک جناح و پیوستن به جناح دیگری از امپریالیسم (کشور وام دهنده)، دادن رأی مثبت یا منفی به فلان پیشنهاد در مجامع بین المللی، دفاع از تجاوز فلان امپریالیسم به حقوق فلان خلق مستعمرات، کمک مادی و معنوی، عملی و فکری به سرکوب فلان جنبش انقلابی^(۳) قرار گرفتن

۱- توجه کنید به پروژه ملی بس که از محل قرضه هند و ایران و شوروی و اعمار آن اجرا میگردد و فارمهای مشرقی و پروژه های نفت و گاز شمال و مس عینک و امروزه قروض شوروی و اعمار آن همراه با به اصطلاح متخصصین و مشاوران رنگارنگ آن بهترین نشانه و بیانگر حقانیت مدعای فوق است .

۲- امپریالیسم بمثابة بالاترین مرحله سرمایه داری ص ۷۸ لنین چاپ چین .

۳- بر همه معلوم است که رژیم سیاه و شبه امپریالیست ایران نقش بسیار فعالی در سرکوبی انقلابات جهان دارد . هم اکنون دوسیه سپاهکاری شاه جانی ایران بطور روز افزون کلان شده می رود . او با ارتش

کامل در پارتِ کشور وام دهنده و همه و همه در جمله خواست های سیاسی کشور وام دهنده می باشد .

یکی از نمونه های بس وقیحانه دخالت سیاسی - اقتصادی، که شرط ضروری و جدائی ناپذیر قروض امپریالیستی است، قروضی است که قرار بود حکومت نهایت ارتجاعی و فاشیستی شاه ایران به داود بیچاره بپردازد . قروضی برای فابریکه سمنت هرات و قندهار (ایران شدیداً دچار کمبود سمنت است و همه ساله مبالغ گزافی سمنت از خارج می خرد . تولیدات فابریکات هرات و قندهار قرار بود به ایران صادر شود) راه آهن سراسری افغانستان که بندر اسلام قلعه (سرحد ایران - افغانستان) را به تورخم (سرحد پاکستان - افغانستان) متصل مینمود . در واقع با اعمار راه آهن مزبور به پول افغانستان راه آهن ایران را که از طریق ترکیه به اروپا می رود به راه آهن پاکستان و هند و تایلند (بندر وارد کننده کالاهای صادراتی کوریای جنوبی، ژاپن، استرالیا... به ایران) متصل می نمایند و تسهیلات فراوانی برای تجارت روز افزون ایران و غرب با کشورهای آسیای غربی فراهم می نمود . وام برای خریداری موترهای ایران ناسیونال که در لین های شهری و گرزندوی به کار افتاد . (موترهای مزبور از تولیدات فابریکات ایران ناسیونال متعلق به شاه ایران میباشد . این موتر ها به قیمت هایی فوق العاده بالاتر از قیمتی که عین آنها به مصر فروخته شد به افغانستان سودا شد) پروژه آب هیرمند که داستان آن بس قدیمی است و به قیمت خانه خرابی

کاملاً تجهیز شده خود انقلاب ظفار را بخون کشیده ضربات فراوانی به انقلاب اعراب وارد کرده رژیم رودزیا آفریقا جنوبی و اسرائیل و عمان و را با همه اشکال تقویت میکند . خلاصه گوئیم، پول نفت ایران عامل بسیار مهمی است در نگهداری و تقویه امپریالیسم و ارتجاع جهانی و اینها همه امتیازات سیاسی است که رژیم ایران در قبال حفاظت خود از جانب غرب میپردازد .

دکتر اودن وزیر خارجه انگلیس و کارتر رئیس جمهور امریکا بار ها و بار ها پشتیبانی خود را از شاه اعلام داشته اند، خصوصاً در این لحظه که خلق همیشه قهرمان ایران بپا خواسته اند . ما انقلابیون افغانی باید بیش از انقلابیون سایر نقاط پیوند انقلابی خود را با خلق قهرمان ایران استحکام بخشیم و بیش از دیگران اوضاع ایران را مدنظر داشته باشیم چرا که مستقیماً در معرض چماق سرکوب فاشیستی پوسیده ایران هستیم .

دهقانان افغانی و سبزی و شادابی مزارع و افزونی سرمایه " علم " صدراعظم و وزیر دربار سابق و نوکر خانه زاد شاه و بزرگترین فتودال - سرمایه دار ایران تمام شد . وام برای پروژه های زراعتی و مالداري که قرار بود در مستعد ترین نقاط افغانستان به اجرا در آید و حاصلات آن به ایران حمل گردد . (ایران با مشکلات متعددی از درک کمبود مواد زراعتی و حیوانی روبرو است. فامیل شاه جانی گوشت یخ زده و منجمد و فاسد شده را که تنها ارزش کود زراعتی دارد، را به قیمت بسیار نازل، حدود کیلوئی پنج ریال از استرالیا وارد کرده و به قیمت بسیار گزاف، حدود کیلوئی ۳۰۰ ریال، بالای زحمتکشان و خلق ایران می فروشند . خلق قهرمان و همیشه رزمنده ایران بار ها گوشت های مزبور را آتش زده و فامیل فاسد و چپاولگر شاه را رسوا نموده اند . همچنین انواع تخم مرغ از اسرائیل و سایر مواد خوراکی از اقصی نقاط دنیا وارد ایران میشود .)...

شرط اصلی پرداخت قروض فوق که توسط عربستان سعودی نیز تقویه می شد، تغییر جهت گرایش داود از جانب شوروی امپریالیستی به غرب امپریالیستی بود . چیزی که داود می کوشید به آرامی ولی پیگیرانه تحقق بخشد . ولی معهذای بیداری و هوشیاری روسیه و حرکت به موقع عمال داخلی آن، داود را در اجرای آن ناکام گذاشت و در نتیجه قروض فوق، جز آنهایی که سود لحظه ای ایران را در بر داشت، مانند فروش موتر های ایران ناسیونال، پرداخت نگردید . (وعده پرداخت قروض فوق هنوز به جای خود باقی است.)

نمونه فوق می تواند ملاک قضاوت در مورد سایر قروضی باشد که افغانستان تا کنون از کشور های خارجی در یافت داشته است . یعنی قروض مزبور کاملاً به خط مشی و استراتژی اقتصادی - سیاسی منابع قرض دهنده متکی میباشند و منافع خلقهای کشورهای قرض گیرنده مانند افغانستان تنها چیزی است که قطعاً در نظر گرفته نمیشود .

اگر شاه جانی ایران، این چوچه امپریالیست زنجیر به گردن، نتوانست پلان خود را در جهت به بند کشیدن خلقهای افغانستان به اجرا در آورد، شوروی امپریالیستی چه مستقیماً و چه توسط سگان درنده خود (کشورهای اروپای شرقی عضو پیمان وارسا) پلان های به مراتب وقیحانه تر، اسارتبار تر و ضد خلقی تر را در افغانستان به اجرا در آورد است و هنوز هم در صدد تعمیق و توسعه بیشتر آنها میباشد. لنین کبیر، رهبر قهرمان و جاویدان شوروی سوسیالیستی هنگامیکه بطور خستگی ناپذیر با امپریالیسم و سرمایه داری میرزمید، اظهار داشت: "در درون کشور (منظور کشورهای سرمایه داری و قرض دهنده است - نویسنده) حتی یک معامله را نیز نمیتوان نام برد که ولو بطور تقریب متضمن آن سود کلانی باشد که از میانجیگری در دادن وام به کشور های خارجی حاصل میآید." (۱) (تأکید روی جملات از ما است.)^(۱) ولی امروز شوروی امپریالیستی، کشوری که خود را باصطلاح راهرو راه لنین می داند، به حکومتی تبدیل شده است که سالها پیش مورد لعن و نفرین لنین و خلق قهرمان شوروی مبارز قرار گرفتند. (...). به خائینی به راه لنین و شوروی لینی - استالینی باد.

افغانستان با انعقاد قرار دادی با دولت امریکا (۱۳۲۴ شمسی - ۱۹۴۵ میلادی) مبنی بر دریافت ۲۰ میلیون دالر قرض برای سرک سازی، تعمیر بند های ارغنداب و کجکی و تکمیل پروژه نهر بغرات، بطور مؤثر وارد مدار قرض گیری امپریالیستی گردید.^(۲)

امپریالیسم که میکوشد هیچگاه موزه نا کشیده به آب نزنند، دقیقاً معادل پولی که افغانستان از درک قره قل و سایر منابع در بانکهای آن داشت (۲۰ میلیون دالر) به

۱ - امپریالیسم بمثابة بالاترین مرحله سرمایه داری - لنین ص ۸۰ چاپ چین.

۲ - افغانستان قبلاً نیز قروضی از خارج دریافت داشته بود. مانند قروضی که امان الله خان از شوروی لنینی گرفت. ولی قرض مزبور را به هیچ عنوان نمیتوان شامل قروض امپریالیستی دانست چون با بلاعوض بوده و یا کاملاً منافع ملی و خلقهای افغانستان را در بر داشته است. سایر قروض با شرایط امپریالیستی چندان تأثیری در اوضاع سیاسی - اقتصادی - فنودالی افغانستان نداشتند. لذا ما تاریخ قرض گیری افغانستان را سر از تاریخ ۱۳۲۴ میدانیم.

افغانستان قرض داد . !! در حقیقت پول خود مان را بما قرض دادند ! آن هم با مفاد بسیار بالا !!

و حال که زیر کی امپریالیسم را در دادن اصل قرض ملاحظه کردیم، ببینیم که نوع مصرف آن " قرض " که در واقع از شرایط اصلی پرداخت آن بود، چگونه بوده است . در مارچ ۱۹۴۶ (۱۳۲۵) قرار داد بین دولت افغانستان و کمپنی امریکایی "موریسن کنورسن" برای سرک سازی و امور آبیاری به مبلغ ۱۷ میلیون دالر منعقد گردید . بنابر قرار داد، پروژه مزبور برای مدت سه سال بوده و از درک قرضه ۲۰ میلیون دالری فوق الذکر تمویل مالی می شد . ولی مع الوصف " قرار داد " در دو سال اول کل ۲۰ میلیون دالر مصرف مخارج ابتدائی "طرح - رسید، بدون اینکه هیچگونه کار مثبتی انجام شده باشد، پس از تهی شدن کیسه معلوم گردید که کمپنی در برآورد طرح اشتباه کرده است ؟! و مصارف آن لاقط پنج برابر مبلغ پیش بینی شده میباشد !! . لذا دولت افغانستان برای " تکمیل " کار نیمه تمام کمپنی مجبور شد در سال ۱۹۴۷ (۱۳۲۶) مجدداً در خواست وام نماید . !! وامهایی که بمثابه حلقه های زنجیر اسارت یکی بعد از دیگری به دست و پا و دهان خلقهای وطن بسته میشد .

روند فوق تا به امروز ادامه داشته و هر وقت پروژه یا به بیان دیگر عمل و جاسوسان امریکا بی پول میشدند، افغانستان قرضه دیگری برای " پروژه وادی هلمند " میگرفته است . ولی معهذا این پروژه +

طلمسم شده همچنان نا تمام می مانده و از پلانی به پلان دیگر و از سالی به سال دیگر انتقال میکرده است تا اینکه بالاخره حزب "دموکراتیک خلق" و "حکومت خلقیها" آنرا به بادار خود روسیه امپریالیستی تحویل دادند .

داستان را یک بار دیگر به طور خلاصه مرور می کنیم : افغانستان برای آبیاری و آبادی ؟! سرزمین خود ۲۰ میلیون دالر خود را از خود قرض گرفت، بدنبال آن بسیار میلیون دیگر نیز " قرض " گرفت و میلیونها دالر قرضدار شد . با آن " قرضها

"امپریالیست ها لانه جاسوسان خود را در وطن ما اعمار کردند، کمپنی "موریسن کنورسن" خود را چاق و فربه نمودند و جاسوسان و نور چشمان خود را در "شرق وحشی"، سرزمین "پامیر و شکار و ابنیه تاریخی و دختران چشم آهو و "چکر دادند و افغانستان را در ازاء آنهمه قرض خود اولاً بایستی تمام منابع اقتصادی خود (بخصوص پوست قره قل که بصورت بسیار مضحک و توهین آمیز در اختیار آمریکا قرار گرفت . توجه کنید که قره قل مهمترین صادرات کشور بود و تأثیر قطعی در اقتصاد فیودالی آنروز داشت .) را برای پرداخت مفاد قروض خود در اختیار امپریالیسم قرار دهد و برای اصل قروض نیز همواره مورد تهدید آمریکا قرار داشته باشد و برای رفع آن تهدید چاره‌ای نداشته باشد جز اینکه سیاست داخلی و خارجی را نیز در بست در اختیار آمریکا قرار دهد . بخش دوم قصه نیز با امپریالیسم شوروی آغاز می‌شود که هنوز ادامه دارد ...

خلاصه کنیم . داستان با ۲۰ میلیون دالر نا قابل و بی خطر شروع شد و به اسارت کامل افغانستان و دست بدست گشتن آن منجر گردید .

قروض پروژه "وادی هلمند"^(۱) به زودی تأثیرات مخرب خود را تبارز داد . یعنی در حالیکه صادرات افغانستان به آمریکا نسبت به واردات از آن کشور فزونی داشت، با این هم افغانستان همواره با کسری موازنه پرداخت با آمریکا مواجه بود . ژورنال شرق میانه در این باره نوشت : از ۱۹۴۶ (۱۳۲۵) به بعد مصارف متخصصین و معلمین و از همه بالاتر مصارف کمپنی "موریسن کنورسن" عایدات افغانستان را که از مدرک صادرات به دست می‌آید جذب میکرد^(۲) و همین جریده در صفحه ۳۰۷ جلد سوم خود

۱- در صفحات دیگر کتاب توضیح داده ایم که پروژه وادی هلمند، نه برای اصلاح امور زراعتی و آبیاری کشور، بلکه اساساً بمنظور امکان دادن قبایل کوچی افغان جنوبی در نواحی هلمند بوده است تا از طرفی ایشان به عنوان چماق سرکوب همواره خاری باشند در پهلوی اهالی محل و ثانیاً از سرگردانی آنها و مزاحمت احتمالی ایشان برای دولت آسوده باشند . گذشته از آن روابط ایران و افغانستان هم در پروژه مزبور بی تأثیر نبوده است.

نوشت (۱۹۴۹) در چند سال اخیر (بعد از قرار داد ۱۹۴۶ با موريسن كنورسن) تاديات و مصارف خدمات و خريد اشياء (كمپنى) نسبت به عايدات فزونی داشته است .

دخالت انحصارگران امريكائی وضع اقتصادی کشور را فوق العاده پريشان ساخت . دولت برای جبران پولی كه باصطلاح متخصصين امپرياليسم ميپردازت و همچنين برای پرداخت سود قروض خود ناگزير شد محصول گمرکی را ۵۰ فيصد افزايش دهد كه موجب بالارفتن فوق العاده قيم و خانه خرابی هزاران هزار مردم شهر و روستا شد و بحران سالهای اواخر حكومت هاشم و دوره هفت شورا و اوج مبارزات خرده بورژوازی شهری را بدنبال داشت .

امور فوق نتوانست درسی به حكومت ضد خلقی افغانستان بياموزد . بهتر بگوئيم آنها اصولاً در پی درس آموزی نبودند . دولت در سال ۱۹۴۹ (۱۳۳۸) طی قرضه ای به مبلغ ۲۱ مليون دالر باسود ۵، ۴ فيصد از بانک صادرات و واردات (اكسپورت اند ايمپورت بانک) امريكا دریافت داشت باین شرط اصلی كه :

قرار داد با كمپنی موريسن كنورسن تجديد گردد . !! بناءً مجلس وزراء در آوريل ۱۹۵۰ با كمپنی مزبور كه حتی ساده ترين مردم ما به بی كفایتی، غرض ورزی و ماهيت امپرياليستی آن پی برده بودند تجديد عهد و ميثاق نمود و حتی ساحة فعالیت آنرا توسعه داد . !!

ادامه ۲۰ مليون دالر قرضه امريكا در سال ۱۳۲۴ بالاخره به امضا قرار داد همكاری تخنيکی ماده (اصل) چهار تر ومن^(۱) گردید . (فبروری ۱۹۵۱) كه نفوذ امريكا را تا بدان حد رسانید كه افغانستان نه تنها متعهد گردید متخصصين و معلمين امريكائی را

۱- اصل چهار مؤسسه امپرياليستی امريكا بود كه به ابتكار ترومن رئيس جمهور امريكا تأسيس شد و اختصاص به كشور های عقب نگهداشته شده داشت . مؤسسه مذکور تحت پوشش كمكهای تخنيکی - زراعتی - طبي و غيره هدفهای امپرياليسم امريكا و متحدین آنرا به اجرا در ميآورد . برای كشور های اروپائی مؤسسه مزبور تغييراتی منطبق با شرايط اروپا، عين هدف را دنبال ميكرد و بنام " طرح مارشال " مسمی شده بود .

وسیعاً در حیات اقتصادی - سیاسی - اجتماعی - فرهنگی کشور دخالت دهد، بلکه متعهد گردید تا چنانچه با کشور یا مؤسسه بین‌المللی دیگری کدام معاهده ای عهد نمود، پیش از پیش دولت امریکا را از طریق اصل چهار مطلع نموده و موافقه آنرا جلب نماید .

بدین ترتیب تا سال ۱۹۵۵ مهمترین منبع مالی قرض گیری افغانستان امریکا بود . ولی با در گذشت رفیق استالین و تجدید نظر در راه پیروزمند لنین، و حاکمیت یافتن رویزیونیسم در شوروی، شوروی نیز پای در میدان امپریالیسم نهاد و بعنوان رقیب تازه نفس امریکا و بمثابه سوسیال امپریالیسم قد علم کرد .

در ۱۵ دسامبر ۱۹۵۵ بولگانین و خروشچف ضمن سفر آسیایی خود که بمنظور توسعه و تحکیم سیاست رویزیونیستی شوروی در این بخش جهان انجام میشد، به افغانستان آمدند . سفر مزبور درست یکماه پس از اغتشاشات شدید روابط بین افغانستان و پاکستان بر سر پشتونستان بود . همانطور که در گذشته نیز متذکر شدیم، مسئله پشتونستان یکی از وجود تبارز تضاد بین دو امپریالیسم امریکا و شوروی در این ناحیه از جهان است که به منظور تخریب پاکستان، متحد امریکا در پیمان سنتو و همچنین راه یافتن شوروی به بحر هند انجام می یابد . بدیهی است که شوروی در گرم نگهداشتن تنور حادثه سخت ذینفع است .

بنابر توضیح فوق سفر رهبران عالیرتبه شوروی به افغانستان بی مورد نبود . بطوریکه آنها نه تنها ضمن سخنرانیهای خود در مجامع و محافل رسمی پشتیبانی کامل خود را از داود اعلام داشتند، بلکه وعده انواع کمکها را از جمله صد ملیون دالر وام را به او دادند . این کمکها و بخصوص وام صد ملیون دالری به نسبت وامهای قبلی چیزی باورنکردنی نشانه دست و دل بازی شوروی نو - امپریالیست در زمینه سرمایه گذاری در رشته چپاول و غارت خلقها میباشد . لازم به تذکر است که مجموع کمکهای بلوک کمونیست تا آن هنگام تنها ۱۴ ملیون دالر بود !! همانطور که قبلاً اشاره کردیم تا آن

زمان (۱۹۵۵) مهمترین قرض دهنده به افغانستان امریکا بود که مجموع قروض آن طی چند سال (۱۹۵۵ - ۱۹۴۵) بالغ بر ۵۰، ۷۰ میلیون دالر می شد.^(۱)

اگر زعمای افغانستان آنچنان شیفته و والۀ ۲۰ میلیون دالر قرضۀ سابق الذکر امریکا شدند و آشفته سر هر چیز کشور را به امریکا دادند، طبیعی است که داود سفلہ در برابر صد میلیون دالر شوروی آنگونه سر و پا یکی برپای رهبران شوروی چاکرانه بوسه زند و به عامل اجرائی سیاست نو امپریالیستی شوروی تبدیل گردد. بخصوص که روبل های شوروی به اصطلاح " سرخ " نیز هست. از این سرخی کذائی بیش از هر چیز " حزب دموکراتیک خلق " در فریب مردم استفاده برده است. ولی امروز با به حاکمیت رسیدن حزب مزبور این سگ نگهبان منافع شوروی امپریالیستی، و با تجربۀ مستقیم فاشیسم و وطن فروشی این یاوه بافان درون سپاه که نقاب سرخ بر روی زرد خود کشیده اند و سیاست جهانی و تفرقه افگنانه و امپریالیستی - فاشیستی شوروی در هر گوشۀ جهان، دیگر اکثریت خلقهای جهان فهمیده اند که سرخی روبل های شوروی امپریالیستی نه از درک سرخی انقلاب و مارکسیسم - لنینیسم بلکه بخاطر آلوده بودن آنها به خون میلیون ها زحمتکش سراسر جهان و جمهوری های خود شوروی میباشد. به هر حال، قرضۀ صد میلیون دلاری شوروی نیز دقیقاً همان ماهیت و ویژگیهای سایر قروض امپریالیستی را داشت. چه در زمینۀ سیاسی و چه در زمینۀ اقتصادی قرض مزبور منجر به وابستگی افغانستان به شوروی گردید که نتیجۀ آن، یا نقطۀ اوج آن حاکمیت حزب ضد خلقی و ضد ملی " دیموکراتیک خلق " میباشد. البته این هنوز پایان داستان نیست. به گفتۀ آن پیر دانا چوچه ها را آخر پاییز می شمارند. پایان

۱- به استناد کتاب " تاریخ خاور میانه " تألیف ژرژ لیاخفسکی وزیر خارجه امریکا و امهای آنکشور تا آن هنگام عبارت بود از دو وام به مبلغ ۲۱ و ۱۸ میلیون دالر با سود ۵، ۴ فیصد برای وادی هلمند و از ۱۹۴۷ تا ۱۹۵۵ قریب ۹ میلیون دالر از طریق کمکهای (۱۴!) تخنیکی و مبالغ دیگری که مجموعاً ۵، ۲ میلیون دالر میشود برای خرید غلات و خوار و بار، ولی به موجب اسناد دیگر باید مبلغ ۲۰ میلیون دالر قرضۀ وادی هلمند در سال (۱۹۴۵) را نیز به آن افزود که به این حساب مجموعۀ قروض امریکا تا سال ۱۹۵۵ بالغ ۵۰، ۷۰ میلیون دالر میشود.

داستان، خزان شوروی و سگان آنرا بیان می دارد . خزانی که بهار واقعاً سرخ واقعاً خلقی را بدنبال دارد . دور نباد چنین روز سترک و گرامی !

همانگونه که در فوق اشاره کردیم، قروض شوروی اسارت سیاسی - اقتصادی افغانستان را در پی آمد خود داشت . اسارت مزبور در زمینه اقتصادی عمدتاً در جامه پلانهای پنج ساله (در دوره جمهورییت داودی پلانهای هفت ساله جاگزین آن شد)، سکتور دولتی و به اصطلاح اقتصاد رهبری شده و تسلط شوروی و اقمار آن (اعضای کمکون) بر تجارت خارجی کشور تبارز نمود . و در زمینه سیاسی از طرفی پیروی سیاست خارجی افغانستان از سیاست خارجی شوروی (این پیروی تحت نام بیطرفی " مثبت " !! مثبت یعنی طرفداری از شوروی انجام می گیرد که با آمد و رفت دولتها دچار شدت و ضعف هایی میشده است) و از جانب دیگر و مهمتر، ایجاد و رشد پیگیر و حساب شده " حزب دیموکراتیک خلق " و " پرچم " به عنوان ستون پنجم و عمال قابل اعتماد و رساندن آن به حاکمیت دولتی میباشد .

گفتیم امپریالیسم و بخصوص سوسیال امپریالیسم که نو امپریالیسم عصر ما است، خالی از هوشیاری نیست . لذا از آنجا که احتمال دارد سیاست سکتاریستی و انفرادی جویانه تره کی و باند او (" خلقیها ") با شکست رو برو شود و موضع شوروی در افغانستان مورد خطر واقع شود، روسیه امپریالیستی از هم اکنون باند ببرک کارمل را به عنوان " اشتبئی " و در لباس به اصطلاح ملی و دیموکراتیک (توجه کنید به اعترافات سلطانعلی کشتمند در مورد تشکیل دولت به اصطلاح ملی با کمک کلیه نیروهای وطن پرست) برای آنروز تربیه و آماده می نماید . ما مردم متلی داریم که میگوید : " خر همان خر است حتی اگر پالانش عوض شود . "

دنباله صد ملیون دالر را بگیریم : تا قبل از وام مزبور عمده تکیه افغانستان بر به اصطلاح امداد تخنیکی امریکا بود . چه از طریق اصل چهار و UN و چه از طریق مؤسسات خصوصی مانند " موريسن کنورسن " ، " ایلنداکسپلوریشن " ترانس ورلد

ارویزه " و غیره . به قول ژرژ لیخافسکی " چشم امید افغانها متوجه امریکا که صاحب ثروت و اطلاعات فنی بود، ... بود . " ولی همین جناب، یعنی وزیر خارجه سابق امریکا با تأسف ابراز میدارد که : " ... خبر وام صد میلیون دالر که غفلتاً شایع شد، سیاست امریکا را با مسئله مشکلی مواجه کرد و تعادل را به هم زد " و با خشم تهدید میکند که " ... این بازی دو دوزه و ایجاد رقابتی که در قبول کمکهای مالی و فنی شوروی صورت میگیرد از لحاظ روانشناسی عمل خطرناکی است و در مبارزه خاور و باختر گستاخی بعضی ملل را بیشتر خواهد کرد و دولت افغانستان با قبول کمک شوروی و مبارزه با پاکستان با استقلال و حیات کشور خویش بازی میکند " (۱) (تأکید از ما است .)

آقای لیخافسکی حق دارد عصبانی باشد و همینطور آقای رئیس جمهور ایزنهاور نیز محق است نسبت به ظاهر شاه بی مهر شود . چون رقیب، یار زیبا را از دستش ربوده است .

آری یار زیبا این چنین ربوده شد : وام صد میلیون دالری به نقطه عطفی در چگونگی وابستگی افغانستان به امپریالیسم تبدیل شد . تکیه اساسی بر باصلاح امداد های امریکا و متخصصین (جوایس) خرد و کلان آن به تکیه اساسی بر باصلاح کمکهای مالی و تخنیکی و جوایس روسی تبدیل شد . بیش از ۶۸ فیصد قرضه خارجی پلان پنجساله از شوروی و اعمار آن تأمین گردید (۲) و شوروی امپریالیستی و اعمار آن بر تجارت خارجی افغانستان مسلط شدند . چگونگی سهم گیری کشورهای دیگر در تجارت خارجی افغانستان در ۱۹۵۹ (۱۳۳۸) چنین بوده است . شوروی ۱، ۳۳ فیصد - چکوسلواکیا ۶، ۴ فیصد، هند ۱، ۱۶ فیصد، امریکا ۶، ۱۲ فیصد - آلمان ۱۱

۱- تاریخ خاور میانه - ژرژ لیخافسکی - ترجمه داکتر هادی جزایری .

۲- پلان پنجساله و رشد اقتصادی افغانستان - تکنونین - مسکو ۱۹۵۸ و رشد اقتصادی ایران و افغانستان (پراپلم شرق میانه) ارباوژیان ۱۹۶۰ نمبر ۳

فیصد - و پاکستان ۷، ۹ فیصد^(۱) تجارت خارجی کشور به نفع شوروی و اعمار آن و زیان امریکا و هند و پاکستان تغییرات چشمگیری رونما شده است و این هنوز آغاز کار بوده است (چهار سال بعد از شاهکار صد میلیون دالری شوروی) و همانطور که همه میدانیم وضع فوق به طور مداوم به نفع شوروی و اعمار آن در تغییر بوده است تا امروز که دیگر افغانستان به یکی از جمهوریت های روسیه یا بهتر بگوئیم به مستعمره شوروی امپریالیستی تبدیل شده است .

اگر چه گفتار دوبری انسان شناس آمریکائی مبنی براینکه، کمکهای اقتصادی شوروی به افغانستان گام اول برای تسلط سیاسی بران کشور است و بیطرفی " به حیث مرحله انتقالی به سوی تسلط " کامل سیاسی است، اساساً ناشی از منافع آمریکا است، ولی معهذا، در آن شمه ای از حقیقت وجود دارد و همانطور که دیدیم پیش بینی او با کودتای ۷ ثور ۱۳۵۷ به حقیقت پیوست .

در اکتوبر ۱۹۶۱ (۱۳۴۰) موافقت نامه ای در مسکو به امضاء رسید که بر اساس آن برای پلان پنجساله دوم منابع مالی و فنی تهیه شود . در دو سال اول پلان (۱۳۴۱ - ۴۲) قروض شوروی تقریباً ۵۰ فیصد مجموع سرمایه گذاری ها در اقتصاد افغانستان و حدود ۷۵ فیصد کمکهای خارجی را که افغانستان در مدت آن دو سال دریافت کرده بود، تشکیل میداد .^(۲)

قبلاً گفتیم که دولت داود آغاز گر سنت و قیحه و کشور برباد ده " اقتصاد پلان گذاری شده "، " سکتور دولتی " و اخذ قروض کمرشکن به پیمانه وسیع و با شرایط اسارتبار سیاسی - اقتصادی بود^(۳) شوروی رویزونیستی امپریالیستی برای اولین بار

۱- موقف اقتصادی افغانستان گلومین - مسکو - ۱۹۵۹

۲- دریافت اقتصاد مالیه، مسکو - اکتوبر ۱۹۶۴

۳- در این دوران کار قرضه گیری به حدی توسعه و " ترقی " یافت که در این زمینه نیز محتاج متخصصین خارجی شدیم . همان بود که در سال ۱۳۳۷ شخصی بنام (متخصص امور قرضه گیری !!) به نام بلند یازیچی معاون بانک صنعتی ترکیه برای آموختن شیوه های قرض گیری ! به مسئولین افغانی به کابل آمد .

در دوران صدارت داود، سیاست مداخله جویانه و ضد خلقی خود را در افغانستان به اجراء در آورد و در همان مدت کوتاه آنچنان اقتصاد کشور را به خود وابسته نمود و آنچنان پایه خود را محکم کرد که دولتهای بعدی ناگزیر (ناگزیر به این دلیل که فاقد ماهیت انقلابی و مردمی بودند) بودند آنرا به حساب گیرند و به اصطلاح مراعات حال آنرا داشته باشند. بطوریکه پس از سقوط دولت داود، یوسف و دولتهای بعدی بر "اقتصاد پلان گذاری شده" و "سکتور دولتی" و بکار گرفتن مامورین و متخصصان روسی در حیات اقتصادی - سیاسی - اجتماعی کشور صحنه گذاشتند. (در دوران اعتمادی و موسی شفیق تأیید مزبور کمتر از هر زمان دیگر بود. بدین لحاظ که آنها خود وابسته به امپریالیسم غرب بودند).

"سکتور دولتی" و "اقتصاد پلان گذاری شده" اگر چه ظاهراً دو مقوله کلکتیوی و ضد سرمایه داری است، ولی معهداً در حقیقت و بخودی خود بیانگر چیزی بخصوصی نیست. امروزه و با رشد شیوههای متنوع سرمایه داری و استثمار گرانه، حتی در کشورهای سرمایه داری نیز میتوان انواع گوناگونی از مقولههای فوق و به اصطلاح سوسیالیستی و جمعی را مشاهده نمود. سرمایه داران نیز برای کاهش رقابت فی مابین خود و نتیجتاً برای اتحاد در چپاول و غارتگری و کسب حداکثر منافع، بین خود اشکالی از کار جمعی را بوجود آورده اند. بدیهی است که اشکال مزبور خالی از هر گونه خصلت سوسیالیستی است. آنها کاملاً دارای ماهیت استثمار گرانه و ضد مردمی و ضد کارگری هستند. درواقع آنها برای تسهیل هر چه بیشتر بهره برداریهای سرمایه در آن فعالیت میکنند نه چیز دیگر.

جوامع اولیه یا کمون اولیه نیز کاملاً بر کار دسته جمعی و حتی مالکیت جمعی اعضای قبیله و کمون استوار بود و حتی از نگاه استثمارگری نیز بر کلیه اشکال کلکتیوی در جامعه سرمایه داری به مراتب رجحان داشت. با این وجود، آنها نیز فاقد خصلت و ویژگیهای جوامع سوسیالیستی بودند. بنابراین باید روشن شود که تعیین کننده خصلت سوسیالیستی و انقلابی و مردمی نهاد ها و مقوله های کلکتیوی و جمعی نیست. این

امر تعیین کننده، همانا عامل ایجاد کننده یا به کار برنده یا اداره کننده مقوله‌ها و نهاد های مزبور میباشد. به بیان دیگر، باید معلوم گردد که دولتی که تحت حاکمیت آن مقوله‌های فوق حق حیات و رشد دارند چگونه دولتی است؟ آیا دولتی واقعاً کارگری سوسیالیستی است؟ یا یکی از انواع اشکال دولت های استثمارگر است. و یا جامعه به صورت غریزی و توسط انتخاب طبیعی افراد شایسته اداره میشود. مانند جوامع ابتدائی؟.

"اقتصاد پلان گذاری شده" و "سکتور دولتی" به هر شکل و بیرق و نام و زیب و زینتی که باشد، تنها تحت حاکمیت دولت پرولتری واقعی خصلت مردمی انقلابی و ضد استثمار دارد و لا غیر.

بنابراین روشن میگردد که انواع پلان های اقتصادی و سکتور های دولتی کلیه دولتهای افغانستان تا به امروز (امروز که دولت ضد خلقی "خلقپها" است و این کتاب تحت حاکمیت سیاه و فاشیستی آنها چاپ و توزیع میشود.) خالی از هر گونه خصلت ملی و مردمی بوده و کاملاً ماهیت استثمار گرانه و ضد ملی داشته و دارد. اقتصاد پلان گذاری شده و سکتور دولتی عامل سد کننده و بسیار قاطع و مهمی است در برابر رشد آزاد بورژوازی ملی. به وسیله دو عامل فوق، سیاست اقتصادی دولت بنا بر خواستهای امپریالیسم، اعم از "سرخ" یا سیاه آن، و بورژوازی کمپرادور تنظیم میگردد. یعنی اقتصاد پلان گذاری شده سرمایه های دولتی و خصوصی را به آن جنبه ها و رشته هایی که بهره برداریها و مداخله جوئیهای اقتصادی - سیاسی امپریالیسم و به تبع آن سگان داخلی آنرا تسهیل و تضمین میکند سوق می دهد.

از بخش‌های عمده پلانهای پنجساله، پروژه های تفصحات نفت و گاز و منابع زیر زمینی دیگر بخصوص مس، توسعه و تعلیم قوای سرکوب و خرید تسلیحات نظامی برای آن، توسعه و تحکیم تجارت و صنایع واسطه ای، تولید مواد زراعتی - حیوانی مورد احتیاج صنایع امپریالیسم (مانند پنبه، انواع دانه های روغنی، پوست، پشم، روده

و غیره) توسعه راه ها و امور ترانسپورتی^(۱) و ایجاد فابریکات واسطه ای و ترمیم کالاهای ساخته امپریالیسم میباشد. خود قضاوت کنید که کار کرد این امور که اکثریت سرمایه ملی و بودجه پلانها را می بلعد چگونه است؟ گاز را کی دیده است؟ جزاینکه همه آن به شوروی، این "دوست و متحد راستین شمالی" (!؟) صادر میشود و برای تسهیل صدور آن مصارف گزاف تعمیر پلی را بر روی دریای آمو به افغانستان تحمیل نمود.^(۲) برای سهولت امر تجارت (در واقع چپاول سرمایه ملی و خلق افغانستان) شاهراه

۱- قرصه آمریکا و شوروی و رقابت فشرده آنها برای تأسیس راه های مواصلاتی و ترانزیتی اساساً از منافع و خواسته های خصوصی آنها پیروی می نماید. آنها میخواستند و میخواهند تا با اعمار راه های مذکور از طرفی نفوذ خود را در داخل توسعه دهند (ایضاً از طریق تبلیغات مبنی بر انجام اعمال به اصطلاح خیر خواهانه و عام المنفعه مثل سرک سازی، مردم را فریب میدهند.) و از جانبی کالاهای خود را به نقاط مورد نظر کشور برسانند و مهمتر اینکه هدف شان این است که از طریق راه های مزبور بتوانند کالاهای خود را از راه خشکی نیز به آسانی به شرق دور و هند برسانند. بدین لحاظ است که می بینیم راه های هرات تا تورخم، قندهار و اسپین بولدک و شاهراه کابل به بنادر شوروی در شمال (راه سالنگ) پس از سالها هنوز عمده ترین و مهمترین طرق مواصلاتی کشور هستند. در حالیکه مرکز افغانستان بدخشان، شرق، غرب، جنوبی و خلاصه کلیه نقاط دیگر افغانستان، آنجائیکه مردمش هنوز نمیتوانستند و قدرت نداشتند اموال مصرفی سرمایه داری جهان را بخرند، پس از سالهای سال جز کوره راهی بیش ندارند. راههایی که در مساعد ترین فصل سال عبور از آنها خطرات فروانی را در بر دارد. در زمستان با اولین برف یا باران راهها بند میآید و مردم این نواحی، مردم بیش از ۷۰ فیصد خاک کشور زندانی طبیعت میشوند. اگر چیزی ذخیره داشته باشند با هر فلاکتی باشد، زمستان را به بهار پیوند میدهند و گرنه همه خواهند مرد بدون اینکه کسی خبر شود. اگر مریضی داشته باشند، حتی ساده ترین امراض مثل یک سرما خوردگی جزئی، مریض شان بی شک خواهد مرد. اینهمه در شرایطی است که انسان به ماه رفته است، طبیعت را مقهور خود ساخته، دست آورد های عظیم علمی دارد و کارهایی میکند که پنجاه سال پیش حتی درمخیله هیچ دانشمندی نیز نمی گنجید. آری مردم بیش از ۷۰ فیصد کشور ما در شرایط جوامع ابتدائی بسر میبرند، کاملاً بسته و بدون طرق ارتباطی با دیگران. اینها بیش از هر کجای دیگری نیاز به راه و وسایل ترانسپورتی دارند ولی امپریالیستها فقط در فکر کسب منافع خود هستند و صرف همان راه ها و طرق را اعمار میکنند که بتواند بنحوی خواسته های طماعانه ایشان را بر آورده سازد نه بیشتر. و به مصداق هم فال و هم تماشا، از این رهگذر با تبلیغات عوام فریبانه، خود را بعنوان افرادی خیر و نیکوکار نیز به مردم معرفی می نمایند.

۲- آن مقدار از گاز شمال را که AFGas در کابل و سایر شهرها پخش میکند در حکم کله پاچه مورچه است و طبعاً نمیتواند دلیل بر حاکمیت کشور بر منابع زیر زمینی خود باشد. شوروی امپریالیستی گاز

سالنگ را با مصارف فوق العاده زیاد و نواقص متعدد انجنیری به افغانستان تحمیل کرد . پروگرام اصلاح مزارع، سپین زرها، جین و پرسها و فابریکات کود کیمیاوی و... را می برد تا پنبه و مواد مورد ضرورت صنایع خود را تهیه کند و کود کیمیاوی را که از نگاه جنسیت بر تولیدات اکثر جمهوریت های آسیایی آن برتری دارد به قیمت فوق العاده نا چیز بخرد و کود کیمیاوی خود را به قیمت چند برابر و ماهیت خراب به ما بفروشد.^(۱) همچنین در مورد سمنت و انگور شمالی، انار قندهار، مالته و زیتون و لیموی جلال آباد و سایر میوه های لذیذ افغانستان به کجا صادر میشود؟ و با چه بهایی؟ معلوم است به شوروی و قیمت؟ بهتر است چیزی نگوئیم ...

داستان سکتور دولتی نیز یکی دیگر از قصه های همین غصه است و در همان دوسیه " شوروی امپریالیستی " درج است .

مهمترین و بارز ترین نشانه " سکتور دولتی " در افغانستان، فارم های مشرقی است . ما اسناد قرار دادی آنها در دست نداریم . فقط اینقدر میدانیم که مصارف مالی آن از جانب شوروی و به صورت قرض در اختیار افغانستان گذاشته میشود . مصارف و قیمت وسایل تخریکی و معاش متخصصین آن که جملگی از شوروی است، از محل همان قرضه تأمین میشود (در این مورد نیز مانند سایر موارد، قیمت ها چند برابر ارزش واقعی میباشد .) تا سی سال شوروی در استفاده و بهره برداری از فارمهای مزبور، حتی نسبت به اهالی محل حق اولیت دارد . این حق اولیت در مورد

خود را به قیمت های بین المللی و حتی بیشتر از آن به کشور های اروپای شرقی و غربی میفروشد ولی گاز افغانستان و ایران را به قیمت های فوق العاده ناچیز میخرد و جایگزین گاز فروخته شده خود میکند . چند سال پیش ایران با الهام از امریکا و احتیاجات مالی خود برای خرید مدرن ترین وسایل حمل و نقل زمینی روسی برای ارتش و انواع سلاح امریکائی، بهای گاز صادراتی خود به شوروی را افزایش داد ولی افغانستان کماکان در قبال گاز خود کالا های کهنه و بی مصرف و رنگ شده روسی، بخصوص سلاح سنگین و سبک برای سرکوب خلقهای کشور وارد میکند . آنهم به قیمت های فوق قیمت های بین المللی .

زیتون (زیتون یکی از محصولات بسیار مفید فارمهای مذکور است که اکثریت قاطع مردم ما حتی آنرا نمی شناسند!) به حق انحصاری تبدیل میشود. این بود شمه ای بسیار و بسیار مختصر از به اصطلاح "سکتور های دولتی" مشرقی^(۱) به زبان خلقها و زحمتکشانشان گپ بزنیم: شوروی قرضه داد با سود فوق العاده زیاد. از محل همان قرضه ماشین آلات و بیل و گلنگ قراضه و مستعمل خود را (اگر بورژوازی صنعتی و ملی را همین شوروی و خواهر خوانده های او امریکا و انگلیس سرکوب نکرده بودند، انواعی به مراتب بهتر از آنها در داخل تولید میکردیم) به قیمت های حتی بالاتر از قیمت نو و جدید آن، سر ما سودا کرد. جاسوسان خود را در کشور ما وارد کرد و حتی معاش آنها را نیز از ما میگیرد. کارگران ما را شدیداً مورد استثمار قرار داده و زمین و آب ما را از دهقانان و صاحبان اصلی آنها به زور گرفت. بهترین محصول پیداوار زمین و آب و کارگر ما را برای مدت سی سال بخود تخصیص داد و پس از سی سال زمین مرده و بی حاصل را به ریش ما می بندد و خود جای بهتر و بکری مثلاً در هرات، مزار، کندز یا حتی کمی آنطرف تر از فارمهای موجود دست و پا میکند و باز "سکتور دولتی" دیگر و سی سال دیگر و سی سال دیگر و و این گوی می چرخد و می چرخد تا ما به خود آئیم و ما دیگر نشینیم و ما خود صاحب مال خود شویم، به زور، به قهر، به غف این تنها راه پس گرفتن مال و حق خود از دزدان است. همان کاری که با دزدان عادی می کنیم منتها در ابعاد وسیعتری.....

"سکتور دولتی" و "اقتصاد پلانگذاری شده" نوع استعماری - استثماری آن که در افغانستان نیز از همان نوع در جریان است، گذشته از تأثیرات اقتصادی و مالی کوتاه مدت، اثرات فراوان سیاسی - اجتماعی دراز مدت و کوتاه مدت فراوانی نیز در بر دارد. مهمترین این تأثیرات برای کشور عقب نگه داشته شده ای مانند افغانستان، خصلت ضد بورژوازی ملی بودن آن ها میباشد. ویژگی مزبور دقیقاً مترادف با

۱- انتظار داریم رفقای که به اسناد مربوط به "سکتور های دولتی" دسترسی دارند آنرا در اختیار همگان قرار دهند.

ماهیت ضد ملی (ضد استقلال سیاسی - اقتصادی ملی، ضد صنایع ملی و ضد تجارت ملی) آنها است. اقتصاد پلان شده ساحة بُرد عمل آزادانه و در نتیجه ابتکار عمل بورژوازی ملی را شدیداً محدود و مشروط می نماید. عمده ترین و حیاتی ترین ستون اقتصادی - صنعتی را از دست بورژوازی ملی بدر آورده به دست بورژوازی کمپرادور - تجاری در کشور های پیرو امپریالیسم سنتی غرب و به دست بورژوازی کمپرادور - بوروکراتیک (دولتی) در کشورهای وابسته به سوسیال امپریالیسم، می سپارد و سرمایه های بورژوازی ملی را تنها در آن رشته هایی که تسهیل کننده یا موافق بهره برداریهای اقتصادی - سیاسی امپریالیسم است، و یا در بهترین حالت آن، هیچ تعارضی با خواست های امپریالیسم ندارد، اجازه فعالیت میدهد. این رشته ها همان رشته های واسطه گی و دلالی، اعم از صنعتی (مونتاژ) یا تجاری، میباشد.

دولت های کمپرادور نه تنها با اقتصاد پلان شده، همانطور که فوقا به اختصار اشاره شد، سرمایه های ملی، اقتصاد ملی و سیاست ملی را به بند می کشند و امپریالیسم را، به هر رنگ که باشد، بر کلیه شئون حیات کشور مسلط میسازند، بلکه با "سکتور دولتی" همان خط مشی را با سرمایه های دولتی (سرمایه ای که از بورژوازی ملی و سایر اقشار خلق دزدیده شده است) به منصهٔ اجراء در میآورند و با مجموعهٔ سیاست های ضد ملی - ضد خلقی خود در زمینه های اقتصادی - سیاسی، از طرفی در سرکوبی بورژوازی ملی و خرده بورژوازی رو به رشد مصرانه میکوشند (بحث بر سر سرکوبی کارگران و کمونیستها نیست، چون بورژوازی ملی و کمپرادور در این مورد وحدت نظر و عمل دارند) و از جانب دیگر و پا به پای سرکوبی بورژوازی ملی، بورژوازی کمپرادور (در افغانستان و کشورهای مشابه مانند ایتوپی بورژوازی کمپرادور - بوروکراتیک) را رشد و ارتقاء میدهند و بدین ترتیب در ساخت اجتماعی و سیر طبیعی تکامل جامعه اخلاص به وجود می آورند. همین اخلاص است که منجر به اخلاص در کار کرد نیروهای طبقاتی جامعه و حذف نسبی دوران سرمایه داری را اینگونه جوامع میشود. همین اخلاص امپریالیسم و همین تسلیم طلبی قشر فوقانی

بورژوازی ملی که به بورژوازی کمپرادور تبدیل میشود، است که موجب سلب قابلیت و استعداد مبارزه قاطعانه با امپریالیسم از بورژوازی و خرده بورژوازی و انتقال آن به طبقه رزمنده و بالنده کارگر شده است. (چون بورژوازی ملی و خرده بورژوازی اصولاً و اساساً دارای همان انگیزه‌ها استثمار گرانه بورژوازی کمپرادور و امپریالیسم هستند و سیر تکامل آنها، حتی اگر اجازه تکامل آزادانه را داشته باشند، بورژوازی ملی کلاً و خرده بورژوازی قسماً به طرف بورژوازی کمپرادور و سرمایه داری است که آن نیز بخصوص در عصر کنونی بدون ارتباط با امپریالیسم، یا خود امپریالیست بودن یا خدمتگذار آن بودن، امکان ندارد) همین اخلاص گری است که مقوله جدیدی به نام کشورهای نیمه مستعمره - نیمه فئودال را در تکامل جوامع به وجود آورده است و بالاخره همین اخلاص گری است که شیوه جدید و مرحله جدیدی را به نام شیوه مبارزه و مرحله عبوری "دموکراسی نوین" به وجود آورده است که بایستی از آن تبعیت کرد. بر گردیم به قروض خارجی و میزان وابستگی اقتصاد کشور به آنها. تبلیغات دولتی از دوران صدارت داود (اولین پلان پنجساله) تا کنون مهم ترین ارگان تنظیم کننده اقتصاد کشور را وزارت پلان و مهمترین شیوه کشورداری در زمینه اقتصادی اقتصاد رهبری شده یا پلان شده قلمداد کرده اند. پلانهای اقتصادی را بررسی کنیم و باز از ارقام کمک بگیریم که زبان گویائی هستند برای واقعیات. پلان اول ۸۰ فیصد، پلان دوم ۷۵ فیصد، و پلان سوم ۷۰ فیصد^(۱) متکی به قروض خارجی بوده اند !!

در پلان سوم پروژه های دولتی که با مشارکت یا باصطلاح با کمک خارجی انجام میشد به ۱۹ میلیارد افغانی یا ۴۲۰ میلیون دالر بالغ می شد. در حالیکه سرمایه گذاری خصوصی داخلی صرف مبلغ ۱۸ میلیارد افغانی را احتوا میکرد. این تازه در حالی است

۱- پلان سوم توسط هاشم میوندوال پیشنهاد گردید. در دوران صدارت میوندوال بیش از هر زمان دیگری بورژوازی ملی موقع یافت تا در حیات اقتصادی - سیاسی کشور دخالت نماید. او در جلسه ای در کلب مطبوعات امریکا (۹ حمل ۱۳۴۶) در مورد قروض خارجی بیان داشت: "ضروری است تا در افزایش بار سنگین دیون خارجی و شرایط امداد خارجی از احتیاط کار گرفته شود. به هر صورت در بسیاری از اقسام جدید سرمایه گذاری ها اسعار خارجی به پیمانه کمتر شامل است"

که برای سرمایه داخلی در پلان سوم ۵۰ فیصد نسبت به پلان دوم افزودی پیش بینی شده است که این خود از طرفی بیانگر نقش بیشتر بورژوازی ملی در اقتصاد کشور است و از جانب دیگر نمایانگر سرکوب شدید بورژوازی ملی از طریق اقتصاد رهبری شده میباشد. در حقیقت پلان سوم از بهترین و مترقی ترین پلانهای اقتصادی کشور بوده است!! حال خواننده عزیز! تو خود حدیث مفصل بخوان از این مُجمل!

در همان پلان سوم فوق الذکر، سرمایه های خالص دولتی بالغ بر ۱۲ میلیارد افغانی بود. بنابراین کل سرمایه گذاری های دولتی، اعم از آنهایی که با سرمایه خالص دولتی یا با مشارکت و باصطلاح کمک سرمایه های خارجی پیش بینی شده بود بالغ بر ۳۱=۱۲+۱۹ میلیارد افغانی بود^(۱)

ملاحظه میشود که در این مترقی ترین پلان اقتصادی هنوز کماکان سر نخ دست دولت کمپرادوری و به خصوص سرمایه ها و قروض خارجی است. ۲۸ میلیارد سرمایه بورژوازی ملی (با این فرض که همه آن متعلق به بورژوازی ملی باشد) که آنهم جدا جدا و پراکنده و اغلب سرمایه های ۵ - ۴ ملیونی بوده است، هیچگاه قادر نبود با سرمایه هنگفت دولتی و آنهمه امکانات و تسهیلاتی که بوروکراسی دولتی برای آن قائل بود، رقابت نماید و دولت یا به بیان صحیح تر، بورژوازی کمپرادور و عوامل امپریالیسم کماکان فعال مایشائی خود را محفوظ داشته اند.

دولت اگرچه به خاطر خصلت بوروکراتیک و ارجحیت منافع شخصی کارمندان آن هیچگاه تاجر خوبی نبوده ولی همواره بزرگترین تاجر - کمپرادور بوده است و همین امر به عنوان مهمترین مانع رشد بورژوازی ملی باید به حساب آید.

علیرغم اینکه دولت با مشاورت متخصصین و مزدوران داخلی و خارجی می کوشد تا حفاظت و نگهداری از منابع امپریالیسم وایادی داخلی آنرا تحت نظم و نسق آورد تا

۱- اکثر پروژه هایی که با قروض خارجی رویدست گرفته شده یا نیمه کار مانده و از پلانی به پلان دیگر انتقال یافته و بالاخره نیمه کاره رها شده است و یا هنوز پس از سالها به مرحله بهره دهی نرسیده است.

بهتر در آن راه موفق گردد، پلان اقتصادی را به این منظور روی دست گرفت، معهذا، هیچیک از پلانهای او، از جمله پلانهای پنج ساله اقتصادی، طبق برآورد ها و پیشبینی ها انجام نمی شد و عملکرد های دولت طبق معمول سابقه دچار تشتت و پراگندگی بود. پلانهای پنجساله بنابر ضرورت های امپریالیسم و عوامل داخلی آن، در حین اجراء دچار تغییرات و دگرگونی هایی میگردید. این تغییرات عمدتاً شامل انتقال بودجه از بخش های ملی و مردمی به بخش های ضد ملی و ضد مردمی بود. جدول زیر تا حدودی مبین و مؤید مدعای فوق است^(۱) (اعداد جدول به فیصد است).

پلانهای پنجساله موارد مصرف بودجه	اول پیش بینی	اجرا	دوم پیش بینی	اجرا	سوم پیش بینی	اجرا
زراعت	۴۰، ۶	۱۲، ۵	۲۳، ۵	۱۸	۲۷	۳۳
ترانسپورت و مخابرات	۲۸، ۳	۴۹، ۵	۲۵، ۵	۳۸	۱۰	۱۶
معادن و صنایع	۱۵، ۹	۲۶، ۵	۳۶، ۸	۳۵	۴۲	۳۶
خدمات - اجتماعی	۱۱، ۴	۷، ۷	۱۴، ۳	۷	۱۳	۱۱
متفرقه	۲، ۸	۳، ۸	۰، ۴	۲	۸	۴

در صفحات پیش به کرات گفتیم که ترانسپورت و مخابرات عواملی هستند که بیشترین عملکرد را در رساندن کالاهای امپریالیسم به بازار ها و آب کردن آنها دارند و می بینیم که چگونه به بهای محروم کردن خلق های کشور از امور کاملاً ضروری و

۱ - " مراحل و نقاط عطف در سیر تحول اقتصاد افغانستان " - محمد عارف غوثی - مجله تحقیقات اقتصادی دانشگاه تهران - شماره های ۳۷ و ۳۸ بهار و تابستان ۱۳۵۶ .

بنیادی خدمات اجتماعی (صحیه، معارف، امداد های اجتماعی، کودکان ها ...) و بخصوص زراعت که بیش از ۹۰ فیصد اقتصاد افغانستان بر آن تکیه دارد، رشد و توسعه داده میشود .

در بر نامه پنجاه ساله سوم پشینی می شد که رشد ارزش محصول نا خالص به ۲۵ فیصد برسد (سالی پنج فیصد) ولی معهذا علیرغم دخالت علمای ریز و درشت در آن پیش بینی و اجرای آن، رشد مزبور صرف به هشت فیصد (بنابر آمار خود شان که بسیار خوش بینانه است) رسید که با در نظر داشت دو فیصد رشد نفوس هنوز هم از آن کمتر بوده است.^(۱) همچنین لازم به تذکر است که مجموع سرمایه گذاری سه برنامه پنجاه ساله (۱ و ۲ و ۳) بر اساس قیم سال ۱۳۴۰ چهل و نه میلیارد افغانی بالغ میشود . که ۹،۷ فیصد محصول ناخالص ملی در مدت سه بر نامه (۱۵ سال) بوده است. از این مبلغ ۱،۲ فیصد پس انداز از منابع داخلی و ۶،۶ فیصد آن ناشی از منابع خارجی بوده است !!^(۲)

این است معنی استقلال و سیاست " عدم انسلاک " ادعای دولت های دست نشانده و ضد ملی افغانستان .

جدول زیر اهمیت قروض خارجی و بار سنگین آنرا بر شانه های نحیف زحمتکشان کشور، و مقایسه با امور مهمی همچون معادن و صنایع و معارف نشان میدهد . (ارقام به ملیون افغانی است.)

۱- ارقام فوق مربوط به بر نامه سوم یا باصطلاح مترقی ترین برنامه اقتصادی کشور بوده است . رشد سالانه محصول ناخالص ملی طی سه برنامه پنجاه ساله فقط سه فیصد بوده است با در نظر داشت دو فیصد رشد نفوس رشد ارزش محصول نا خالص ملی صرف به یک فیصد میرسیده . بدیهی است که یک فیصد مزبور به طبقات و اقشار حاکمه بخصوص بورژوازی کمپرادور تعلق میگرفته و بنابر این درآمد سرانه برای اکثریت مردم نه تنها هیچ افزایشی نیافته بلکه حتی کمتر نیز شده است .

۲- " ۱۹۷۴ Lieden " M.J.Fry " The Afghani Boonomy " به نقل از مقاله " مراحل و نقاط عطف در سیر تحول اقتصاد افغانستان " محمد عارف غوثی - مجله تحقیقات اقتصادی - دانشگاه تهران .

شرح سال	اعادة قروض و سود آن	بودجه وزارت معادن و صنایع	بودجه وزارت معارف
۱۳۴۱	۲۵۸ (۱)	۳۶۷	۵۴
۱۳۴۲	۵۴۳	۴۲۹	۹۴
۱۳۴۳	۳۷۹	۴۴۴	۶۸
ده ماهه ۱۳۴۴	۲۸۵	۱۸۷	۴۰

(۱)

در سال ۱۳۴۷ تأ دیات قروض خارجی و سود آنها به ۱۳،۴ ملیون دالر رسید در حالیکه در همین سال کل ذخیره اسعار خارجی د افغانستان بانک یعنی بزرگترین بانک کشور، صرف ۴،۷ ملیون دالر بود. این خود نشان دهنده وابستگی بسیار شدید و رو به تزاید اقتصاد کشور به اقتصاد امپریالیستی و در نتیجه امکانات فراوان مداخله جوئی امپریالیسم در کشور مان میباشد. بدیهی است که (...) قروض خارجی باید از درک سرمایه ملی اعاده گردد. یعنی هرروز که میگذرد سرمایه ملی کم شده می رود تا اینکه بالکل خاکستر نشین شویم. مانند آن دوکانداری که از مایه میخورد.

جدول کسر بودجه دولت (ارقام به ملیون افغانی است.)

سال	۱۳۴۰	۱۳۴۱	۱۳۴۲	۱۳۴۳	۱۳۴۴
مبلغ	۸۰۴	۱۰۶۴	۸۵۴	۶۸۲	۵۱

کلیه کسر موازنه های فوق از مدارک قروض خارجی و شرایط نهایت شرم آور و حقارت بارتأمین می شد. می گویند مشک آنست که خود ببوید. ارقام جداول فوق

۱- ارقام ستون مزبور عمدتاً شامل سود قروض است و کمتر اصل قروض را در بر میگیرد. اصل قروض خود داستان اسف انگیز دیگری دارد که در صفحات قبلی تا حدودی به آن اشاره شد.

نیز آنقدر گویا هستند^(۱) که دیگر هیچ حاجتی به تفسیر یا تبصره ندارد.

سال ۱۳۴۴ مقارن با دولتمداری هاشم میوندوال است که کوشید به نسبت سایر دولتها تا حدودی "بیشتر" (نه کاملاً) بورژوازی ملی را آزادی عمل دهد. پس از او با آمدن اعتمادی و موسی شفیق و بخصوص جمهوریت سرطانی داود و ابتکار او مبنی بر تنظیم پلانهای هفت ساله بجای پنجساله، هم کسر بودجه و به تبع آن، هم قروض خارجی سیر صعودی فوقالعاده تندی داشت.

داود بزرگترین، بی پروا ترین و وقیح ترین گدایی گر بود تا آغاز کوتادی هفت ثور ۱۳۵۷. روسیاهی داود جانی در برابر سیه رویی سردمداران کوتادی هفت ثور، این "خلقیها"ی دشمن خلقهای افغانستان، این نوکران حلقه به گوش روسیه امپریالیستی، همچون همین کاغذ سفید است.

تره کی اوف، امین اوف، طی شش ماه دولتمداری خود میلیارد ها قرض از امپریالیسم نوین، شوروی رویزیونیستی ببار آورده اند. قروضی که با شرایطی به مراتب حقارت آمیز تر و اسارت آورتر از قروض امپریالیسم آمریکا و انگلیس همراه میباشد.

مرگ بر این سگان حافظ منافع شوروی امپریالیستی باد!

مرگ بر شوروی رویزیونیستی، این امپریالیسم جهانخوار نوین باد!

ج - معادن و صنایع :

در صفحات پیش نشان دادیم که سیاست اقتصادی از طرفی سوق دادن سرمایه های موجود در مسیر تجارت و بخصوص تجارت ربایی بوده و از جانب دیگر با

۱- اذعان داریم که ارقام جلد اول این کتاب، که از جانب ارگانها و مؤسسات دولتی تهیه شده و بطور پراکنده در سالنامه های کابل و سایر منابع انتشار یافته است بسیار بسیار خوشبینانه است و دقیقاً بیانگر واقعیت رقت بار اقتصاد افغانستان نمی باشد. آنها قادرند شمه ای از واقعیت را ترسیم کنند. ولی معذراً از آنجائیکه میگویند مشیت نمونه خروار است، همین گونه ... نیز برای درک واقعیت نهایت ضد خلقی، ارتجاعی و نوکرمنشی دولت های بورژواز - کمپرادور کفایت می کند.

انحصاری کردن بخشهای عمده تجارت موجب انباشت سرمایه در دست محدودی از تجار و بورکراتهای بلند مرتبه می شد و همچنین دیدیم که انتقال مرکز ثقل عمل بورژوازی به تجارت و سود خواری، یا به بیان دیگر، واسطه گری بورژوازی برای کالاهای خارجی و صادرات صنعتی و غیر صنعتی و سود خواری باعث میشود تا از همان ابتدا بورژوازی را با زنجیر های نامرئی ولی نهایت محکم به غولهای سرمایه داری جهانی پیوند دهند .

تمرکز سرمایه در بخش تجارت موجب جلوگیری از رشد بورژوازی صنعتی، این انقلابی ترین قشر بورژوازی، میشود . بورژوازی صنعتی از آنجا انقلابی ترین قشر بورژوازی است که از طرفی ناگزیر است برای تولید بهتر و سود آورتر با بسیاری از عمده ترین جنبه های اقتصادی - فرهنگی - سیاسی فیودالیسم از قبیل شیوه های تولید، روابط تولید، سیستم بازار و توزیع، نهاد های سیاسی (مانند آزادی های فردی، رقابت آزاد اقتصادی، آزاد شدن دهقانان از قید فئودالها تا آنها را در فابریکات بورژوازی به کار گیرند، آزادی بیان و مطبوعات و غیره به نسبت بیش از آنچه که در نظام فئودالی وجود دارد، کلیه سیستم و چگونگی عملکرد ارگانها و بخشهای دولتی و غیره)، تقسیم بودجه کشور در شقوق مختلف آنچنان که خود میخواهد (اختصاص دادن اکثریت بودجه به گسترش راه ها، استخراج معادن، تولید انرژی، مکاتب و پوهنتون ها برای تربیه نیروی کار آمد مورد لزوم صنایع، توسعه روابط جمعی و مواصلاتی و تبلیغاتی خدمتگذار بورژوازی) ... مبارزه کند . بنابراین بورژوازی صنعتی بطور آشتی ناپذیر با فئودالیسم در تضاد است و از جانب دیگر و باز هم به دلیل کسب اکثریت منافع خود با امپریالیسم و سرمایه داری جهانی نیز در تضاد میباشد . بورژوازی ملی و بخصوص صنعتی هیچگاه حاضر نیست بازارهای خود را داوطلبانه در اختیار رقیب خود (سرمایه داری جهانی) قرار دهد . بنابراین به طرق مختلف می کوشد بازارهای داخلی را برای خود حفظ کرده و حتی چنانچه قادر باشد، بازار های کشور های دور و اطراف خود را نیز از چنگ رقبای خود (سرمایه داری سایر کشور ها) بدر آورد .

امروزه ما شاهدِ حدت گرفتن تضاد مذکور در فوق بین بورژوازی صنعتی ژاپن و اروپا با امپریالیسم امریکا و شوروی هستیم. اگر چه تضاد فوق، یعنی تضاد بورژوازی ملی صنعتی با سرمایه داری جهانی به حدِ تضاد آن با فئودالیسم عمیق و حاد نیست، ولی مع الوصف به مراتب از تضاد بورژوازی تجاری (واسطه فروش کالاهای امپریالیسم جهانی در داخل، مثل بورژوازی افغانستان) با امپریالیسم شدید تر است.

بورژوازی تجاری و وابسته، که حکومت های افغانستان در رشد و توسعه آن میکوشیدند^(۱) بقاء و دوام خود را وابسته به حیات سرمایه داری جهانی می بینند. در حقیقت دستار ایشان به تاج و تخت سرمایه داری جهانی بسته است. با هر لرزش پایه های تخت حاکمیت سرمایه داری جهانی، چهارستون این " بورژوازی " ها در سراسر کشور های عقب نگهداشته شده به لرزه می آمد. این بورژوازی ها به خوبی و وضوح تمام میدانند که اگر تولید سرمایه داری جهانی با مشکلاتی مواجه شود، ایشان به خاک سیاه می نشینند. و نیز نیک میدانند که اگر در فروش تولیدات مزبور (که این وظیفه به عهده آنها است) کوچکترین وقفه ای ایجاد شود، سرمایه داری جهانی و امپریالیستی یعنی بادران آنها، همچون خری عاجز در گل می ماند. که این از پای ماندن امپریالیسم همان نابودی آنها است. بنابر این ایشان (بورژوازی کمپرادر) با بورژوازی صنعتی ملی و خودی، یعنی کسی که میتواند با وارد کردن کالاهای خود در بازارهای آنها، تولیدات امپریالیستی را با بحران و رکود مواجه نماید و خوابهای طلایی و خوش آنها را به کابوس سیاه و وحشتناک تبدیل کند، شدیداً، مصممانه و پیگیر مبارزه می نمایند.

این مبارزه جنبه های مختلفی را شامل است. مبارزه از طریق قید و بند های سیاسی - اقتصادی که توسط قوانین دولت و حکومت وابسته به سرمایه داری جهانی اعمال میشود. مانند مالیات ها، عدم اجازه ساختن زیربنای لازم برای صنعت، قیود و

۱ - " خلقیها " همین بورژوازی واسطه و دلال را به شکل بوروکراتیک آن می پروراند که ادامه بخشی از سیاست داود است.

شرایط باز دارنده برای ایجاد فابریکات مستقل، قوانین گمرگی، حیلۀ های متعدد برای به دست آوردن بازار (امپریالیسم برای مدتی کالاهای خود را به قیمت ارزان تر از تولیدات ملی کشور مورد نظر، به بازار های آن سرازیر میکند . به طوریکه بورژوازی تازه سر بر آورده و ضعیف ملی قادر به رقابت با آن نبوده، به زودی به افلاس می گراید . بدین ترتیب امپریالیسم موفق میگردد با ورشکست کردن بورژوازی های صنعتی - ملی بازار های آنها را تصاحب نماید . امپریالیسم پس از اخراج بورژوازی صنعتی و ملی از بازار، زیان تاکتیکی خود را که از درک ارزان فروشی موقتی نصیبش شده بود، چندین برابر و بطور استراتژیک، جبران می نماید)، تهدید و شانتاژ (سرمایه داران ملی را به عناوین مختلف به بند می کشند، اموال شان را مصادره می نمایند، علناً و به بهانه های مختلف، از جمله رایج ترین آنها، اشتراک در کودتای ضد دولتی، می کشند و یا در کار تولید آنها با شیوه های مختلف از قبیل جلوگیری از رسیدن مواد اولیه، خرید یا فریب کارگران و عناصر مرتجع کاریگری و اخلاص می کنند .)

کوتاه سخن، بورژوازی تجاری کمپرادور همراه با دولت مرتجع و خدمتگزار امپریالیسم جهانی و فئودالیسم داخلی به رهبری امپریالیسم جهانی، بورژوازی ملی صنعتی را زیر فشار های گوناگون خورد و خمیر می کنند. به طوری که قلیلی از آنها که خوب خمیر شده اند، برای نجات باقیمانده سرمایه و هستی خود، ناگزیر از منافع دراز مدت و کسب حد اکثر منافع صرف نظر کرده و با پیوستن به اردوگاه بورژوازی کمپرادور به خدمت امپریالیسم جهانی کمر می بندند.

چنان است که در کشور های عقب نگهداشته شده، مثل افغانستان، بورژوازی تجاری - ربایی از رشد سرسام آور و غیر منطقی ای (به نسبت رشد سایر اقشار بورژوازی) برخوردار است. این است که به کرات شاهد فئودال های دیروزی هستیم که امروز با نقاب جدید و رنگ و روغن زده "سرمایدار" و "تاجر صاحب" در شهر سکونت کرده و "گادی" اختصاصی خود را به "موتر" اختصاصی تبدیل کرده اند. چنین است که می بینیم سرمایداران ما، برخلاف بورژوازی نوع کلاسیک و غربی آن، خالی

از هر گونه گرایش انقلابی و مترقی می باشند. چنین است که اغلب سرمایه داران ما، گذشته از ظاهر شان، همان پندار ها، خواسته ها، تفریحات و گرایشات سردار ها و فیودالها را دارند. چنین است که اغلب با دیدن سرمایه داران اینگونه کشور ها، " خر همان خر است، پالانش عوض شده " در ذهن بیننده تداعی می شود.

در فوق دیدیم که چگونه از بورژوازی انقلابی هیچ نماند و از بورژوازی (منظور سرمایه داری کلان است) محتاط ترین، محافظه کار ترین و ارتجاعی ترین قشرِ آن ماند و رشد کرد. همین قشر (بورژوازی تجاری - ربایی که بعداً به بورژوازی کمپرادور تبدیل شد) بعداً با سرو صورت گرفتن اموراتش، یعنی بدر کردن بورژوازی صنعتی، رقیب سرسخت خود، از میدان، در ساحهٔ صنعت نیز وارد شده و دست به تأسیس به اصطلاح فابریکات صنعتی نیز می زند. این گونه صنعت، همچنانکه قبلاً نیز توضیح داده شد، نهایتاً میتواند صنایع مونتاژ و واسطه ای باشد. یعنی زائده و جزئی از صنعت امپریالیستی.

بنابراین، بورژوازی صنعتی نیز با خویشاوندی بسیار محکم و فشرده با بورژوازی کمپرادور - تجاری و به دلالتی آن، با سرمایه داری جهانی پیوند های محکم و غیره قابل گسیختن برقراری کند.

ازاین پس بورژوازی کمپرادور و امپریالیسم در چنان تار و بود و روابطی قرار میگیرند که هیچکدام را یارای رهایی از آن نیست. امپریالیسم ناگزیر به دفاع از عمال خود است و بورژوازی کمپرادور نیز به مثابهٔ سگان پاسدار منافع امپریالیسم، ناگزیر از پشتیبانی و حفظ امپریالیسم و منافع آن در برابر خلقهای کشور خود میباشد. آنها به هیچ عنوان و به هیچ وجه اجازهٔ تخطی از قوانین حافظ منافع امپریالیسم و سرمایه داری جهانی را نمی دهند. کلیه قوانین باصطلاح مترقی، "دموکراسی ها و انقلابات" و جمهوریت های نشأت گرفته از بالا^(۱) همه و همه جز ریا و تزویر و رنگ و روغن

۱- حتی اگر این جمهوریت ها مانند جمهوریت "خلفیها" باصطلاح دموکراتیک و با شعارهای میان تهی و خشک باصطلاح انقلابی و با بیرق سرخ باشد. اینها همه سر و پا از یک قماش اند. در گذشته

بر ظاهر حکومت و دولت های ضد خلقی و رنگ و آب باخته این کشور ها نیست .
تنها و تنها راه واژگونی حکومت مذکور و تأسیس یک کشور به راستی آزاد، با
صنایع و اقتصاد به راستی مستقل و با سیاست به راستی خلقی و دموکراسی اکثریت،
انقلاب متحدانه توده های زحمتکش و استثمار شده است . چون بورژوازی در تاریخ
طولانی اینگونه کشور ها به کرات ثابت کرده است که نمیتواند مبارزه توده ها را برای
هدف فوق رهبری کند، این مسوولیت و رسالت سترگ، این وظیفه نابودی امپریالیسم
و رهائی خلقهای زحمتکش، به عهده طبقه بالنده و رزمنده کارگر محول شده است .
ایدئولوژی طبقه کارگر امروز به عنوان تنها ایدئولوژی نجات بخش خلقهای در بند،
به عنوان تنها راه پیروزمند هرگونه مبارزه ناسیونالیستی در سطح جهانی تثبیت شده
است .

پس از مقدمه مختصر فوق، برای روشن شدن هرچه بیشتر مطالب فوق، رشد
بورژوازی صنعتی افغانستان را در رابطه با سیاست اقتصادی - استراتژیک حکومت
و دولتهای افغانستان، بررسی میکنیم :

در دوران شاه امان الله خان چندین کارخانه از قبیل گوگرد سازی، صابون پزی،
سمنت، نجاری، پشمینه بافی و غیره تأسیس یا گسترش یافت یا مقدمات ایجاد آن
فراهم گردید، که همه آنها به نسبت دسیسه دشمنان ترقی و تعالی کشور و خانه
جنگی ها از کار باز ماند . بعضی از آنها پس از رویکار آمدن نادر، با تغییراتی مجدداً
آغاز به کار کرد . بطوریکه در دوران نادر حدود ده مؤسسه صنعتی همچون صابون
سازی، ترمیم موتر، تیل سازی، جراب بافی، نختابی، پشم و پشمینه بافی و نجاری وجود
داشت .

بورژوازی بیرق سفید را به نشانه یاکی و درستی بالا میکرد و مردم را فریب می داد . امروزه نیز
خرده بورژوازی ارتجاعی شده بیرق سرخ را بلند میکند بغرض فریب کارگران، زحمتکشان و آنتهای
که واقعاً و صادقانه حاضرند با خون خود بیرق کارگران و انقلاب را گلگون و آتشین سازند . این
فریب در سراسر جهان بسیار بکار برده شده است . (عمدتاً بوسیله شوروی امپریالیستی) لذا دیگر
چندان مؤثر نیست . آری امروز دیگر خلقها میدانند که هر " سرخی " واقعاً سرخی انقلاب نیست .

در سال ۱۳۱۳ از میان چهار شرکت انحصاری (سهامی افغان، تنویرات، پترول و شرکت پشتون) و حدود ۳۰ شرکت خصوصی تنها دو شرکت را که در زمینه نساجی فعالیت داشتند، میتوان گفت تا حدودی صنعتی بودند، بقیه همه شرکتها تجارتی بودند یا صورت کارگاهی (ورکشاپ) یا سرمایه های جزئی داشتند. اولین بار فابریکه صنعتی با اساسات نیمه صنعتی در سال ۱۳۱۵ با تشکیل شرکت نساجی به سرمایه ۵۱ میلیون افغانی ایجاد شد. این فابریکه نیز بنابر همان پالیسی ضد خلقی حکومت سردار هاشم و اخلاف او مبنی بر انقیاد بورژوازی صنعتی، که در پیش تذکر رفت، با سرمایه دولت (۱۰ میلیون افغانی) و تجار کمپرادور (بانک ملی هشت میلیون افغانی، شرکت های انحصاری قره قل ۱۸ میلیون افغانی) تشکیل شد. صرف مبلغ ۱۵ میلیون اسهم شرکت نساجی از قرار هر سهم ۱۰۰ - افغانی توسط بانک ملی در معرض خرید بورژوازی ملی گذاشته شد. اکثریت سهام مزبور (۱۵ میلیون افغانی) نیز نصیب تجار شد و نه بورژوازی صنعتی که تبارز چندانی نداشت^(۱) کم بودن سرمایه بورژوازی ملی و پراکنده بودن آن (سهام مزبور بین تعداد نسبتاً زیادی از تجار مستقل تقسیم شد.) خود بخود باعث می گردید تا کنترل و سیاست تولیدی فابریکه به دست دولت

۱- در این هنگام سه فابریکه نساجی کابل، جبل السراج و قندهار و یک فابریکه جراب بافی که کلاً (هر چهار فابریکه) دارای ۴۰۰ پایه ماشین نیمه صنعتی بودند و فابریکات صابون پزی (کلاً روزانه ۳۰۰۰ کلوچه) و کوگرد سازی (روزانه ۹۰۰۰ قطی) عمده صنایع افغانستان را تشکیل میدادند. صنایع دیگری از قبیل بوت دوزی، گلیم و قالین بافی، پوستین دوزی، دگمه سازی مطابع (هفت مطبعه) خرد و کلان که تماماً دولتی بودند، ترمیم موتر، ماشین خانه (شامل نجاری، آهنگری، رنگ سازی) نیز وجود داشتند که بدلیل محدود بودن آنها و همچنین استفاده از وسایل تولیدی اولیه در آنها (اگر چه در بعضی از آنها از نیروی برق نیز کار گرفته میشد و کوره ذوب فلز هم داشتند. ولی معذا نیروی دست و تکنیک های اولیه نقش اساسی را در تولید داشتند.) نمیتوان آنها را جزو صنایع آورد. اینها عمدتاً در جمله صنایع دستی و کارگاهی هستند و اولین گامهای بورژوازی اند در جهت رشد و ارتقاء که چنانچه آزادانه قادر به رشد بودند، می توانستند به بورژوازی صنعتی تبدیل شوند. در صفحات آینده خواهیم دید که چگونه صنایع مزبور که بجز چند تا، بقیه اساساً متعلق به خرده بورژوازی تازه پا بود، با سنگهای گرانی روبرو میشود که راهروی را برایش ناممکن میسازد.

و بورژوازی کمپرادور باشد. با اینهم دولت به این اکتفا نکرده عوامل خود را در ارگان رهبری فابریکه وارد نمود و نظارت بر امورات آنرا رسماً تا سه سال در انحصار خود گرفت. طبیعی است که با چنین اوضاعی و یک چنین رهبری ای که سر به آخر دیگران دارد و صرفاً در فکر منافع خود هست، چه عواقبی میتواند داشته باشد.

برای اینکه تا حدودی به وطن پرستی و دلسوزی این باصطلاح رهبران و سرمداران حکومت پی برده باشیم و محکی داشته باشیم برای سنجش میزان وطنپرستی آنان، قرارداد استخراج نفت را که حکومت ظاهر - هاشم با شرکت امریکائی "ایلند اکسپلوریشن" عقد نمود و به تصویب مجلسین نیز رسید، در ذیل میآوریم. این قرارداد که در سال ۱۳۱۶ منعقد شد، نشان میدهد که هر گاه دولتهای ضد خلقی امکان داشته باشند، یعنی امپریالیسم بخواهد، حاضر می باشند به هر ساز برقصد.

باری، این است شمه ای از قرار داد مزبور: در مقدمه ای که به منظور تعریف اصطلاحات و به غرض محکم کاری و جلوگیری از هرگونه سوء تفسیر و "سوء تفاهم"؟! آمده اصطلاح علمی و کاملاً مشخص "نفت" چنین تعریف شده است: "نفت یعنی کلیه نفت خام، گازهای طبیعی، قیرها (اسفالت) موم های طبیعی و مواد مشتقه از آن و همچنین کلیه مواد حاصله از اختلاط و امتزاج این مواد با مواد دیگر خواهد بود" (!؟) عجیب است که انواع فلزات، آب ها و پرندگان و حشرات را نیز شامل تعریف "نفت" نکرده اند. امروز هر کس می داند که گازهای طبیعی (که انواع مختلف دارد) و موم های طبیعی به هیچ وجه در جمله نفت نیست و باز امروز حتی بر اطفال مکتبی نیز روشن است که از امتزاج و اختلاط مواد گفته شده در تعریف کذائی فوق و سایر مواد هزاران هزار ماده در لابراتوارهای کیمیاوی حاصل میشود. که بنابر تعریف فوق و مواد قرارداد که در آتی میآید، همه آنها به طور انحصاری به کمپانی امریکائی "ایلند اکسپلوریشن" تعلق میگیرد. این هنوز آغاز کار است. لطفاً بدون اینکه بسیار بسیار عصبانی شوید! بعضی از مواد قرارداد را که در زیر میآید مطالعه کنید.

ماده ۱ - حقوق " مانع اللغیر " (انحصاری) تفحص، اکتشافات و صفاری و استخراج و حمل و نقل نفت و سایر عملیات مربوطه آن در حوزه حق و غیر انحصاری انبار کردن، حمل و تصفیه کردن و عمل آوردن و صادر کردن " نفت " (توجه کنید به تعریف فوق . هر کجا نفت دیدید یعنی همان معنی که در فوق آمد) و سایر عملیات مختلفه مربوط آن در طرق حمل و نقل واقع بین حوزه امتیاز و سرحدات کشور را افغانستان به کمپنی تفویض می نماید .

به علت وسیع بودن ساحة امتیاز عملاً کلیه حقوق فوق صورت حقوق انحصاری می یابد .

ماده ۳ بند الف : کمپنی پس از یکسال که حق دارد در تمام افغانستان مطالعات انکشافی نماید، میتواند تا پنج ایالت (!!) را به عنوان حوزه امتیاز خود انتخاب !! نماید .^(۱)

ماده ۳ بند ج : مامورین و مستخدمین کمپنی حق دارند آزادانه و بدون هیچگونه تشریفات در هر نقطه افغانستان حتی نقاط خارج از حوزه عمل کمپنی سفر نمایند و از هر یک از سرحدات کشور داخل و خارج شوند . صرف در مورد بازدید از مناطق نظامی بایستی اجازه دولت را کسب نمایند . (کسب این اجازه یکی از آسان ترین امور بوده است . ذکر این " اجازه " در قرار داد محض خالی نبودن عریضه بوده است و بس . آخر استخراج نفت و متخصصین و مهندسین اکتشاف و بهره برداری چاه های نفت را چه به باز دید از مناطق نظامی؟ شاید آنها نفت را در قروانه تهی عسکر می پالند؟! و یا اینکه طبق تعریف واژه نفت، امور عسکری نیز یکی از شقوق یا مواد حاصله از " نفت " است؟! (یا چطور؟)

ماده ۵ : کمپنی میتواند به اجازه دولت خطوط آهن، تلگراف، بی سیم و هواپیمائی تأسیس نماید . (بهشت برای جاسوسان امریکائی) در صورت استفاده دولت از تسهیلات فوق، البته به در نظر داشت اینکه " حتی الامکان کمتر موجب تضیق عملیات

کمپنی بشود. "اجرت استفاده را به طور "معقول" خواهد پرداخت!! اگر باز از تعارف "اجازه دولت" صرف نظر کنیم، ماده مزبور جز مهیا کردن کلیه احتیاجات حمل و نقل و مخابراتی جواسیس امریکا بخصوص که اجازه بازدید از مناطق عسکری را هم دارند) و بهره برداری های اقتصادی کمپنی (حتی آنها نه تنها برای استفاده محدود دولت از امور مزبور شرط "کمتر موجب تضییق عملیات کمپنی بشود" را قائل شده اند، امر کرده اند تا دولت در ازاء استفاده از آنها بطور "معقول"، که البته معنی آن خواست کامل کمپنی است، بهای آنرا بپردازد) چیز دیگر نیست. با این وصف خود قضاوت کنید افغانستان از کی بوده است؟ و دولت افغانستان کدام بوده اند؟ کمپنی یا دولت هاشم؟

ماده ۶ بند الف: "حق الامتیاز ... به مبلغ چهار شلینگ برای هر تن (یک هزار کیلوگرام) "نفت" اعم از مصرف داخلی یا صادراتی خواهد بود. "یعنی نفت مصرفی داخلی نیز توسط کمپنی تهیه و به فروش میرسد. مال خود ما را سر خود ما بفروشند. در واقع کمپنی مالک بوده و خلق افغانستان مملوک.

ماده ۶ بند ج: "کمپنی تعهد می نماید (که) سالانه مبلغی معادل صدی ۲۰ از منافع پرداختی به صاحبان سهام عمومی ایلند اکسپلوریشن کمپنی را پس از وضع صدی پنج بابت سرمایه تأدیه شده، به دولت افغانستان بپردازد طرفین موافقت می نمایند که طرز محاسبه کمپنی نفت انگلیس و ایران را در این مورد تعقیب نمایند. "جالب است. از کل مفاد ابتداء ۵ فیصد را به عنوان سرمایه تأدیه شده کسر کرده به حساب کمپنی واریز می کنند. از بقیه ۲۰ فیصد سهم افغانستان (صاحب نفت) و ۸۰ فیصد سهم کمپنی (صاحب امتیاز) میشود!! یعنی در صورتی که کمپنی واقعاً در قول و قرار خود صادق باشد و بر اساس همین قرارداد کاملاً یک جانبه عمل نماید، سهم افغانستان که مالکیت نفت را دارد بسیار کمتر از ۲۰ فیصد کل مفاد میشود (با توجه به پنج فیصد فوق الذکر) ولی معهذا کمپنی خود هم قیچی میکند و هم می دوزد. یعنی هم محاسب است و هم تقسیم کننده و هم قاضی القضاات بخصوص که برای

امور محاسبوی الگوی کمپنی ایران - انگلیس را برگزیده اند . امروز دیگر هر کسی میداند که کمپنی مزبور، با چه حيله‌ها و شیوه‌های مکارانه و مزورانه حتی از همان جزئی سهم خلق ایران نیز میدزدید . کمپنی مذکور حتی ریگ و سنگِ تعمیراتی مورد لزوم را نیز از خارج به حساب خلقهای ایران وارد میکرد . با سرمشق قرار دادن کمپنی ایران - انگلیس سهم خلق افغانستان از درک نفتی که از دل خاکهای کُشورش و به دست برادران کارگرس استخراج شده به چیزی حدود ۷ یا ۸ فیصد میرسد . بدیهی است که این مبلغ نیز به مصرف ساختمان قصور و افزودن شکوه و جلال خاندان شاهی و سرداران می رسید .

ماده ۷ بند الف : " کمپنی برای مدت سی سال اول (!!) عملیات خود در افغانستان از پرداخت هر گونه مالیات به دولت و ادارات محلی که فعلاً " برقرار یا در آتیه وضع میشود معاف خواهد بود " .!! (کلیه تأکید روی کلمات در سراسر قرار داد از ما است .) دست مریزاد ! مرحبا ! آیا دولت برای بورژوازی صنعتی و ملی نیز همین قدر آزادی عمل و امتیاز قائل بود ؟ آنها آینده نگری را تا بدان پایه رسانیده اند که حتی خود را از مالیات های احتمالی سی سال آینده نیز معاف کرده‌اند !!

ماده ۷ بند ب : بعد از سی سال اول، در مورد معافیت یا پرداخت مالیات به دولت موافقه خواهد شد !! عجب اشتباهی ! واضح است که بعد از سی سال اول، سی سال دوم و سوم (همینطور بگیر و برو) نیز از هر گونه مالیات معاف خواهد شد .

ماده ۸ بند الف : " هر زمین بائر متعلق به دولت را که کمپنی برای عملیات خود در افغانستان لازم بداند مجانا به کمپنی واگذار میشود ."^(۱)

۱- در سال ۱۳۱۲ تعداد ۱۴۱۰۸ قطعه املاک باغی و ۸۰۶۴ جریب زمینهای دولتی بالای مردم فروخته شد تا باصطلاح مرفه زندگی کنند . بگزریم از اینکه زمینهای مزبور را کسانی خریدند که پول داشتند . یعنی مرفه بودند و این خود پیوندی بود بین بورژوازی و فیودالیزم . ولی مع الوصف آن، چگونه است که زمینهای خلق افغانستان را بمردم افغانستان میفروشد ولی به نمایندگان امپریالیسم جهانخوار مجائا اهدا میکنند؟!

ماده ۸ بند د : در صورتیکه زمین های مزبور از مردم باشد، دولت اجازه نمیدهد مردم زمین های خود را به بهایی بیش از قیمت " مرسوم " در ناحیه و زمین های مجاور بفروشند !! این را میگویند کاسه داغ تر از آش . ببینید این باصطلاح دولت افغانستان چگونه عوامل امپریالیسم را در مقابل خلق افغانستان محافظه می کند . کلمه " مرسوم " نه باصطلاح عدالتخواهی کمپنی و نوکر افغانی آن، دولت افغانستان، باشد، بلکه تنها رنگی است تا به رنگ زرد قرار داد کمی تنوع دهد . بدیهی است که قیمت های " مرسوم " در منطقه همان قیمت دلخواه کمپنی است .

ماده ۷ بند و : کمپنی حق دارد از زمین ها و معادن سنگ گچ، شن، آهک (چونه) سنگ و مصالح ساختمانی دیگر حوزه قرار داد مجانا بهره برداری یا استفاده نماید . !! حال تنها پرندگان و خزندگان، مشمول اصطلاح " نفت " نگردیدند . (آنها هم خدا به خیر کند) اگر کمپنی برای " نفت " (با آن تعریف کذایی) " چیزی " می پرداخت، برای سایر معادن و مواد تعمیراتی حتی آن چیزک را هم نمی پردازد.

ماده ۹ : " قیمت نفت و بطرول و مازوت برای مصرف داخلی بر اساس معادل قیمت های " خوب " رومانی و قیمت های " خوب " خلیج مکزیک تعیین میشود . " با توجه به دستمزد بلند کارگران و سطح بالای هزینه زندگی و نوعیت نفت های مذکور (بخصوص که بر سر واژه خوب تأکید شده است) و طول راه، بدیهی است که قیمت نفت در این نواحی، یکی از بلند ترین قیم نفت و به مراتب بلند تر از قیمت نفت در افغانستان است .

این هم یکی دیگر از آن استفاده جوئی ها و چپاولگری های قانونی و نهایت وقیحانه امپریالیسم است که سگان بومی پاسدار منافع آنها، دولتهای ضد مردمی افغانستان، بر خلقهای کشور ما تحمیل نموده اند . آنها نفت ما را به قیمت فوق ارزان، همانطور که در فوق تشریح شد، می برند و باز همان نفت را، حتی بدون اینکه آنرا از کشور خارج کرده باشند، به چندین برابر قیمت (معادل بالاترین قیمت نفت در دنیا) سر

خود ما سودا میکنند . در زمینه قروض دیدیم که چگونه و با چه شرایط مرگباری پول ما را به ما قرض دادند . اینهم نمونه دیگر از چپاولگری آن‌ها در زمینه استخراج و معادن . امپریالیسم و سگان داخلی آن بدینگونه و با این وقاحت خلقهای رنجور افغانستان و بورژوازی و صنایع نحیف و تازه پای آنرا (نفت نقش فوق‌العاده مهمی در تولیدات صنعتی و عملکرد بورژوازی صنعتی دارد . بدیهی است که هر گونه قیمت فروشی آن باری فوق‌العاده سنگین برشانه های ضعیف بورژوازی خواهد بود) به نفع غولهای امپریالیستی، غولهایی که از درک استثمار و مکیدن خون صد‌ها میلیون توده های کشورهای عقب نگهداشته شده، این چنین پندیده اند، استثمار کرده و در تنگنا قرار می دهند .

در جزء ۳ همین ماده گفته میشود که کمپنی حق دارد : " مخارج حقیقی حمل و نقل و توزیع و فروش و همچنین مالیات و عوارض موضوعه بر محصولات فوق را، بیفزاید . " وقاحت بیش از این هم میشود؟ پس از آن همه قیود و شروط و الگوهای محاسبوی که فوقاً مشاهده شد و تعیین^(۱) قیمت نفت داخلی براساس بالاترین قیمت های موجود جهان، مصارف عیاشی ها و خوشگذرانی های هیأت حاکمه را به عنوان مالیات و عوارض و هزار چیز دیگر به خلقهای گرسنه وطن تحمیل میکنند و بورژوازی صنعتی را از حیاتی ترین ماده مورد ضرورت آن، یعنی انرژی یا قوه محرکه ماشین آلات صنعتی، محروم می کنند تا باز هم تجار کمپرادور و نوکران سرمایه داری جهانی و کمپنی ایلند اکسپلوریشن دست باز تری برای آب کردن کالاهای قراضه و مستعمل و بی مصرف خود در بازار های کشور ما داشته باشند .

۱- نفت و هر عنصر یا ماده زیر زمین دیگر جزو سرمایه ملی کلیه خلقهای همان سرزمین یا کشور میباشد و قیمت آن اولاً باید بوسیله هزینه های تولیدی آن ماده و مصارف حمل و نقل و پالایش آن و ثانیاً توسط نمایندگان واقعی خلقهای همان کشور که مالیکین واقعی و حقیقی آن هستند تعیین گردد . هیچ قدرت دیگری مجاز به دخالت در قیمت گذاری آن نمی باشد . در حالیکه امپریالیسم نفت تولید شده و مورد خریداری خود را بقیمت فوق‌العاده کمتر از هزینه تولید و نفتی را که میفروشد به قیمتی فوق‌العاده زیاد تر از هزینه تولید، پالایش و حمل و نقل تعیین میکند . بدین ترتیب باصطلاح چند " قاطه " می دزدد .

ماده ۹ بند ۴ : " دولت صدور محصولات نفتی فوق را توسط کمپنی های دیگری غیر از کمپنی اصل (ایلند اکسپلوریشن کمپنی) قدغن می نماید ."

این حق انحصاری صادرات نیز تیشه دیگری است که به ریشه بورژوازی ملی و نو نهال افغانستان وارد آمد .

ماده ۱۰ : کمپنی حق دارد " بدون تحصیل هیچ گونه جوازی و بدون پرداخت هیچ نوع حقوق گمرکی و مالیات و عوارض به دولت و ادارات محلی " کلیه لوازم و اسباب اکتشافی، حفاری، تصفیه، لوله کشی، انبار کردن، آلات طبی و جراحی، ادویه برای شفاخانه ها و مامورین خود وارد نماید و نیز حق دارد بدون هیچگونه اجازه ای وسایل مورد لزوم مستخدمین خود را، اعم از وسایل رهايش، تفریحی، تغذیوی و غیره وارد نماید !.

بدین ترتیب ملاحظه میشود که کمپنی ساده ترین و اولیه ترین وسایل و مواد طرف ضرورت خود را از خارج و بدون هیچگونه اجازه و مالیات و عوارض گمرکی وارد میکند . در واقع کمپنی و امور آن لکه ایست در بسته و بدون ارتباط با ساخت اجتماعی - اقتصادی افغانستان، اگر در سایر کشورهای عقب نگه داشته شده، پروژه ها و عملیات استعماری - امپریالیستی باعث گسترش بازار و بعضی پیشه ها و صنایع می گشت، در افغانستان امپریالیسم مستقل از کلیه نیروهای تولیدی کشور (جز آنهایی که مستقیماً در پروژه مربوط به آن خدمت میکنند) فعالیت میکند و حتی نان و آب (عوض آب غیر صحتی افغانستان (!؟) بیر و سایر مشروبات صحتی می آشامند) خود را نیز از بازارهای خود تهیه می کند تا مبادا نیروهای مترقی و تولیدی کشور را رشد دهد .

کمپنی های امپریالیستی حتی در کشور خود از آزادیها، امتیازات و بی بند و باری هایی که فوقاء بطور خلاصه اشاره شد، برخوردار نیستند . آنها هنگامیکه کالا ها یا فعالیت های خود را از ایالتی به ایالت دیگر منتقل میکنند، انواع و اقسام مالیات ها

و عوارض را باید بپردازند ولی در افغانستان این چنین عنان گسیخته ترک تازی می کنند. این آیا جز به سبب حکومت یکعده عناصر و یک طبقه ضد خلقی و وطن فروش همچون دربار ظاهرشاهی و سردارها و عناصر مرتجع و ضد انقلابی و خرده بورژوازی نوکرمنش مانند " خلیقا "ی وطن فروش، ممکن میشود؟ همینها هستند که بر پایه های حکومتی که نادر وطن فروش و داود جانی بنا نهادند، اسارت و بندگی، نیمه مستعمره بودن و پس مانی افغانستان را تحکیم نمودند. ننگ و نفرین ابدی بر آنها و دنباله روانشان باد !

ماده ۱۰ بند ۱: " صادرات نفتی از پرداخت حقوق گمرکی و هر نوع مالیات و عوارض به دولت و ادارات محلی معاف خواهد بود " در حالیکه از صادرات تا چیز تجار افغانی انواع و اقسام مالیات و عوارض اخذ میشد (به شمه ای از آنها در گذشته اشاره شد). ملیون ها دالر نفت صادراتی امپریالیسم این چنین و با این قاطعیت از هر گونه مالیات معاف میشود.

ماده ۱۱: " کمپنی و اعضای آن از حمایت قانونی دولت بهره مند خواهند بود. " این است خلاصه کلام و اعتراف صادقانه و ارزشمند امپریالیسم. دولتی که اینهمه وابستگی های نهان و آشکار با دزدان و یغماگران بین المللی دارد طبیعی و بدیهی است که قانوناً از آنها در برابر زحمتکشان و توده های ملیونی و گرسنه کشور دفاع نماید. آیا قوانین " نادری " و " خلقی " جز این کار کرد دیگری داشته میتواند؟ تاریخ چه در افغانستان و چه در سایر کشورها به کرات نشان داده است که وظیفه مهم و مبرم و استراتژیک اینگونه دولتها جز آنچه در فوق آمد، نیست. تفاوت " خلقی " و " نادری " تنها در بادار آنها است. آنها تنها در نام و ظاهر باداران نه در در خصلت و ماهیت. ماده ۱۲: " هیچگونه ممنوعیت راجع به صادر یا وارد کردن وجوه (نقد) کمپنی و اعضای آن در هیچ موقع وضع نخواهد شد. "

عجب قاطعیتی! هیچگونه و هیچ موقع! اینها از آن قیود زمانی ای هستند که در

قرارداد بسیار از آنها استفاده شده است .

ورود و خروج یکی از موارد بسیار مهم و حیاتی اقتصاد هر کشور است که بایستی دقیقاً مورد کنترل قرار گیرد . ارز و پولی که از کشور خارج میشود، سرمایه ملی و متعلق به کلیه مردم کشور است و تأثیر قطعی در ارتقاء و رشد صنایع و تحرک بازار و اقتصاد ملی دارد . مع الوصف، حکومت ضد خلقی افغانستان آن چنان به آسانی و با تصویب یک " قانون " یک و نیم خطی براین اولی ترین حقوق خلق های افغانستان و مهمترین جنبه اقتصادی ملی پشت پا میزند .

ماده ۱۴ : این ماده حق تفتیش عملیات کمپنی را به دولت میدهد، البته تنها باین شرط که تفتیش مزبور حتماً و فقط توسط متخصصین خارجی انجام پذیرد !! (سگ زرد برادر شغال)

با وجود شرط فوق در بند های الف و ب و د همان ماده، در مورد مسائلی که احتیاج به تفتیش دولت و توسط متخصصین خارجی انجام میگیرد (متخصصینی که از همان قماش متخصصین کمپنی هستند) تاءکید میشود که " قضاوت آن (منظور قضاوت در مورد صحت و سقم تفتیش ها است - نویسنده) منحصراً با کمپنی است . " !! اینهمه دو دوزه بازی و چال و وقاحت تنها از امپریالیسم و ایادی آن بر می آید . کانگسترهای تفنگچه بند و سترن نیز این چنین وقیحانه و عیان و آشکار دزدی نمیکردند . امپریالیسم تا آنجا که تیغش می بُرد خواهد بُرید . آنها هم خدا را میخواهند و هم دنیای دون را . از طرفی حق تفتیش را میدهند آنهم تفتیشی که تنها نام را دارد ولی مع الوصف آن باز هم حق قضاوت را در مورد همان تفتیش های بی بو و خاصیت و با سمه ای برای خود حفظ می نمایند ! زهی وقاحت و بیشرمی .

ماده ۱۸ بند الف : " این قرارداد برای مدت هفتاد و پنج سال از تاریخ تصویب واگذار میشود "

بند . ب : کمپنی حق فسخ قرارداد را دارد نه دولت .

در بند های دیگر ماده ۱۸ کمپنی در سی سال اول (در صورتیکه قرارداد در این مدت فسخ شود) حق دارد اموال خود را از افغانستان خارج نماید . ولی بعد از این مدت هرچه از اموال کمپنی باقیمانده متعلق به دولت است .

اینهم فرستادن بدنال نخود سیاه و دلخوش کنک که باصطلاح اموال کمپنی مجانا در اختیار دولت قرار خواهد گرفت . آخر پس از سی سال استفاده مداوم از سامان آلات و وسایل کمپنی، آن هم وسایلی که در استخراج معادن که بیشترین استهلاک را دارد، چه میماند که بدولت تعلق گیرد؟ تنها آهن پاره های بی مصرف که کمپنی برای اینکه از طرفی خود را از سر حمل و نقل آن خلاص کند و از جانب دیگر منتهی به نشانه بزرگواری و بخشندگی کذایی خود، بر خلقهای افغانستان گذاشته باشد، آنرا طی ماده ای به دولت باصطلاح میبخشد !!

ماده ۲۲ بند. ج : " این امتیاز (قرارداد - نویسنده) را دولت لغو نخواهد کرد و مفاد مقررات آنرا در آتیه به وسیله هیچ قانون عمومی و خصوصی و یا هیچ یک از دستورات و نظامات اداری و یا عملیات مقامات اجرائیه قابل تغییر نخواهد بود . "

چه تبصره کنیم؟ اولاً که دولت قرارداد را لغو نخواهد کرد و ثانیاً که، بطور خلاصه، هیچگونه تعدیل و تغییری در جهت منافع خلقهای چپاول شده افغانستان در آن رونما نخواهد شد . !!

ماده ۲۲ بند - د : این قرارداد قبل از بسر رسیدن مدت مقرر منقضی نخواهد شد مگر اینکه کمپنی آنرا قسح نماید !!

این است معنای وطن فروشی . این است عملکرد دولتهای ضد ملی و ضد خلقی . این است حقیقت و صورت بی پرده ظاهرشاه و مجالس باصطلاح شورای " ملی " که پای چنین قرارداد پُر از بی شرفی و وقاحت و ردالت امضای کثیف و آلوده خود را گذاشتند .^(۱)

۱- بنابر اعتراف تره کی در گزارش به کمیته مرکزی و دولت ضد خلقی " خلقیها " مندرجه در انیس

آری در حالیکه طی بندهای متعدد مواد ۱۸ و ۲۲ تصریح میشود که دولت حق فسخ و حتی تغییر قرارداد را ندارد، کمپنی به راحتی حق فسخ آنرا برای خود قائل میشود. تو گویی مال پدری و اجدادی اوست که مورد معامله قرار گرفته است. یا اینکه کمپنی "ایلند اکسپلوریشن" دولت افغانستان است و دولت افغانستان یک کمپنی ساده و بی اختیار خارجی.

ماده ۲۳: قرارداد در دو نسخه انگلیسی و دری منعقد شده و "در صورت بروز اختلافات نسخه انگلیسی آن معتبر خواهد بود."

نسخه انگلیسی مدار اعتبار است، تا در صورت اختلافات (در بسیاری موارد این باصطلاح اختلافات را امپریالیسم اختراع میکند) به آسانی بتوان با بکار گیری ادبا و زبان شناسان امپریالیسم (امپریالیسم همیشه تعدادی از انواع و اقسام "عالم" را برای مواقع ضروری در اختیار دارد) آنرا به هر شکل و نحوی که خواست، تفسیر و توضیح نماید.

قرارداد فوق که تنها به خلاصه ای از آن اشاره شد، مشتی است از خروار ها خیانت و جنایت هیئت حاکمه افغانستان، در گذشته و اخلاف باصطلاح "سرخ" آنها در حال، که در قبال خلقهای وطن مرتکب شده اند. اینان از هیچگونه جنایت و خبثاتی مشروط بر اینکه منافع باداران آنها و خود آنها را در بر داشته باشد، رویگردان نیستند. قرارداد فوق تنها نمونه ای از جنایات آنها است، نه بدترین و آخرین آن.

قرار داد فوق در ۲۳ ماده و هر ماده در تعداد زیادی بند و تبصره و غیره تنظیم شده

۲۶ میزان ۱۳۵۷، طی پنج ماه حکومت "خلفیها"، تعداد ۲۹ قرارداد بمبلغ ۱۰۴ / ۷ — میلیون دالر با شوروی، چکوسلواکیا، بلغاریا، جمهوری اتحادی آلمان، نه قرارداد بمبلغ ۲۸ میلیون دالر منعقد نموده است. این ها تنها قرارداد هایی با بلوک شوروی است. بلوک غرب، کوبا و سایر کشور ها را بجای خود بگذارید. تازه این اعتراف صریح تره کی این یلوه گوی دورغ باف است. ارقام فوق را باید چندی برابر نمود. قراردادهای فوق همگی دارای شرایطی مشابه با قرار داد "ایلند اکسپلوریشن" یا حتی بدتر از آن میباشد. اگر چنین نیست "خلفیها" آنرا منتشر کنند. آیا جرأت دارند؟ از همین اکنون میگوئیم خیر!

است. بند ها و تبصره های آن، بخصوص در امور مالی و حقوق افغانستان آنچنان مبهم، پیچیده و تغییر پذیر هست که هر کسی میتواند آنرا به دلخواه خود تعبیر کند. این به صورت عمدی و به غرض دادن امکانات دائمی به کمپنی برای منطبق کردن میزان استثمار خود بر شرایط مشخص جامعه و آینده صورت گرفته است. بخصوص که در قرارداد تأکید میشود که " نسخه انگلیسی آن معتبر خواهد بود " یعنی تنها تعبیر و تفاسیر کمپنی ملاک عمل است و بس.

در عوض، حقوق کمپنی، به صراحت هرچه بیشتر و در مواد متعددی تصریح شده است. این نیز یکی دیگر از مهارت ها یا در حقیقت چال های امپریالیسم است در برابر خلقهای کشورهای عقب نگهداشته شده. ولی آیا خلقهای اینگونه کشورها در صورت برقراری حکومت واقعاً مردمی و خلقی بازهم فریب این رهنمان غدار را میخورند؟ نه ! هرگز ! هرگز !

قرارداد فوق در ۳۱ حمل ۱۳۱۶ در برلین توسط فیض محمد وزیر امور خارجه امضاء شد و پروتوکل تکمیلی دیگری در ۲۸ جدی ۱۳۱۶ در کابل بین عبدالمجید معین وزارت خارجه و " ویویان " عضو کمپنی " ایلند اکسپلوریشن " تقاطی شد. پروتوکل مزبور حاوی به اصطلاح اصلاحاتی است از همان قماش اصل قرار داد. در واقع آنجاهایی را که حقوق کمپنی تا حدودی نا روشن بوده، صراحت بیشتری بخشیده است !! قرارداد مذکور در همین سال (۱۳۱۶) به تصویب مجلسین و امضای ظاهر شاه رسید. ^(۱)

از آنجائیکه کمپنی موصوف افغانستان را بیش از آن پس مانده دید که تصور می کرد و خود را با مشکلات متعددی از قبیل نبودن امکانات حمل و نقل، سروی معادن، مواد اولیه مورد ضرورت، نیروی انسانی کار آمد و غیره و غیره رو برو دید، نتوانست از یک چنین شاهکار (قرارداد) که در نوع خود و به سویه جهانی بی نظیر

بود و حسرت بسیاری از محافل امپریالیستی را برانگیخته بود، استفاده ببرد . بنابراین قرارداد مذکور خود بخود و به دلیل عدم پیگیری کمپنی (نه دولت افغانستان) پس از دو سال به دست فراموشی سپرده شد، یا در حقیقت از جانب کمپنی فسخ گردید . جالب اینکه در همین سال ۱۳۱۶ ریاست معادن تشکیل شد و به میمنت تاسیس خود؟! آن قسمت از خاک کشور را که خارج از قرارداد کمپنی "ایلند اکسپلوریشن" بود، به عنوان حق استخراج معادن جنوب، به یک کمپنی آلمانی بخشید .!

تراژدی استخراج معادن محدود به دو مورد فوق نیست، بلکه در سراسر دوران ظاهرشاه (متوکل علی الله؟!) و دولتهای رنگارنگ آن تا به امروز با شدت و ضعف هایی نسبی عمومیت دارد .

با عقد قرارداد هایی با کمپنی های "موریسن کنورسن" ^(۱) و "افغان امریکن ترادینک" ^(۲) و "ویتاکر کلارک" ^(۳) بسیاری از شئون اقتصادی کشور، بخصوص معادن، در قبضه امریکایی ها قرار گرفت . ولی همچنان که قبلاً دیدیم و در صفحات آتی مجدداً خواهیم دید، کمپنی های مزبور و ایادی داخلی آنان جز حیف و میل و ریخت و پاش و چپاول سرمایه های ملی کشورمان تحت نام باصطلاح "سروی معادن" و استفاده های جاسوسی از آزادی های وسیع عمل در کلیه ساحات کشور کار دیگری نکردند . امروز حتی باصطلاح "نقشه" های آنها به هیچ وجه مورد استفاده نیست . "نقشه های توپوگرافی افغانستان دارای آنقدر نقائص میباشد که از آن نمی توان آنطور

۱- کمپنی مزبور بر علاوه بر سروی و استخراج معادن در بسیاری امور دیگر از قبیل سرک سازی (تورخم- کابل و اسپین بولدک- قندهار) تعمیر بند ها (ارغنداب و کجکی) و زراعت نیز دست داشت (پروژه نهر بغرا و وادی هلمند .) بسیاری از کمپنی های دیگر مانند کمپنی مزبور همه کاره و هیچ کاره بودند .

۲- Afghan American Trading co

۳- Whataker Clark co

که شاید و باید استفاده کرد. ^(۱)

هر دسته و گروهی از باصطلاح متخصصین خارجی که به کشور آمد، با ایراد گرفتن و ناقص دانستن کارِ گروپ های قبلی، کار خود را سر از نو آغاز کرد که باز همان آتش بود و همان کاسه. تنها آنکسی که در این میانه ضرر می دید، خلقهای از همه جا بی خبر افغانستان بودند. پس از آنهمه طول و تفصیل و آمد و رفت گروههای مختلف، تا سال ۱۳۲۴ صرف معادن نمک، ذغال سنگ، لاجورد و بعضی سنگهای قیمتی دیگر که همه مصرف داخلی داشتند و تخنیک های کاملاً قدیمی و بومی در استخراج آنها بکار میرفت، معدن دیگری استخراج و حتی شناخته نشده بود!!^(۲) به دلیل وضع فوق العاده خراب جاده ها و در اکثر موارد، حتی نبودن راه مالرو به معادن، استخراج معادن عملاً ناممکن میشد. آنهایی هم که استخراج میگردید، بسیار گران تمام میشد. به همین دلیل امپریالیسم چندان میل و شوقی به سرمایه گذاری در معادن افغانستان نداشت. (به همین دلیل هم بود که ایلند اکسپلوریشن کمپنی آنچنان قراردادی را فسخ نمود) فی المثل اتحادیه کاربن و کاربیت امریکا موافقه خود را در مورد خرید یک صد هزار تن کرومیت فسخ نمود (۱۳۳۲) و در عوض به کرومیت ترکیه که اگر چه از نگاه کیفیت پست تر بود ولی به مراتب ارزان تر از کرومیت افغانستان بود، روی آورد. (اتحادیه مزبور فقط هزار تن کرومیت را به عنوان آزمایش (!؟) به امریکا برد. این هزار تن کرومیت و مقادیری جزئی لاجورد، تنها صادرات مواد معدنی افغانستان تا سال ۱۳۳۲ بود.). به همین نحو است معادن سرب و جست قندهار و لوگر.

تمام اشتیاق و اصرار امپریالیسم بخصوص اصل چهار ترومن و مؤسسات ریز و درشت " امداد " ملل متحد برای سروی و استخراج معادن، اساساً به دلیل انجام ماموریت های جاسوسی بود. (توجه کنید که در شمال افغانستان سرزمین کبیر

۱- سالنامه کابل ۱۳۳۲ ص ۱۴۲

۲- سالنامه کابل ۱۳۳۱ مصاحبه با وزیر معادن

شوراها قرارداداشت) در حقیقت در مورد سروی و استخراج معادن انگیزه سیاسی بر اقتصادی می چربید. برای درک بهتر مسئله فوق و سرسری انگاشتن مسئله " سروی و استخراج معادن " به داستان زیر که البته نه تنها نمونه است و نه بدترین نمونه، توجه کنید.

داکتر ترومپ امریکائی، متخصص معادن از UN (ملل متحد) پس از یک هفته بازدید و بررسی معادن ایبک و کرکر، در پروگرام قبلی که توسط سایر " متخصصین " تنظیم شده بود تجدید نظر نموده و در ۶ دسامبر ۱۹۵۲ (۱۴ قوس ۱۳۳۱) به کشور خود مراجعت نمود و وعده کرد که برای شروع اصولی کار پروژه در مارچ ۱۹۵۳ برگردد. ولی معهدا موصف دیگر هرگز بر نگشت و UN خبر داد که مشار الیه " نظر به بعضی معاذیر " (!؟) دیگر نخواهند آمد. (در حقیقت او کار خود را که جاسوسی بود انجام داده دیگر ضرورت به بازگشت نداشت) ولی در عوض او " مستر دولیو " مشاور پطرو (اولی متخصص زغال سنگ بود !!) اجرای وظیفه می نماید. آقای مستر دولیو !! کار همکار قبلی و هم پیمان خود، یعنی مستر داکتر ترومپ را عبث خواند !! و با صرف بودجه هنگفت از جیب خلقهای گرسنه افغانستان، پلان جدیدی را طرح و روی دست گرفت ولی این آقای مستر دومی نیز به نسبت پایان رسیدن موعد قرارداد! به کشور شان عزیمت فرمودند و باز طور موقت یکنفر توپوگراف به نام آقای شاغلی مستر !! " وی یونگ " مقرر گردید و بالاخره به اتفاق " مستر جک لی " (جیالوژیست) رئیس جدید پروژه، پس آمد از مدتها که مقامات " ذی صلاح " افغانی انتظار قدوم نامیمون شان را داشتند در ۱۸ جوزای ۱۳۳۲ به کابل نزول اجلال فرمودند! ایشان الی ۱۰ اسد همان سال مشغول کار بودند (تقریباً دو نیم ماه که البته در برگیرنده اوقات مسافرت، شکار، دیدار از آثار باستانی و غیره نیز میشود!) و از تاریخ فوق الی ۱۲ سنبله امورات مربوط به پروژه مزارشریف را نیز به پایان رسانیدند !! (توجه کنید سرعت عمل فوق العاده این آقایون را. آنهم در مورد سروی معادن و با آنهمه مشکلات که گریبانگیر آنها بوده است. واقعاً جای آفرین دارد!) و با جمله

سامان الات خود به کابل مراجعت کردند و نظر مستطاب خود را صادر فرمودند مبنی براینکه (لطفاً خوب توجه فرمائید!) " به نسبت ناموجود بودن یک پروگرام صحیح و فقدان نقشه توپوگرافی و جیولوجی و نبودن تدقیقات یکنفر جیولوجیست راجع به وضعیت طبقات الارضی آب و غیره، کور کورانه تدقیقات جیوفیزیکی کردن و برمه کاری نمودن بی مورد میباشد. لهذا اجرای امور پروژه معطل میشود. "!!

می بینید که پس از چنان مدتی!! چه کشف محیرالعقلی نمودند؟! ولی در آن موقع کسی نبود (یا به کسی اجازه داده نشد) که از این جاسوسان چپاولگر و از آن سازمان های باصطلاح امداد گر ولی درواقع دزد های وقیح و سیری ناپذیر بپرسد که آخر این شما بودید که پروگرام را طرح کردید. آخر مگر در بین هیأت شما جیولوژیست و توپوگراف و هزار زهر مار دیگر نبود؟ پس چرا پس از سالها سر دوانیدن مردم و مصرف گزافی که از نان بیوه زنان و اطفال و یتیمان و گرسنه شکمان این مرز و بوم تدارک شده بود، هنوز باید ما دچار " فقدان نقشه و توپوگرافی و جیولوژی " باشیم؟ آخر این چگونه پیگیری است که اول یک متخصص زغال سنگ و سپس متخصص پترول و بعداً توپوگراف و را برای یک کار واحد و علمی میفرستید؟ از یک چنین شیوه عمل جز نظریه فوق چه چیزی حاصل خواهد شد؟ و آیا اظهار نظر فوق جز دلیل بدتر از گناه است؟

تنها یک چیز می ماند و آن اینکه باید هرگونه امید و خوش باوری و ساده دلی را در مورد کمکها و دلسوزی های امپریالیست ها و سازمان های باصطلاح امداد بین المللی (از جمله سازمانهای وابسته به UN) به یکباره و برای همیشه بدور افکنیم و بیش از هر چیز بر خود، بر خود و امکانات موجود متکی باشیم. هیچ دایه ای مهربانتر از مادر نمیشود و هیچ کس بهتر از خود ما به مشکلات ما واقف نیست و هیچ کس، نه پیغمبر و نه خدایان رنگارنگ. نه امپریالیسم قدیم و نه سوسیال امپریالیسم و سگان داخلی آنها " خلق " و " پرچم "، حتی دوستان مان نمیتوانند ما را نجات دهند. دوستان مان تنها میتوانند ما را کمک کنند. آنها در صورتیکه از ما حرکت باشد. حرکتی قاطع،

آگاهانه، مصممانه و پیگیر در جهت آزادی هرگونه قید و شرط بر کار و علم و استفاده برابر از کار و علم. فقط و فقط در چنین صورتی است که معادن ما از دل خاکهای تیره بدر آمده و در جهت رفاه عمومی و همگانی خدمت می کنند. فقط در صورت حرکت آگاهانه و قاطعانه زحمتکشان کشور و بس

به هر حال، خطرات متخصصین بین‌المللی (کاملاً امریکائی بودند) پس از آنهمه وقاحت رذیلانه و وعده و وعید دادند که در آینده انشاءالله " نفر " روان میکنیم و چنین و چنان خواهیم کرد و انشاءالله گوش شیطان کر کشور شما هم به سویه کشورهای پیشرفته جهان، حتی به سویه امریکا !! خواهد رسید و باز گشت دوباره اخلاف همان مستردولیوها، با قراردادی بین وزارت معادن و " مستر هیر " از اصل چهار امریکا (اکتبر ۱۹۵۳ = ۲۰ میزان ۱۳۳۲) عملی شد. براساس قرارداد مزبور موصوف و انجنیر " اورفل " در ۲۶ قوس ۱۳۳۲ به کابل آمدند و شروع به " کار " نمودند. ولی پیشرفت افغانستان عزیز؟ هیهات، افسوس، صد افسوس

در تمام موارد فوق وزارت معادن از هیچگونه همکاری صمیمانه با ایشان دریغ نداشت. ^(۱)

کلیه امور فوق نه تنها با مصارف گزاف آمد و شد و بود و باش و عیش و عشرت های متخصصین خارجی و خدمه و بادمجان دور قاب چینهای داخلی آنها بود، مقادیر معتناهی نیز سامان آلات و ماشینهای مختلف مدرن از امریکا خریداری می شد که همچنان بلا استفاده در زیر باد و باران و آفتاب زنگ زده می پوسیدند.

در همان روال است قرارداد تفحصات پترول و برمه کاری به عمق ۱۵۰۰ متر در ساحه کوه انگوت سرپل مزارشریف با شرکت سویدنی " سونکاریامنت برگ بورنیک " (۵ ثور ۱۳۳۴ = ۲۶ اپریل ۱۹۵۵) که منجر به خرید دستگاه کلان برمه کاری شد. ولی نتیجه؟ هیچ
.....

اسطوره نفت افغانستان دیگر جزو یکی از قصه های هزار و یک شب شده و چیزی نیست که به زودی از خاطره ها زدوده شود . در این قصه بیش از همه به نام " اتحاد جماهیر شوروی " برمیخوریم .

در تاریخ ۲۲، ۴، ۱۳۲۷ (معاهده عملیات کشف و استخراج نفت و قرضه طویل المدت برای تأمین مالی آن عملیات با شوروی عقد گردید . بدین ترتیب شوروی افغانستان را چند بار پوست میکند . یکبار فروختن ماشین آلات قراضه و داغمه به آن، یکبار هم وارد کردن جاسوسان خود در کشور و فرستادن آنها به اقصی نقاط کشور به خرج افغانستان، یکبار هم دادن قروض، سود زیاد و آنهمه قیود اسارتبار سیاسی - اقتصادی که قبلاً بدان ها اشاره شد و بلاخره یکبار هم استفاده اعظمی از حاصل عملیات، یعنی بردن و چپاول منابع گاز و نفت افغانستان ! این است اشتباهی سیری ناپذیر شوروی امپریالیستی .

برای روسیه رویزیونیستی به علت نزدیکی به افغانستان و عدم احتیاج به راه های طویل دریایی و زمینی، استخراج معادن، بالخصوص مواد انرژی زا مثل گاز و نفت، بسیار سود آور بود . همین بود که بر خلاف امریکا و سایر کشورهای غربی، سوسیال امپریالیسم شوروی آستین ها را بالا زده و با عزم جزم به استخراج معادن گاز و نفت پرداخت . بطوریکه معادن مزبور به زودی به مرحله بهره برداری رسید و صادرات گاز به شوروی آغاز یافت و در عرض یکسال (از ۴۶ به ۴۷) به میزان ۹۶ فیصد برصادرات آن افزود شد ! و به ۶، ۱ میلیون متر مکعب رسید (مجموعاً نه میلیون دالر !!) در ۹ میزان ۱۳۴۷ قرارداد دیگری برای توسعه کشف و استخراج معادن گاز شمال بین وزارت معادن و صنایع افغانستان و مؤسسه نفت "وخیم پروم اکسپورت" شوروی در کابل امضاء شد^(۱)

از شرایط معاهده فوق ما خبر نیستیم، ولی بر اساس فرصت طلبی و منفعت جوئی

۱- طی پنج ماه دولتمداری " خلقیهای " ضد خلق دهها معاهده دیگر در زمینه معادن بخصوص گاز و نفت و مس با شوروی امضاء گردیده است که دارای همان ماهیت قرارداد های فوق است .

و استثمار شدید خلقها که استراتژی شوروی امپریالیستی است (همچون امپریالیسم امریکا) میتوان درک کرد که کلیه قرارداد های شوروی رویزیونیستی تا چه حد اسارتبار است .

آنچه در فوق آمد تنها گوشه ای از وضع تراژیک و مسخره " سروی و استخراج معادن " بود که تا هنوز هم، منتها با وضع فوق العاده خراب تر و اسف انگیز تر ادامه دارد . خراب تر، چون بعضی معادن از قبیل گاز، مس، نفت و... امروز دیگر به مرحله بهره برداری رسیده و دزدیدن و چپاول ثروتهای طبیعی و زیر زمینی میهن مان نیز به ربودن منابع رو زمینی و انسانی افزوده شده است . اسف انگیز تر چون به جای امپریالیسم سیاه شناخته شده، و در حال اضمحلال، سوسیال امپریالیسم، این امپریالیسم نو، فریبنده با شیوه های جدید و موثر تر و بیرق باصطلاح " سرخ " و " خلقی " پا در میدان یغماگری وطن عزیزمان نهاده است . یاران، رفقاء ! اگر تو برخیزی، اگر من برخیزم، همه برخیزند و این دزدانِ رذیل و بی شرم را با تمامی سگان شان در دره های قهرمان پرور کشورمان به خون می کشیم و اجساد بس کثیف شان را همچون کود حیوانی در سراسر مزارع میهن مان پاش خواهیم داد . آنگاه است که میتوانیم سرفراز فریاد برآریم که ماهم، ما مردم افغانستان هم، آزادیم، آزاد، آزاد.

این وضع معادن کشور، یکی از پایه های بنیادی رشد بورژوازی صنعتی و مستقل بود . بورژوازی ملی و مستقل را بخصوص نوع انقلابی و صنعتی آنرا به اشکال و نحوه های مختلف محدود میکنند و بالاخره میکوبند . یکی از مهمترین و اساسی ترین این طرق، مواجه نمودن رشد آن با مشکلات باصطلاح عادی و غیرعمدی است . دولتهای ضد خلقی افغانستان ملیارد افغانی را صرف عیش و نوش خود و برآوردن خواستههای بادران امپریالیست خود می نمودند و کوچکترین التفاتی به منابع و راهها و خلاصه آن اموری که جنبه تسهیل کننده و تسریع کننده رشد بورژوازی ملی دارد، نداشتند . جز بعضی از این امور (مانند راههای استراتژیک که قبلاً از آنها بحث شد) که موافق بهره برداریهای امپریالیستی است .

مورد صنعت هم؛ همچنانکه در گذشته ملاحظه شد و در صفحات آتی نیز مجدداً به آن بر میگردیم، بر همان منوال "سروی و استخراج معادن" است. کسانی که در امور تجارت و معادن، آنچنان که دیدیم عمل میکنند، شکی نیست که در کلیه زمینه ها، اعم از تجارت، صنعت و فرهنگ^(۱) همین پالیسی را دنبال میکنند.

قبلاً گفتیم که بزرگترین تاجر و سرمایه دار کمپرادور خود دولت بود و هست و نشان دادیم که از راه شرکت مستقیم دولت در امور تجاری و ربایی چه سود های هنگفتی نصیب بوروکراسی کمپرادور و دربار میشد. این سیاست یعنی شرکت دولت در مؤسسات تجاری، در مورد مؤسسات و فابریکات صنعتی نیز مصداق دارد. مضافاً اینکه در این زمینه چندان سودی وجود ندارد و بدلیل عدم رهبری صحیح و دلسوزانه، حیف و میل سرمایه، فرصت طلبی ها و بی مسئولیت های بوروکراسی دولتی، صنایع دچار وضع اسفناک و بسیار خرابی بودند که اغلب دچار ورشکستگی، عدم توازن بین عرضه و تقاضا، عدم تکافوی مواد اولیه یا نیروی کار، عدم وجود پلان صحیح برای تأسیس فابریکات در مناطق مستعد، عدم وجود ذخیره استهلاکی برای نوکردن تدریجی ماشین های مستهلک شده و غیره میشدند^(۲) در حقیقت صنایع در افغانستان مانند اکثر کشورهای نیمه فیودال - نیمه مستعمره بیشتر جنبه شوخی و

۱- فرهنگ یکی از موارد بسیار مهم و اغلب کلیدی دخالت و ادامه سلطه امپریالیستی است. لازم است که به این امر نهایت مهم و حیاتی هرچه بیشتر توجه گردد.

۲- مانند فابریکه نساجی پلخمری که از همان آوان تأسیس با کمبود کارگر مواجه بود و بسیاری از ماشین های آن بیکار مانده بود یا فابریکه سمنت غوری و فابریکه قند بغلان که به دلیل نبودن مواد اولیه و سوخت بلا استفاده مانده و سرمایه گزافی را بخصوص در شرایط کمبود سرمایه در کشور، همچنان راکد مانده بود. این دو فابریکه همین اکنون نیز به دلیل کهنه بودن فوق العاده ماشین آلات آنها یا قسماً تعطیل است و یا تولید آنها اقتصادی نیست. همچنین همه میدانند که در حالیکه اکثریت قریب باتفاق فابریکات کشور با کمبود شدید کارگر مواجه هستند، کارگران خیل خیل راهی ایران و عربستان میشوند تا با ارائه کار خود به ارزان ترین قیمت از طرفی سرمایه داران آنجا را هرچه بیشتر سرمایه دارتر کرده و از جانب دیگر به عنوان "اعتصاب شکن" سنگ گرانی باشند در راه مبارزات آزادی بخش کارگران آن دیار بخصوص ایران قهرمان.

کاریکاتوری داشت تا واقعیت . این امر همانطور که قبلاً متذکر شدیم، ناشی از دادن ارجحیت به منافع امپریالیستی نسبت به منافع ملی است نه به دلیل عدم استعداد و لیاقت افغانستان و خلقهای کشور مان .

بانک ملی که بدواً در ۴ دلو ۱۳۰۹ با پنج میلیون افغانی سرمایه (۵، ۴ میلیون آن متعلق به دولت بود) بنام شرکت سهامی تاسیس شد با استثمار نهایت شدید و بی رحمانه خلقهای وطن موفق گردید در سال ۱۳۱۶ سرمایه خود را به ۶۰ میلیون افغانی برساند (در طی هفت سال سرمایه آن ۱۲ برابر شد .!) . این افزایش شگرف شامل چور و چپاول و حق و حساب درباریان و دست اندر کاران و کاسه لیسان خوان گسترده حکومت نمیشود .

بانک ملی پا به پای افزایش سرمایه خود به ۶۰ میلیون، ساحة فعالیت خود را نیز توسعه میداد، بطوریکه در ۱۳۱۶ با ۳۰ میلیون افغانی سرمایه یک فابریکه قند سازی و شرکت تعمیراتی افغان را ۲۰۰ هزار پوند استرلینک از شرکت اسکودای چکوسلواکیا خریداری نمود.

هنوز این فابریکات به کار نیفتاده بود و امور صنعتی یا با اصطلاح شرکت وسیع دولت در امور صنعتی درست پا نگرفته بود که دولت مجبور گردید در برابر بحران رو به تزاید سالهای ۱۳۱۸ به بعد، فابریکات خود را بفروشد . بدین لحاظ بود که در سال ۱۳۱۹ شرکت سهامی برق تاسیس گردید و پنج فابریکه دولتی به آن فروخته شد، سرمایه شرکت مزبور ۵، ۷ کروار افغانی بود که به سهام ۵۰۰ افغانیگی تقسیم شده بود . همینطور است فابریکات نساجی پلخمري، جبل السراج به شرکت سهامی نساجی با ۲۰۰ میلیون افغانی سرمایه و فابریکات بوت دوزی، چرمگری، صابون سازی، گوگرد سازی فروخته شد و فابریکه پشمینه بافی به اجاره داده شد .

این فروختن ها و تغییرات ظاهری هیچگاه به معنی دادن استقلال و آزادی عمل به بورژوازی صنعتی نیست . چرا که دولت ضد خلقی هاشم، از طرفی فابریکات دولتی

را فروخت و از جانب دیگر، مجدداً و اینبار تحت نام "د افغانستان بانک" نبض امور فابریکات را بدست بی کفایت خود گرفت. طرزالعمل د افغانستان بانک بصورت شرکت مستقیم در حیات فابریکات یا کنترل از طریق دادن وام و کریدت های مالی بود. چنانچه پس از فروش فابریکات برق به شرکت سهامی برق بلافاصله د افغانستان بانک ۵۰ فیصد سهام آنرا در اختیار خود گرفت و هنگام طرح اولین پلان پنج ساله (۱۳۱۹)^(۱) پیش بینی شد که سرمایه مزبور تا ۷۵ فیصد افزایش داده شد و همچنین شرکت بانک مزبور در سایر مؤسسات صنعتی نیز افزود گردید.

در هنگام افتتاح فابریکه قند بغلان (۳۰ عقرب ۱۳۱۹) بعضی از اراکین فابریکه قند و نمایندگان بوروکراسی دولتی، به عنوان پاداش و بخشش در سهام فابریکه مزبور شریک شدند. (این شراکت اضافه بر شرکت مستقیم دولت توسط بانک ملی است) و بدین وسیله پیوند بوروکراسی به بورژوازی ملی تشدید گردید. یا به بیان دیگر، جا و آزادی عمل بورژوازی ملی و مستقل رفته رفته به نفع بورژوازی کمپرادور - بوروکرات کمتر میشد.

بنابر گفته وزیر اقتصاد وقت در مراسم افتتاح فابریکه قند بغلان، دولت در مدت شش سال نه کرور و ۹۷ لک افغانی مفاد خالص از سرمایه های خود داشته است که شامل هشت کرور و ۸۲ لک افغانی محصول سالیانه گمرکات و انواع و اقسام مالیاتها و سایر اجحافات آن میشود. چنین است که دولت خود بزرگترین سرمایه دار و سود برنده گردیده بعنوان بزرگترین و خطرناکترین رقیب بورژوازی مستقل و ملی، اعم از تجاری یا صنعتی قد علم کرد.

دولت نه تنها با شراکت مستقیم خود و عوامل خود در حیات فابریکات و بطور کلی صنعت دخالت می نمود و سرمایه ای را که بایستی در راه ارتقاء و توسعه و نوسازی

۱- اولین پلان پنج ساله در تاریخ اقتصادی افغانستان در سال ۱۳۱۹ طرح گردید ولی هیچگاه بمرحله عمل نرسید. ولی اولین پلان پنجساله که باجرا نیز گذاشته شد در سال ۱۳۳۴ تصویب گردید.

فابریکات بکار می افتاد، در معرض چور و چپاول عوامل خود قرار میداد^(۱) بلکه با تحمیل انواع و اقسام مالیاتها، کمکهای باصطلاح داوطلبانه و چی و چی میکوشید بورژوازی ملی نحیف و زار را هر چه بیشتر ضعیف تر گرداند. طبق لایحه مالیات بر عایدات صاحبان صنایع موظف گردیدند که ۲۰ فیصد از عایدات خود را به عنوان مالیات به دولت بپردازند. بدیهی است بورژوازی کمپرادور و دولت مستثنی از این "قانون" هستند. البته آن هم بنابراین منطق قاطع که "چرا پول را از یک جیب کشیده به جیب دیگر اندازیم؟" ملاحظه شد که قسمت اعظم سرمایه و طبعاً مفاد حاصل از آن به دولت و عناصر کمپرادور و خیانت پیشه تعلق داشت. بدین ترتیب بورژوازی ملی و مستقل مداوماً بین این دو نیرو (دولت و بورژوازی کمپرادور) فشرده می شد و میرفت که دیگر چیزی از آن نماند. این امر به هیچ وجه به معنای عدم لیاقت یا استعداد بورژوازی ملی نیست، چه بورژوازی ملی با آزادی نسبی که در دوران امان الله خان یافت حرکات مترقیانه و مهمی از خود بروز داد و جنبش قابل قدری را پایه نهاد که تا سالها بعد نیز ادامه یافت.

حرکات انقلابی فوق عمدتاً در جنبه سیاسی تبارز یافت. با این وصف در حیات اقتصادی نیز تأثیرات شگرفی رونما شد. از جمله فابریکه نساجی امید است که در سال ۱۳۱۱ (اگر چه این سال، از سالهای زمامداری نادر است، ولی معهذاً ادامه روزگار امانی است) به سرمایه ۷۰ هزار افغانی تشکیل گردید و ماشین آلات آن کلاً از چوب بود و در خود افغانستان تهیه شده بود.

آری در حالیکه دولت با سرمایه های هنگفت و امکانات فراوان از قبیل در اختیار داشتن انواع و اقسام متخصصین، اقتدار دولتی، کمکها و غیره و غیره، نمی توانست یک

۱- بنابر بیلاتس های سالیانه فابریکه سمونت غوری، این فابریکه هر ساله مبالغ گزافی سود خالص داشته است که علی الرغم کسر بخششی های متنوع و هنگفت برای مدیران کارخانه باز هم میلونها افغانی باقی می مانده است. ولی معهذاً و علی الرغم آنهمه سود سالانه، هیچگاه کوچکترین اقدامی برای نوکردن ماشین های آن بعمل نیامد. بطوریکه اکثر اوقات یک داش آن به علت نبودن و یا کهنه بودن پرزه جات آن، پرچو بوده است. همینطور است فابریکه قند بغلان و سایر فابریکات.

فابریکه را مدت چند سال متوالی بکار وا دارد، بورژوازی ملی با آنچنان سرمایه جزئی و تحت آنهمه خفقان اقتصادی - سیاسی، چنان قابلیت و ابتکاری از خود بروز میداد . ولی چه شد که این بورژوازی بعضاء سرکوب و بعضاء به خدمت سرمایه داری جهانی و فئودالیسم و دربار در آمد؟ آیا جز پلان سنجیده شده حکومت ضد خلقی ظاهر شاه و دولتهای آن چیزی دیگری میتواند باشد؟ آیا جز اعمال فشار سیاسی - اقتصادی و کندن پروبال بورژوازی ملی دلیل دیگری دارد؟ به همین دلیل است که ما معتقدیم " داستان " زیر و سایر موارد مشابه آن که در تاریخ نیم قرن اخیر کشور مان به فراوانی یافت میشود، تصادفی نبوده بلکه حاصل پلان سنجیده شده امپریالیسم و ایادی داخلی آن برای نابودی بورژوازی صنعتی و ملی و مستقل، صنایع ملی و متکی بخود و بالاخره وابسته نگهداشتن کشور به اردوی امپریالیستی است .

" داستان " چنین است : کل تولیدات فابریکات نساجی (نساجی پلخمیری، نساجی گلپهار و نساجی جبل السراج) طی سالهای ۴۷ - ۱۳۴۰ به ۳۸۴۵۸۸۷۹۷ متر بالغ میشد . ازاین مقدار حدود ۵۰ تا ۶۰ میلیون متر نا فروش ماند ! در حالیکه در شش سال اول این دوره بالغ بر ۸۰۰۰۰۰۰۰ - ۹۴۶۰۰۰۰۰۰ - افغانی رخت و تکه جات به کشور وارد شده است و در دو سال ۴۷ - ۱۳۴۶ نیز به ارزش ۱۳۱۳۳۶۲۸۹۳ افغانی انواع منسوجات توريد شده است.^(۱)

آری در حالیکه اقلام عمده‌ی تولیدات فابریکات گوناگون کشور نا فروش میماند و صنایع داخلی (مهمترین صنعت کشور صنعت نساجی است که با چنین وضعی روبرو بود . حال تو خود حدیث مفصل بخوان از این مجمل). به علت عدم وجود بازار با رکود مواجه بودند و اغلب ماشین آلات آنها پرچو بود، دولت ضد خلقی و ضد ملی افغانستان نه تنها نسبت به رفع، رکود مزبور هیچگونه توجهی نداشته، بلکه با گشودن دروازه های کشور بر روی انواع کالاهای مشابه تولیدات فابریکه داخلی، به بحران

۱- مقاله " موقف صنایع داخلی کشور در برابر سیاست های تجارتي ما " عبدالرحيم غفوري - انيس حمل ۱۳۴۹

صنایع ملی هر چه بیشتر دامن میزند و آنها را با مشکلات متعددی مواجه میساختند . ارقام حیرت آور فوق، همانطور که قبلاً متذکر شدیم، تنها مربوط به فابریکات نساجی افغان است، سایر فابریکات نساجی و دیگر فابریکات از قبیل روغن کشی - کود کیمیاوی، سمنت، صنایع دستی ... نیز گرفتار همین سرنوشت شوم بودند .

هر ساله مقدار معتنا بهی سمنت از شوروی وارد میشود به قیمت بسیار گزاف و در برابر واردات سمنت از شوروی از تولیدات سمنت غوری که از بهترین انواع سمنت است به شوروی صادر میشود، به قیمتی حتی کمتر از قیمت تولید آن . بنابر قرارداد نمبر (۳۵۷۹ - ۱۲ - ۲۵) مورخه ۵ جون ۱۹۷۳ (۱۳۵۲) از بابت فروش ۴۰ هزار تن سمنت غوری به شوروی امپریالیستی مبلغ ۳۰۳۲۴۰۰۰ - افغانی ضرر عاید فابریکه شده است !! . ولی در همین سال فابریکه سمنت غوری ملیونها افغانی مفاد خالص داشته است . این تفاوت از کجا است؟ خوب توجه کنید : قیمت سمنت برای مصارف داخلی (چیزی که به مردم این آب و خاک فروخته میشد) از قرار هر فی تن ۳۰، ۱۳۲۹ افغانی در داخل فابریکه بوده است ولی همین سمنت که به شوروی صادر میشد از قرار فی تن ۱۱۲۸ افغانی رسانیده بندر حیرتان بوده است ! (فی تن سمنت ۱۶ دالر از قرار هر دالر ۵۰، ۷۰ افغانی) اگر مصارف حمل و نقل معاش دریور و غیره را نیز از آن کم کنیم به مراتب کمتر از قیمت فوق میشود ! حال خود قضاوت کنید میزان طمع و چپاول گری شوروی امپریالیستی و نوکرمشی و خیانت عوامل افغانی آنها . ضرر و زیان فوق را باید چند برابر حساب کرد . چون به همان ترتیب که شوروی امپریالیستی در سمنت وارداتی خود (سمنت غوری) بسیار استفاده می کند، از درک سمنت صادراتی خود به افغانستان نیز استفاده های گزافی نصیب میشود . بنابراین دولت افغانستان هم در سمنت صادراتی و هم در سمنت وارداتی ملیونها افغانی ضرر را نصیب خلق زحمتکش وطن مینماید .

قضیه کود کیمیاوی هم قصه دیگری از همین غصه است : به اساس خبر جمهوریت

۲۹ سرطان ۱۳۵۵ قرارداد فروش پانزده هزار تن کود کیمیاوی یوریا به شوروی امضاء گردید . کلیه مصارف حمل و نقل این کود تا بندر حیرتان و همچنین بار کردن آن به کشتی نیز به عهده طرف افغانی است . از قیمت فروش این کود ما خبر نیستیم ولی نا گفته معلوم است که این نیز دانه دیگری است از همان تسبیح تجارت با شوروی امپریالیستی . فروش پانزده هزار تن کود یوریا در شرایطی انجام یافته است که طبق احصائیۀ دولت، افغانستان سالانه به یکصد و شصت و پنجهزار تن کود یوریا ضرورت دارد . در حالیکه تنها فابریکه کود کیمیاوی افغانستان در مزارشریف بنابر نوشته جمهوریت شماره ۲۷۷ سالانه صرف هشتاد هزار تن تولیدات دارد . کمبود کود مزبور سالیانه با صرف مبالغ گزاف اصل کود و مصارف حمل و نقل آن از امریکا وارد میشود!^(۱)

بله در شرایطی که مزارع وطن در برابر انواع و اقسام بلیه های طبیعتی مانند سیل، خشک سالی، توفان، زلزله، استهلاک زمین و غیره کاملاً بی دفاع هستند (این بی دفاعی نیز بدیهی است که به دلیل عدم توجه دولت به وضع زراعت این مهمترین و عمده ترین بخش اقتصاد کشور میباشد) . آن اندک کود کیمیاوی نیز که برای تقویت مزارع کشور تولید میشود به قیمت های فوق العاده ارزان به شوروی، این " همسایه متفق شمالی " (!؟) ما فرستاده میشود تا هر چه بیشتر برای غارتگری خلغهای دنیا قویتر و بی پروا تر شود .

تراژدی فوق هنگامی اسف انگیز میشود که توجه نمایم اقلام فوق العاده مهم و غیر قابل کنترلی از انواع و اقسام کالاهای صنعتی، بخصوص تکه باب، مواد پلاستیکی و کالاهای مصرفی لوکس، توسط کوچیها و قاچاقچیان حرفه ای که اغلب وابستگی های کاملاً نزدیکی با طبقات حاکمه و بورژوازی کمپرادور - بوروکراتیک دارند، به بازارهای کشور سرازیر میشود و جای فوق العاده تنگ بورژوازی ملی را در این

۱- به نقل از جریده " جرعه " ارگان نشراتی اتحادیه افغانها و محصلین افغان مقیم هامبورگ سال ششم - شماره اول جولای ۱۹۷۶ .

بازار ضیق تر میکنند .

شیوه نو استعماری دیگری که اخیراً امپریالیسم، اعم از " سرخ " یا سیاه، بکار میگیرند، خرید تولیدات فابریکات کشور های وابسته و عقب نگاهداشته شده است به قیمت های بسیار بسیار ارزان و فروش عین همان تولیدات در بازار های جهانی (عمدتاً در بازار های سایر کشور های عقب نگاهداشته شده) به قیمت چندین برابر قیمت خرید . قبلاً به نمونه ای از این شیوه در مورد گاز ایران و افغانستان توسط شوروی اشاره کردیم . نمونه دیگر آن توسط پنجمین ابر قدرت و در مورد نفت اعراب است در طی جنگ اعراب و اسرائیل در سال ۱۹۷۳ .

همانطور که در گذشته دیدیم، تولیدات کود کیمیاوی، سمنت، پنبه، تکه باب و دیگر تولیدات ملی ما نیز دچار همین سرنوشت است . در حالیکه سالیانه مبالغ معتنا بهی تکه از ژاپن و سایر کشور ها وارد میشود . مرغوب ترین تولیدات فابریکه بگرامی و سایر فابریکات نساجی به ژاپن، جرمنی و سایر کشور ها به قیمت های بسیار ارزان صادر میگردد !! آری هیأت حاکمه خائن و جنایت پیشه افغانستان آگاهانه شیوه های ملا نصرالدینی را به کار می گیرند .

یکی دیگر از عوامل تشدید کننده سرکوبی صنایع ملی و مستقل، که اختصاص به کشور ما و معدودی کشورهای پس مانده دیگر دارد، واردات فوق العاده وسیع و بی رویه و خارج از کنترل کالاهای لیلای است . مانند بوت، رخت باب، تکه و غیره .

گذشته از اینکه منشاء اصلی اینگونه کالاهای لیلای از کجا است^(۱) و چه امراض

۱ - قسمت عمده کالاهای لیلای توسط مأمورین مؤسسات خیریه و صلیب سرخ در سراسر جهان و به نام کمک به بینوایان و فقرا و کسانی که دچار بلایای طبیعی مانند سیل و زلزله و طوفان و غیره میگردند جمع آوری میشود . اینگونه کالاهای توسط افراد سود جو و قاچاقچیان بین المللی که وابستگی نزدیکی با حکومت کشور های امپریالیستی و کشور های عقب نگاهداشته شده دارند به افغانستان و چند کشور دیگر فرستاده میشود و بفروش میرسد . تعدادی دیگری از کالا های مزبور، اجناس بی مصرف و از کار مانده ایست که هر ساله در کشور های اروپائی و امریکائی در کنار سرکها مانده میشود که معمولاً در حکم زباله است . مقداری دیگر نیز البسه افراد مریض است که برای جلوگیری از سرایت بیماری

و بلایای خطرناکی را با خود به ارمغان می‌آورند، از نگاه اقتصادی نیز تأثیرات سوء و ناگواری را به دنبال دارد .

اول اینکه سرمایه ملی کشور برای خرید اینگونه اجناس بی ارزش و حتی مضر به خارج فرار کرده و در نتیجه از انباشت سرمایه که در شرایط کشور ما یکی از شرایط کلیدی پیشرفت و ترقی است جلو می گیرد و از جانب دیگر کالاهای مذکور رقیب سرسختی هستند برای بورژوازی ملی و تولیدات داخلی . اینگونه کالاها به قیمت های فوق العاده ارزان در سراسر کشور عرضه میشود . بدین لحاظ است که صنایع بوت دوزی، خیاطی، نساجی از رشد بسیار کمی برخوردار است و کسانی را که میتوانند در این رشته ها، خرده بورژوازی و بورژوازی صنعتی را رشد دهند، به سوی تجارت یا خرید و فروش اینگونه اجناس سوق داده است و در بسیاری از موارد موجب دامن زدن هر چه بیشتر به بیکاری پنهان، یکی از امراض فوق العاده خطرناک و گمراه کننده هر اقتصاد بیمار، شده است .

اموال لیلای آنچنان در تار و پود اقتصاد کشور رخنه کرده است که جلوگیری از ورود آن (برای هر دولت انقلابی و مردمی پیشگیری از ورود اینگونه کالاها، نظر به عملکرد بسیار مضر آن، نهایت ضرور است) مشکلات متعددی را بوجود میآورد . چون دفعتاً تعداد کثیری از شاغلین بخش های لیلای فروشی که اکنون وجود آنها چندان احساس نمیشود، به خیل عظیم بیکاران افزوده میشود . و همچنین موجب دگرگونی نسبتاً بزرگی در هزینه زندگی عده کثیری که از اینگونه کالاها استفاده میکنند خواهد شد . امروزه کالاهای متنوع و رنگارنگ لیلای توانسته است تا حدود زیادی چهره زرد و نحیف و بی خون فقر و مردم فقر زده کشور مان را " رنگ " بزند که در صورت حذف آن، فقر چهره عیان تر و بی رحم تر رونما خواهد شد .

آنها به دیگران توسط فامیل و نزدیکان در صندوق های زباله گذاشته میشود یا به مؤسسات مخصوص سپرده میشود تا سوزانده شود ولی آنها نیز توسط قاچاقچیان حرفه ای بدست ما میرسد . باره آوردی از انواع و اقسام امراض .

بر موارد فوق باید عدم مدیریت صحیح و علمی را در ادارهٔ فابریکات صنعتی (این امر در سایر شئون زندگی کشور نیز به فراوانی وجود دارد) یاد آور شد. این امر موجب میشود تا فابریکات صنعتی فاقد هزینهٔ استهلاکی یا ذخیرهٔ نوسازی ماشین آلات باشند و همچنین هیچگاه تعادل لازم بین عرضه و تقاضا اعم از عرضه و تقاضای مواد اولیه، نیروی انسانی و کالاهای تولیدی فابریکه برقرار نباشد.

بدین ترتیب کشور همیشه با بحران (گاهی رکود گاهی تورم) روبرو خواهد بود و همواره انبوهی از ماشین آلات کهنه و فاقد بازدهی اقتصادی فابریکات را پُر کرده اند که این امر نیز هر چه بیشتر رقابت تولیدات وطنی را با کالاهای مشابه خارجی در بازارهای داخلی (بازارهای خارجی پیشکش!!) مشکلتر و غیر ممکن تر میسازد. بطور کلی، صنعت کشور به علت کهنه گی و غیر اقتصادی بودن آن همواره به تعطیل شدن تهدید میگردد.

هم اکنون اکثر فابریکات کشور که بعضی از آنها حتی یادگار دوران امانی میباشند کاملاً فرسوده و از کار افتاده هستند. در حالیکه در جوامع صنعتی پیشرفته هر ساله اختراعات و کشفیات جدید را در تولید به کار میگیرند و ماشین آلات فابریکات را با ماشین آلات جدید تر و علمی تر تعویض می نمایند.

امروزه کلیه فابریکات صنعتی از خود لابراتوارهای کاملاً مجهز و علمی و علمای طراز اول در اختیار دارند و حتی پوهنتون ها را زیر فرمان خود دارند تا به زود ترین فرصت از دست آورد های آنها برای ارتقاء تولیدات خود و در نتیجه کسب سود فراوانتر، برخوردار گردند.^(۱) امور فوق اصولاً در افغانستان شناخته نشده است. این شناخته نشدن همانطور که قبلاً نیز متذکر شدیم، تصادفی نبوده است، بلکه دست سیاه و فکر خبیث و کثیف امپریالیسم و سگان داخلی آن در کار بوده است، تا کار آبی و علمی بودن و استقلال صنایع داخلی افغانستان را در حد اقلی که امکان دارد نگاه دارند.

۱- برای مطالعهٔ بیشتر به کتاب «چه کسانی بر امریکا حکومت میکنند؟» و آثاری که در مورد صنایع ژاپن نوشته شده است مراجعه شود.

سر انجام

کتاب به پایان آمد، ولی معهذا پایان کتاب هیچگاه به معنی پایان سخن نیست. این باب همچنان گشوده خواهد ماند و نیاز به بسیار سخن های دیگر نیز هست. ما تنها گشاینده این راه بودیم و اعتراف داریم که این گشایش خالی از لغزش ها و کاستی ها نیست. ولی خوشحالیم و افتخار داریم که بگوئیم اساساً و اصولاً آنچه در کتاب آمده است صحیح است و مبین واقعیت های تاریخی کشور مان میباشد. بسیار مشعوف خواهیم شد که سایر رفقاء، سایر انقلابیون، وابسته به هر گروه و سازمانی که هستند، با بر خورد انتقادی و خلاق، نه تنها نقائص و کمبود های ما را گوشزد نمایند، بلکه در تکمیل و ادامه آن راه، راه انقلاب، بکوشند. ما صمیمانه و صادقانه، دست این گونه رفقاء را می فشاریم و از هر گونه کمکی که در امکان مان باشد، دریغ نخواهیم کرد.

گفتیم کتاب کمبود های چندی دارد، از جمله مهمترین این کمبود ها، عدم وجود بخش مستقلی راجع به مبارزات بورژوازی ملی و خرده بورژوازی است. در سراسر کتاب صحبت از سرکوب بورژوازی ملی و خرده بورژوازی است و کمتر اشاره ای به عکس العمل این طبقات در برابر سرکوب مزبور شده است. در حالیکه همه میدانیم بورژوازی ملی و بویژه خرده بورژوازی همواره و به اشکال مختلف در برابر سرکوب دولتها و حکومت ضد ملی حاکم بر افغانستان عکس العمل های مبارزه جویانه، انقلابی و مترقی داشته است. نقطه اوج مبارزات مزبور، مبارزات دوره هفت شورا و ایجاد جریانه های متعددی از قبیل "ندای خلق" و "ویش زلمیان" و غیره. همچنین مبارزات سالهای ۴۸ - ۱۳۴۲ میباشد. در این دوران ها بورژوازی و خرده بورژوازی سرکوب شده سر به شورش و عصیان برداشته و حتی تشکیلاتی نیز از خود به وجود آوردند

که در بهترین حالت ماهیتی خرده بورژوا- انقلابی داشتند .

اگر چه در کتابی که از سرکوبی بورژوازی ملی و خرده بورژوازی سخن می رود، قاعدتاً و منطقاً بایستی از عکس‌العمل و مبارزات آنها نیز سخن زده شود، ولی ما به دو دلیل عمده این مهم را آگاهانه به تعویق انداختیم . دلیل اول اینکه در شرایطی کتاب حاضر به رشته تحریر در آمد که ما دچار تنگی وقت و مصروفیت های داخلی بودیم که مجالی برای بررسی عمیق و اصولی و همه جانبه مبارزات فوق الذکر نمی گذاشت . بخصوص که مبارزات مزبور انحرافات و مهمتر، ادعا های بسیاری را در بر داشته و با خود تا به امروز نیز کشانده است . انحرافات و ادعا های مذکور هر علاقمند به بررسی تاریخچه جنبش انقلابی در وطن مان را وا میدارد که با دقت و حوصله بسیاری به این مهم بپردازد . حوصله و وقتی که در آنروز ها برای ما میسر نبود .

دو دیگر اینکه، جنبش ها و حرکت های بورژوازی ملی و بخصوص خرده بورژوازی انقلابی، رستنگاه و پرورش دهنده جنبش کمونیستی کشور ما محسوب می شوند . کلیه گروپها و حتی عناصری که به نحوی خود را وابسته یا متمایل به اندیشه و جنبش کمونیستی افغانستان میدانند یا مستقیماً در جنبش های انقلابی دوره هفت شورا و سالهای ۴۸ - ۱۳۴۲ ریشه دارند و یا متأثر از آنها بوده اند . بنابراین برای بررسی و تحقیق جنبش کمونیستی افغانستان، ضرورتاً و حتماً بایستی مبارزات بورژوازی ملی و خرده بورژوازی به عنوان زیربنای جنبش کمونیستی به بررسی و تحقیق کشیده شود . بنابراین بررسی جنبش های انقلابی خرده بورژوازی و بورژوازی ملی باید یکی از بخشهای اساسی و مهم بررسی و تحلیل جنبش کمونیستی افغانستان باشد .

بنابر آنچه در فوق آمد و از آنجائیکه ما هم اکنون کار تحقیق جنبش کمونیستی افغانستان را آغاز نموده ایم، به خود اجازه دادیم که بخش مبارزات بورژوازی ملی و خرده بورژوازی انقلابی را از کتاب حاضر به رساله ای که امیدواریم به زودی در معرض قضاوت و استفاده رفقاء قرار دهیم، منتقل نمائیم .

چنین بود که کتاب " چگونگی پیدایش و رشد بورژوازی در افغانستان " فاقد بخش بسیار مهم و اساسی مبارزات بورژوازی گردید . طبعاً و با در نظر داشت آنچه که در فوق آمد، فقدان مزبور هیچگاه نایستی حمل برپسیو بودن یا تسلیم بی قید و شرط بورژوازی و خرده بورژوازی در برابر اقدامات ضد ملی و ضد خلقی حکومت و دولتهای افغانستان شود .

گذشته از موارد فوق، کتاب کمبودی های دیگر نیز دارد، از جمله فقدان آمار و احصائیه های جدید، یا بطور کلی کم بودن احصائیه های ضروری و لازم برای شناختن همه جانبه پالیسهای اقتصادی - اجتماعی ضد خلقی دولتهای افغانستان از دوران نادر تا به امروز . این فقدان ها و کمبود ها نیز از جانبی مربوط به تنگی وقت و عدم دسترسی ما به اسناد لازم بوده و از جانب دیگر عدم وجود آمار و احصائیه صحیح و شیوه های آمار گیری علمی در کشور و همچنین فقدان مراکز لازم برای اینگونه تحقیقات (مانند تحقیق کتاب حاضر) در کشور . بدیهی است که بی علاقه گی و عدم احساس و مسئولیت مامورین کتاب خانه ها و بخصوص بوروکراسی رایج مزید بر علت شده کار تحقیق را هر چه بیشتر دشوار می سازد و حتی محقق را به انحرافات چند نیز می کشد . چنین است که تحقیق در افغانستان یکی از امور نهایت دشوار، پیچیده و سر در گم می باشد . مگر اینکه محقق ساحت تحقیق خود را به اموری بی خطر و مرده مانند تحقیق در مورد شعر فلان شاعر و شمردن مثلاً واژه عشق در اشعار آن شاعر دیگر و نوشتن تفسیر و تبصره بر رسالات مزخرف فلان باصطلاح ادیب محدود نماید . ما را با اینگونه باصطلاح محققین کاری نیست .

اعتراف داریم که کتاب کمبود های دیگری نیز دارد که امیدواریم به مدد رفقای خواننده اعم از کمونیستها یا سایر انقلابیون و وطن پرستان راستین، آن کمبود ها را بشناسیم تا در آینده و باز به کمک کلیه انقلابیون واقعی به رفع آنها بکوشیم . همانطوری که خواننده گرامی ملاحظه نموده اید، کتاب در سراسر صفحات خود

بطور کلی دو مسئله عمده را تعقیب می نمود . یکی اینکه کلیه دولت ها و حکومت افغانستان به هر نام و نشان و بیرق، اعم از حکومت ظاهرشاهی با عنوان "المتوکل علی الله" و بیرق باصطلاح اسلامی و یا حکومت "خلفیها"ی ضد خلق با بیرق "سرخ" و فریاد های باصطلاح "سوسیالیستی" همه و همه دارای ماهیتی ضد ملی، ضد خلقی و خدمتگذار امپریالیستها و اجانب بوده اند .

ماهیت ضد ملی حکومت و دولتهای مذکور اساساً در رابطه با رشد و بالندگی مستقلانه بورژوازی و خرده بورژوازی به بررسی گرفته شده است . چون در کشورهای عقب نگه داشته شده ای همچون افغانستان، استقلال یا عدم استقلال بورژوازی ملی و خرده بورژوازی دقیقاً بیانگر استقلال یا عدم استقلال اقتصاد و سیاست کشور و بطور غایی نمایانگر ملی بودن یا ضد ملی بودن حکومت این کشور ها میباشد.^(۱) بنابراین برای روشن شدن ماهیت ضد ملی - ضد خلقی دولتها و حکومت افغانستان بیش از هر چیز به سرکوبی بورژوازی ملی اشاره شده است. این امر شاید از نظر بعضی از خوانندگان، دفاع از بورژوازی ملی تلقی گردد و موجب تعجب آنها شود که چرا کمونیستها از بورژوازی ملی دفاع میکنند؟ ولی در جواب میگوئیم، اولاً کمونیستها باید از بورژوازی ملی در برابر بورژوازی کمپرادور دفاع کنند و ثانیاً همانطور که فوقاً اشاره شد، به دلیل کمبود و عدم شکل طبقه کارگر که خود ناشی از فتودالی بودن ساخت اجتماعی - اقتصادی کشور است، خصلت ضد ملی دولت های افغانستان بیش از هر چیز در رابطه با سرکوب بورژوازی ملی و خرده بورژوازی تظاهر و تبارز می نماید .

مسئله دیگری که "چگونگی پیدایش و رشد بورژوازی در افغانستان" می کوشد به آن بپردازد و آنرا روشن گرداند، این است که بورژوازی ملی و خرده بورژوازی، حتی

۱- طبقاً در اینجا منظور آن محدود کشور های سوسیالیستی مانند البانی و چین نیست . در اینگونه کشور ها و ممالک نیز محدودیتهایی برای بورژوازی و خرده بورژوازی قائل میشوند که هیچگونه تناقضی با خصلت ملی حکومت آن ندارد . اینگونه کشور های سوسیالیستی را اصولاً نمیتوان در جمله کشور های "عقب نگه داشته شده" به حساب آورد .

در صورتی که فوق‌العاده انقلابی باشد، نخواهد توانست مبارزات توده‌ای و خلقی را تا رسیدن به پیروزی و استقلال عام و تام دنبال نماید. این طبقات و اقشار چون حامل دو خصلت استثمار کننده و استثمار شونده هستند، نمی‌توانند آنچنان که باید و شاید، قاطعانه و بیرحمانه و پیگیرانه با هر گونه استثمار مبارزه نمایند و آنرا برای همیشه محو و نابود نمایند. استعمار نیز خود شکلی از اشکال استثمار است بنابراین بورژوازی ملی و خرده بورژوازی که تمایل به استثمار گری دارند هیچگاه قادر نیستند تا به آخر با استعمار مبارزه نمایند. آنها نهایتاً قادر خواهند بود امپریالیسم مشخصی را از کشور بیرون برانند ولی به زودی و به طور تردید ناپذیر به دامن امپریالیسم دیگر در خواهند غلتید. رشد سرمایه داری مستقل و آزاد، بدون دخالت امپریالیستها، رویاء و خوابی است که بورژوازی ملی کشورهای عقب نگهداشته شده از دیر باز آنرا دست آویز خود قرار داده اند ولی هیچگاه به تحقق نه پیوسته و نخواهد پیوست. این نظر ما نیست، بلکه این حکم تاریخ است. این حکم را می‌توان در سرنوشت هند، عراق، مصر، الجزایر، سوریه، کیوبا، ویتنام باصطلاح سوسیالیستی و انبوهی دیگر از کشورها باز یافت.

کتاب "چگونگی پیدایش و رشد بورژوازی در افغانستان" می‌کوشد تا تحقق این حکم تاریخی، یعنی عدم کفایت و لیاقت بورژوازی ملی و خرده بورژوازی برای رهبری مبارزات آزادی بخش خلقها تا استقلال کامل را، در این گوشه تاریک و فراموشخانه جهان، مدلل سازد.

ما امیدواریم که در نشان دادن حقانیت دو مسئله حیاتی و اساسی فوق‌الذکر موفق شده باشیم. اجر ما در قبال این موفقیت، کوشیدن و حرکت پیگیر و انقلابی، واقعاً انقلابی رفقاء و کلیه انقلابیون است در جهت یافتن قدرتی که واقعاً بتواند مبارزات آزادی خواهانه، ملی و ضد استثماری توده‌ها و طبقات خلقی را تا پیروزی کامل هدایت نماید.

ما ایمان کامل داریم که این نیروی رهبری کننده، تنها و تنها طبقه کارگر و ایدئولوژی بالنده، انترناسیونالیستی، و ضد استثماري طبقه کارگر است و بس. یعنی خلق ها و طبقات زحمتکش و سرکوب شده افغانستان فقط و فقط در روشنائی بیکران مارکسیسم - لنینیسم است که می توانند به آزادی، برادری و برابری کامل برسند و بس.

و اما تذکری دیگر به عنوان خالی نبودن عریضه: سالها بود که عده ای از انقلابیون از این می نالیدند که در مورد تاریخ افغانستان کاری انقلابی صورت نگرفته است ولی متأسفانه اینگونه رفقاء خود هیچ قدمی برای رفع این کمبود مهم نمی برداشتند. شاید هم آنها این مهم را آنقدر دشوار و غیر عملی می پنداشتند که جرأت نمی کردند به آن نزدیک شوند. ما همین تصور را داشتیم. ولی مع الوصف آن پندار خام، پای در میدان نهاده و چیزی فرا گرد آوردیم که هم اکنون در پیش رو دارید.

باز هم میگوئیم و خود کتاب نیز شهادت میدهد که ما ادیب نیستیم و همچنین یک محقق حرفه ای هم نیستیم. از نگاه شیوه تحقیق و انسجام جملات و غیره تکنیک های ادبی - تحقیقی شاید کتاب با نواقصی همراه باشد، ولی ما علی الرغم کمبود های فوق و فقط به دلیل عشق و علاقه ای که به روشن شدن تاریخ کشور خود داریم و همچنین با درک مسئولیت عظیمی که در برابر هر سازمان رزمنده و واقعاً انقلابی قرار دارد، مبنی بر روشنی انداختن برجانبه های مختلف تاریخ کشور مشکلات جزئی و تاکتیکی فوق را نا دیده گرفته فقط با در نظر داشت واقعیات و حقایق تاریخی کوشیدیم قدمی هر چقدر هم جزئی در جهت اجرای وظیفه فوق برداریم. امیدواریم که نقائص تاکتیکی فوق در عمل اصلاح شود و باز امیدواریم که رفقای دیگر مصممانه در این میدان پای بگذارند.

با ایمان رزمنده براهمان، پیروز خواهیم شد!

جدي ۱۳۵۷

مأخذ

جرايد

۱ - امان افغان

۲ - اصلاح

۳ - و اقتصاد

۴ - انيس

کتاب و مقالات :

۱ - سير ژورناليسم در افغانستان - کاظم آهنگ .

۲ - بحران و نجات - محي الدين انيس .

۳ - نادر افغان جلد اول - کشکي .

۴ - روابط خارجي در دوران عبدالرحمن - لودیک ادمک .

۵ - نظري به تجارت افغانستان - سيد سلطان .

۶ - سالنامه های کابل ۱۳۱۱ تا ۱۳۵۶ .

۷ - پیشرفت پلان و تحليل اوضاع اقتصادي ۳۷ - ۱۳۳۸ .

۸ - انحطاط فئوداليسم - موريس داب .

۹ - حزب کمونيست چين - مائوتسه دون .

۱۰ - تاريخ خاور ميانه - ژرژلخافسکي .

۱۱ - ميراث خوار استعمار - مهدي بهار .

۱۲ - تاريخ مختصر افغانستان جلد ۲ - عبدالحی حبيبي .

۱۳ - تاريخ افغانستان - پولياک .

۱۴ - امپرياليسم بمثابة - لينن .

۱۵ - افغانستان در مسیر تاريخ - غبار .

۱۶ - تاريخ افغانستان - یک نفر روسی .

The Rise and Growth of Bourgeoisie in Afghanistan

First Edition: 1979

Kabul, Afghanistan

Second Edition: September 2013

The Netherlands

Co-operated by "Shahmama"

www.shahmama.com

